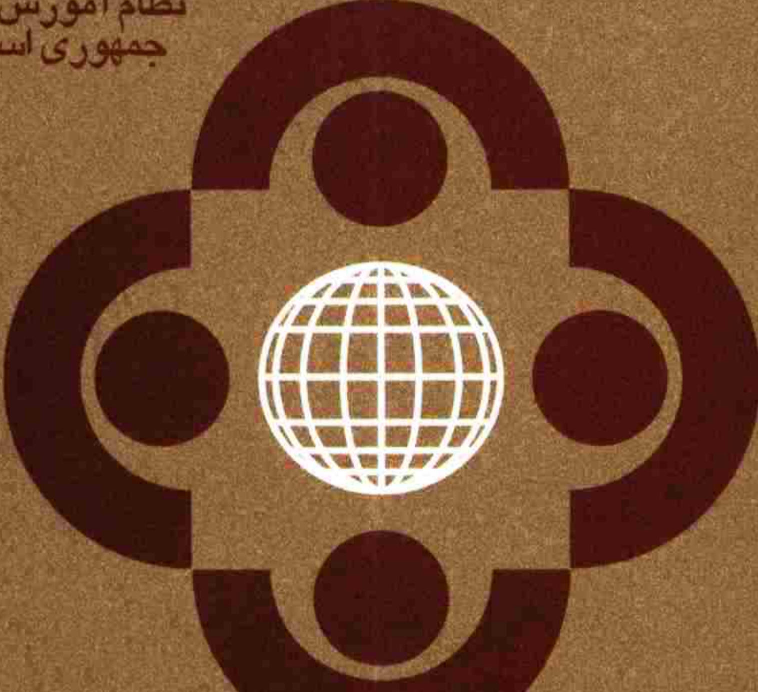
پژوهشکده مطالعات راهبردی
غیر انتفاعی

مجموعه مقالات
جهانی شدن

فرصتها و چالشهای فراروی نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران



پژوهشکده مطالعات راهبردی
سازمان آموزش و پرورش شهر تهران

جهانی شدن؛

فرصت‌ها و چالش‌های فراروی

نظام آموزش و پرورش

جمهوری اسلامی ایران

به اهتمام: دکتر بهادر زارعی

پژوهشکده مطالعات راهبردی

سازمان آموزش و پرورش شهر تهران

سال ۱۳۸۲

زارعی، بهادر
جهانی شدن: فرصت‌ها و چالش‌های فراروی نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران / به اهتمام بهادر زارعی. - تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
۲۰۷ ص: - (پژوهشکده مطالعات راهبردی؛ ۵۹. توسعه، ۶)
ISBN 964-6946-58-5 : ۱۳۰۰۰ ریال
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. آموزش و پرورش - ایران - تأثیر جهانی شدن. الف. پژوهشکده مطالعات راهبردی. ب. عنوان.
۹ ج۲ز / LB۴۱ ۳۷۰/۱
۱۳۸۳
کتابخانه ملی ایران ۸۳ - ۳۱۷۹۹م

جهانی شدن: فرصت‌ها و چالش‌های فراروی نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران

به اهتمام: بهادر زارعی
ناشر: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی
حروفچینی و صفحه‌آرایی: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۳
تیراژ: ۳۰۰۰
لیتوگرافی: پارت
چاپ و صحافی: لیلا
بها: ۱۳۰۰۰ ریال
شابک: ۵-۵۸-۶۹۴۶-۹۶۴ ISBN 964-6946-58-5
ویراستار: امیرعباس جماعت‌ملک

نشانی: تهران- صندوق پستی ۵۱۸۹-۱۴۵۵۵

درسی، کتاب درسی و در تعریف منابع آموزشی، حتماً تجدید نظرهایی صورت گیرد. زیرا خیلی از چیزهایی که اکنون داریم به درد آیندهٔ ما نمی‌خورد و از چیزهای بسیاری که به درد آیندهٔ ما می‌خورد غفلت ورزیده‌ایم و در برنامه‌های رسمی آموزش ما نیست. این موارد را باید به دقت فهرست کرد، شناسایی نمود و روی آن کار انجام داد. البته در بحث محور قرار دادن نیروی انسانی، باید به فکر تأمین نیازهای اولیهٔ آن نیز بود. نمی‌توان معلمی داشت که بخشی از وجودش به دنبال آن باشد که چگونه مشکلات اولیهٔ زندگی خود را حل کند! اگر قرار است که چنین نیروی اخلاقی را تربیت کنیم، او باید همه وجود، ابتکار، خلاقیت، روحیات و همهٔ روانش در خدمت تعلیم و تربیت باشد. زیرا اگر قسمتی از توان‌مندی‌های خود را به جای دیگر بسپارد، به همان نسبت از کارآیی وی کم می‌شود و به همان نسبت، در آینده از قافله پیشرفت عقب خواهیم بود. حالا چه طور می‌توان به این کار همت گمارد؟ بخشی از آن وظیفهٔ دولت است و بخشی از آن وظیفهٔ دیگران است. اگر افراد جامعه نگران آیندهٔ فرزندانشان می‌باشند، باید هر کسی در این زمینه سهمی را به عهده بگیرد. فضاهای آموزشی، امکانات مدارس (به لحاظ وضعیت فیزیکی آن‌ها)، ساختمان‌های آموزشی و امکانات و نیازهایی که دارند، همه باید مورد توجه قرار بگیرند. از موارد دیگری که باید به آن پرداخت و توجه داشت، محیط تعلیم و تربیت است. به طور کلی محیط مدرسه باید محیطی باشد که در آن دانش‌آموزان نشاط کافی برای آموختن و تواناشدن پیدا کنند؛ اما متأسفانه امروزه از مشکلات عدیده‌ای در این خصوص رنج می بریم. مشکلاتی همچون: «فضاهای فیزیکی مدارس، وضعیت نور کلاس‌ها، وضعیت صندلی کلاس‌ها، طرزنشستن بچه‌ها، پشت گردن نگاه کردن بچه‌ها، امکان این که دو دانش‌آموز مشورت داشته باشند و...».

متأسفانه امروز در محیط مدرسه، معلمی‌موفق است که یک محیط سربازخانه‌ای ایجاد کند و کلاس آن‌ها به جای آن که جای بحث و گفت و گو وتبادل نظر، نقد، انتقاد و پرسشگری باشد، جایی است که خوب بر پا بگویند؛ محکم بایستند؛ به موقع بنشینند و احترام بکنند. هر چند که برخی مسایل همچون احترام‌ها سر جای خود محفوظ است، اما حتماً باید مناسبات در درون کلاس دچار تغییراتی شود تا هم معلم، هم دانش‌آموز و هم مدیر، صبح که از منزل بیرون بیایند خوشحال باشند از این که در یک فضای با نشاطی وارد می‌شوند و عصر که می خواهند از آن جا خارج شوند، احساس کنند که یک محیط خیلی خوب و دلچسبی را ترک می کنند و احساس خستگی و ملول بودن در آن‌ها وجود نداشته باشد. البته خیلی نکات دقیق و ظریفی هم وجود دارد که موضوع بحث اساتید و صاحب‌نظران محترم است. امید آن است که با دقت و حوصله‌ای که در طرح مطالب و دریافت مطالب می‌شود، در پایان به یک جمع‌بندی بسیار خوب و راه‌گشایی برای اصلاحات در آموزش و پرورش کشور برسیم و توانایی بالفعل برای تربیت نسل جوانی که انشاء الله عهده‌دار سرافرازی ایران اسلامی در آیندهٔ پر از تحول دنیا باشد را پیدا کنیم.

مقالات

بحران‌های فراگیر نظام آموزشی ـ تربیتی در عصر جهانی

دکتر اصغر افتخاری[1]

مقدمه

«وعدهٔ عصر اطلاعات، آزادسازی ظرفیت تولیدی بی سابقه توسط قدرت ذهن است: من می‌اندیشم، پس من تولید می‌کنم. با این کار، فراغت کافی برای آزمایش معنویت و فرصت آشتی با طبیعت خواهیم داشت، بی آن که رفاه مادی فرزندان مان را قربانی کرده باشیم. رویای روشنگری، از این قرار که عقل و علم مشکلات بشر را حل خواهد کرد، در دسترس مان است.»[2]

مانوئل کاستلز(Manuel Castells) در پایان بررسی مبسوط و مستند اثر گران‌سنگ «عصر اطلاعات»، که به حق باید آن را دایره المعارف تحلیلی جهانی شدن ارزیابی نمود، بدان‌جا می‌رسد که «عصر اطلاعات» را با تمام معضلات و بحران‌هایی که در درون خویش می‌پروراند، فرصتی تاریخی ارزیابی می‌کند.

۱- آقای اصغر افتخاری، دارای دکترای علوم سیاسی، عضو هیئت علمی و رئیس مرکز تحقیقات در دانشگاه امام صادق (ع)

۲- مانوئل کاستلز، عصر اطلاعات: *پایان هزاره* ، احمد علیقلیان و افشین خاکباز (مترجمان)، علی پایا (ویراستار ارشد)، تهران،طرح نو، ۱۳۸۰، ص ٤٤٣.

چنان که در نهایت، برون شوی عقلانی را پیش روی انسان معاصر برای ورود به هزاره‌ای تازه قرار می‌دهد. با این حال، تذکار امنیتی او در خور توجه می‌نماید؛ آن جا که عمده بازیگران سیاسی را تحذیر می‌دهد که جهانی نو در حال شکل‌گیری است؛ جهانی که بسیاری از بازیگران سنتی را دست‌خوش بحران اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و ارتباطاتی می‌سازد.[۱]

نوشتار حاضر با عطف توجه به بعدی خاص از «جهانی شدن»، سعی دارد که از چالش‌های امنیتی فراسوی نظام آموزش و پرورش در کشورهایی از قبیل جمهوری اسلامی ایران سخن بگوید. هدف از این مهم، شناسایی کانون‌های بحرانی است که در حال تکوین و یا درشرف فعال شدن می‌باشند و عدم توجه به آن‌ها می‌تواند نظام سیاسی ـ اجتماعی را در سال‌های نخستین قرن بیست و یکم، دچار مشکل نماید. بدیهی است که شناخت دقیق و کامل این بحران‌ها می‌تواند در طراحی استراتژی ملی، جهت گذار از این دوران حساس، مؤثر واقع شود و به همین دلیل است که پرداختن به آن را می‌توان رسالتی علمی‌و ملی نیز ارزیابی کرد. برای این منظور، نویسنده با استعانت از داده‌های موجود در خصوص وضعیت نظام آموزش و پرورش در ایران، تلاش می‌نماید تا مهمترین مؤلفه‌های بحرانی را استنتاج و معرفی کند.

الف. لایه‌های بحران

اگر چه بحران نیز همچون بسیاری از واژگان دیگر در حوزهٔ علوم اجتماعی از تنوع و تعدد معانی برخوردار است، اما با مراجعه به دیدگاه اندیشه گران به نام این حوزه، یعنی افرادی همچون: برچر، *مک کللاند*، *آزر*، *اسنایدر*، دیزنیگ، *ویلکنفلد* و برودی مشخص می‌شود که شاخصهٔ اصلی یک بحران، «بروز بی‌ثباتی» در حوزهٔ روابط می‌باشد؛ به گونه‌ای که کلیهٔ بازیگران

۱- همان جا، ص‌ص ۲۰ ـ ٤۱۷.

آن دست‌خوش تغییر و ناآرامی‌می‌شوند.[۱] براین اساس، می‌توان «بی‌ثباتی‌های» رخ داده در حوزهٔ آموزش و پرورش را در دو سطح اصلی مورد بررسی و تحلیل قرار داد:

- *بی‌ثباتی‌های زیرین (زیربنایی)*
- *بی‌ثباتی‌های زبرین (روبنایی)*

این تفکیک در بحث «بحران‌های فراسوی نظام آموزش و پرورش»، از آن حیث تأثیرگذار و کارآمد است که می‌تواند به خوبی دو حوزهٔ اصلی «آموزش» و «پرورش» را پوشش دهد. بدین معنا که در عنوان نظام مورد بحث ما، دو بخش مستقل و در عین حال مرتبط با یکدیگر قرار دارد که هر یک دریافت کنندهٔ گونه خاصی از بحران‌ها می‌باشند. به عبارتی، در حالی که بخش «آموزش» با بحران‌های روبنایی(زبرین) مواجه می‌باشد، بخش «پرورش» با بحران‌های زیرین مواجه است. بنابراین لازم است که هر یک از این دو بخش به صورت مستقل مورد پژوهش قرار گیرند و نتایج آن در برنامه‌ریزی‌های آموزش و پرورش مورد عنایت واقع شوند.

ب. بحران در چارچوب

به تعبیر جیمز *لینچ* (James Lynch)، نظام‌های آموزشی با توجه به اصول بنیادینی تعریف و طراحی می‌شوند که درحکم «چارچوب» و راهنمای کلیه سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ها، متون و روش‌ها در حوزه آموزش می‌باشند. بر این اساس، نظام‌های سیاسی تلاش می‌نمایند تا از رهگذر بسیج و هدایت توان‌مندی‌های خود در حوزهٔ آموزش، به پرورش نسلی وفادار به اصول بنیادین

۱- در ارتباط با بحران و شناسایی ویژگی‌های اصلی آن رک.محمد رضا تاجیک، *مدیریت بحران*، تهران، گفتمان، ۱۳۷۹.

خود برای آینده همت گمارند.[1] این اقدام، از آن حیث که فضای ذهنی و فکری افراد را به یکدیگر نزدیک و همسو می‌سازد،مانع از بروز بحران در لایهٔ معرفتی می‌گردد و بدین جهت از آن به مثابهٔ یک اصل امنیتی برای استمرار ثبات اجتماعی در گذر زمان یاد می‌شود. اصلی طلایی که ماهیت آن را این ایده شکل می‌دهد: «نظام آموزش و پرورش باید در درون یک نظام معرفتی از قبل مشخص شده تعریف و طراحی شود.»

به همین دلیل است که به عنوان مثال، لیبرال دموکراسی در قالب یک مکتب فکری تمام عیار، در درون نظام آموزشی بسیاری از کشورهای اروپایی و آمریکایی تجلی یافته و لیبرالیزه نمودن مخاطبان خود از هر طیف، طبقه و یا گروه و مکتبی که باشند را با جدیت تمام دنبال می‌نماید. به تعبیر *جرالد گراف* (Gerald Graff)، برآورده نمودن این توقع که ما در آینده با نسل دموکرات و وفادار به اصول لیبرالیسم مواجه باشیم، بیش از هر چیزی به عهدهٔ نظام آموزش می‌باشد؛ نظامی‌که مخاطبان آن را کودکان و نوجوانان شکل می‌دهند[1]. این تلقی عام بوده و می‌توان ادعا نمود که هر نظام سیاسی‌ای که دل نگران آینده خویش است، لاجرم باید نسبت به آن حساس نیز باشد.

از نگرش بومی، در قلمرو جمهوری اسلامی ایران چنین بر می‌آید که نظام آموزش و پرورش، همان‌گونه که در عنوان آن بخش «پرورش» به صراحت آورده شده است، مسئولیت خطیری بر عهده دارد که عبارتست از: پرورش افرادی که نسبت به مبانی و اصول دینی وفادار بوده و حیات دین‌دارانه را برگزیده اند. به عبارت دیگر، از حیث معرفتی، آموزش و پرورش وام‌دار چارچوب ارزشی کلانی

1- See Page Smite, *Killing the Spirit: Highe Education in America*, New York, Viking; Betty Jean Craige, Literature, language and Politics, Athens, The University of Georgia Press, 1988, article :Teach the conflicts

است[۱] که سمت و سوی کلیه فعالیت‌ها را در جامعه مشخص می‌سازد. این در حالی است که امواج ناشی از جهانی شدن، منجر به شکل‌گیری روندهای دین‌ستیزانه‌ای در جوامع دینی و از آن جمله جمهوری اسلامی شده است، که ماندگاری و استمرار چارچوب معرفتی دینی را هدف قرار داده اند. شایان ذکر است، اگر چه تعارض بین نگرش دینی و غیردینی (یا ضددینی) دارای ریشهٔ تاریخی طولانی می‌باشد، اما موج جدید از حیث ماهیت کاملاً متفاوت می‌باشد و لذا می‌توان آن را بحرانی منحصر به فرد ارزیابی کرد.

اول. امواج چارچوب شکن

چارچوب معرفتی دینی که از ابتدای نزول ادیان توحیدی در جوامع دینی شکل گرفته و در تجربهٔ دینی اسلام به اوج و اعتلای خویش رسیده است، از ابتدا تا به امروز با سه موج مخالف مواجه بوده است. از نظر معرفتی، این امواج سه‌گانه معرف چارچوب‌های معرفتی‌ای متفاوت و بعضاً متعارض با چارچوب دینی بوده‌اند و از این حیث دغدغهٔ دیرینهٔ دین‌داران به شمار می‌آیند. با این حال، تأمل در شرایط حاضر حکایت از آن دارد که موج سوم که در عصر جهانی پدید آمده، به مراتب خطرناکتر بوده و برخورد با آن دشوارتر است.

موج اول: دین ستیزی

این جریان با عنوان «کفر» در تاریخ جوامع دینی شناخته می‌شود و افراد یا مکاتبی را در بر می‌گیرد که هدف آن‌ها نفی اصل دین می‌باشد. بدیهی است که در مقابل این نوع جریان ضددینی، حوزهٔ دین‌داران اقدام به ارایه

۱- مبادی معرفتی این ادعا بسیار قوی و عمیق می‌باشد و از حیث روش شناختی عموم محققان بدان توجه دارند. لذا آن را می‌توان از جمله گزاره‌هایی ارزیابی کرد که از اقبال قابل توجهی نزد روش شناسان حوزه آموزش، برخوردار است.

استدلال‌ها و ادله‌ای می‌نماید که هدف از آن اثبات وجود خدا و نیاز به وجود دین است. این موج در پی روی‌آوری گستردهٔ مردم به دین و رجعت به نیازهای فطری آن، رو به ضعف گذارده و در نتیجه اصل کلان «دین گرایی» اقبال و اعتبار عام می‌یابد.[1]

موج دوم: دین گریزی

جریان موسوم به «سکولاریزم» با این امید پا به عرصهٔ اندیشه و عمل سیاسی گذارد که هدف آن نه نفی دین، بلکه تعیین حدودی برای آن است که در ورای آن حدود، دیگر نمی‌توان سراغی از دین گرفت. براساس این نگرش، سکولارها دین را به مثابهٔ یک امر شخصی نفی ننموده و صرفاً تحدید آن را دنبال می‌کردند.[2] ظهور این موج، در واقع بیانگر شکل‌گیری دیدگاه و مکتب نوینی بود که با اصول واستدلال‌های ارایه شده از سوی دین‌داران موج اولی، نمی‌توان به نقد و نفی آن‌ها همت گمارد. به همین دلیل مشاهده می‌شود که متفکران دینی برای ترویج ایده‌های خویش مجبور به تغییر روش و تحلیل شده و نسل دوم متفکران دین گرایی پدیدار می‌شوند که با استناد به اصل جامعیت دین، سعی دارند مبانی و اصول سکولاریزم را نفی کرده و همچنان چارچوب دینی را برای مخاطبان خویش تأیید نمایند.

موج سوم: دین گزینی

با توجه به این که تا آستانهٔ قرن بیست و یکم، جهان اسلام بیشتر با امواج اول و دوم مواجه بود، عمده تلاش‌های نظری آن برای صیانت از چارچوب

۱- رک. جف هنیس (به اهتمام)، دین، *جهانی شدن و فرهنگ سیاسی در جهان سوم*، داوود کیانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی،۱۳۸۱.

۲- رک. پیترال. برگر، *افول سکولاریزم: دین خیزش‌گر و سیاست جهانی*، افشار امیری، تهران، پنگان،۱۳۸۰.

دینی، در قالب نفی دین‌ستیزان و دین‌گریزان معنا و مفهوم می‌یافت. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، گونهٔ تازه‌ای از لیبرال دموکراسی پدیدار می‌شود که هیچ یک از دو هدف پیشین را دنبال ننموده، بلکه به دنبال هدفی برتر است. این هدف بالاتر عبارت است از: «ارایهٔ بدیلی برای دین که همان اصول لیبرال دموکراسی باشد.» به عبارت دیگر، لیبرال دموکراسی قصد دارد نقش دین را ایفاء نماید و بدین ترتیب بدون نفی نیاز فطری انسان به دین، خود را به جای آن عرضه بدارد. این موج جدید که محتوای چارچوب دینی را هدف قرار داده، امروزه در سطح و گستره‌ای وسیع تبلیغ، ترویج و آموزش داده می‌شود. بنابراین، دستگاه آموزشی و پرورش ما باید نسبت به این بحران معرفتی که چارچوب دینی نظام آموزش و پرورش را هدف قرار داده است، حساس گشته و با درک مقتضیات و لوازم آن، به بازسازی خود همت گمارد. به عبارت دیگر، همان گونه که روش‌های آموزشی و الگوهای پرورش دینی در موج نخست به کار حوزه‌های فکری در موج دوم نمی‌آیند؛ روش‌ها و الگوی آموزشی - پرورشی موج دوم نیز به کار حوزهٔ فکری در موج سوم نمی‌آیند. معنای این سخن آن است که: نظام آموزش وپرورش جامعه ما باید به باز تعریف خود برای زندگی در قرن بیست و یکم همت گمارد و در این راستا توجه داشته باشد که بحران پیش روی چارچوب معرفتی ما، نه تنها از ناحیهٔ دین ستیزان و یا سکولارها بلکه افزون بر آن از ناحیهٔ لیبرال دموکراسی مهاجمی است که برای خود ارزش و اعتبار دین را قایل است. در ادامه با توجه به اهمیت این بحث، به صورت گذرا روایت‌های عمده‌ای که به دنبال این معنا هستند را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

دوم . روایت‌های «دین گزین»

بحران فوق الذکر، از سوی اندیشه‌گران به نامی همچون *فوکویاما*، *هابرماس* و *هانتینگتون* موردتوجه قرار گرفته است. آن چه که در نظرات

ایشان قابل توجه می‌باشد، تحول لیبرال دموکراسی و تبدیل آن به یک ایدئولوژی مطلق و جامع است که صبغهٔ تهاجمی‌دارد و از این حیث با گونه‌های قبلی لیبرال دموکراسی متفاوت است. جوهرهٔ اندیشه ایشان را می‌توان چنین برشمرد:

۱. جوهره دینی لیبرال دموکراسی

جوهره ادعای *فرانسیس فوکویاما*[1] در حد نوشتار حاضر آن است که: پایان تاریخ فرا رسیده و ارزش‌های لیبرال دموکراسی نشان داده‌اند که به بهترین وجهی نیازهای اساسی جامعه‌شان را برآورده می‌سازند[2]. او در پاسخ به پرسش سردبیر فصلنامه «چشم‌اندازهای تازه» که از بحران احتمالی جامعه آمریکا و راه حل آن سؤال می‌نماید، چنین می‌گوید: «به نظر من جامعه آمریکا با بحران‌های جدی متعددی روبه‌رو است که آیندهٔ آن را تهدید می‌کند. مشکل جهان امروز، اقتصادی، سیاسی و.... نیست؛ بلکه بحران ناشی از فروپاشی انسجام اخلاقی است که زمانی از طریق آموزه‌های مذهبی حاصل می‌شد. لذا توجه مجدد به بنیادهای فرهنگی و اخلاقی و بازسازی آن‌ها در درون فرهنگ لیبرال دموکراسی کاملاً ضروری است[3]». نتیجه این سخن آن است که لیبرال دموکراسی جدید، دیگر در مقام نفی دین نیست؛ بلکه با گرفتن اصول و آموزه‌های دینی و هضم آن‌ها در درون فرهنگ غربی، در واقع تلاش می‌نماید تا این فرهنگ را صبغه و ماهیتی روحانی بخشید و آن را به دین «آخر الزمان» تبدیل کند.

1- *Franceis Fukuyama,*

2- See Francies Fukuyama, *The End of History and The Last Man,*

۲- رک. مجتبی امیری، *نظریه برخورد تمدن‌ها: هانتینگتون و منتقدانش*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷٤،ص ص ٤٤-۱۸.

۲.جاودانگی ارزش‌های لیبرال دموکراسی

ساموئل‌هانتینگتون[۱]، طراح نظریهٔ «برخورد تمدن‌ها» در تکمیل اندیشهٔ تعالی جوی فوکویاما، ضمن نقد بعد«افراطی» و «خوش‌بینانه» دیدگاه وی، بر وجه تازه‌ای از لیبرال دموکراسی در قرن بیست و یکم تأکید می‌ورزد که آن را از گونه‌های پیشین متمایز می‌سازد[۲]. تصریح هانتینگتون بر«جاودانگی» ارزش‌های لیبرال دموکراسی، دلالت بر آن دارد که وی شأن و جایگاهی فراتر از یک ایدئولوژی انسانی را برای لیبرال دموکراسی قایل است. بنابراین حکم به تفاوت «تمدن غربی» از کلیه تمدن‌های دیگر داده و آن را امری «جاودانه»، یعنی چیزی هم‌طراز دین که پیوسته از این امتیاز در مقابل اندیشه‌های بشری برخوردار بوده است، معرفی می‌کند: «بدیهی است که غرب با همهٔ تمدن‌های قبل از خود تفاوت دارد؛ زیرا بر همهٔ تمدن‌هایی که از سال‌های ۱۵۰۰ میلادی به این سو می‌زیسته‌اند، تأثیر شگرفی گذاشته است[۳].»

وی در مقالهٔ دیگری با عنوان: «اگر تمدن نیست پس چیست؟»، بیان می‌دارد که ارزش‌های لیبرال دموکراسی از حیث عملی نیز گسترش قابل توجهی یافته‌اند و در صورت تفوق بر تنها جبههٔ معارض موجود، یعنی «اتحاد اسلام با کنفوسیوسیسم» می‌توانند همیشگی و مسلط باشند[۴]. بدین ترتیب، هانتینگتون لیبرال دموکراسی را تا حد و اندازهٔ یک ایدئولوژی فراگیر و جامع، که در ورای تحولات تاریخی و اجتماعی، حاکمیت خود را به صورت مستمر ـ و متفاوت از سایر ایدئولوژی‌ها حفظ خواهد کرد ـ ارتقاء بخشیده و روایتی دین گونه از لیبرال دموکراسی عرضه می‌دارد.

1- *S.Huntington,*

2- See S. Huntington, *The Clash of Civilization And Remaking of World Order*, Simen Sohuster Inc., 1996

۲- ساموئل هانیتینگتون، برخورد *تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی*، محمد علی حمید رفیعی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۸. ص ٤٨٥.

۳- همان جا، ص ۱۱۵

۳. لیبرال دموکراسی به مثابهٔ پارادایم تفکر دینی

مجموع ملاحظات ارایه شده ازسوی فوکویاما وهانتینگتون در اندیشه انتقادی *هابرماس* (*Jurgen Habermas*) به نتیجه رسیده است. به گونه‌ای که وی با تأکید بر این که اندیشهٔ دینی در حوزهٔ نظر و عمل دچار بحران شده است، چنین نتیجه می‌گیرد که «ادیان اگر چه برای حیات انسان ضروری و مهم هستند، اما شرایط بقای آن‌ها در جامعه آن است که خود را مشابه با اصول و مبانی لیبرال دموکراسی باز تعریف نمایند.» به عبارت دیگر، وی «پارادایم» تازه‌ای را پیشنهاد می‌نماید که ادیان در درون آن معنا و مفهوم می‌یابند:

«با سیاست زدایی از ادیان حاکم و وارد کردن اقلیت‌های دینی در اجتماع سیاسی، گسترش مدارای دینی، که ما در آن گونه‌ای همگامی با دموکراسی دیده‌ایم، سرمشقی برای رواج دادن حقوق فرهنگی پدید می‌آید[1].»

در این صورت است که دین می‌ماند،اما با ماهیت و خط‌مشی متفاوت از قبل:

«دین همچنان در چارچوب متمایز مدرنیته برای بخش بزرگی از ملت نیرویی مؤثر در شکل دهی به شخصیت آن‌ها به شمار می‌آید.... و همچنان در عرصه افکار عمومی سیاسی تأثیر شایانی می‌گذارد[2].»

نتیجه آن که، سیر تفکر جدید اندیشه گران لیبرال دموکراسی از فوکویاما گرفته تا هانتینگتون، در نهایت به آن جا می‌رسد که چارچوب تازه‌ای را متناسب با اصول و اندیشه‌های لیبرال و دموکراسی برای انسان معاصر تأسیس می‌نمایند؛ چارچوبی که جایگزین دین درجوامع دینی شده و لذا به جای آن که

۱- به نقل از: *گزارش گفتگو*، (ماهنامه خبری، علمی و فرهنگی)، سال ۲، ش ۲۶، خرداد۱۳۸۱، ص ١٤

۲- همان جا، ص ۱۸.

اصول و چارچوب دینی مرجع طراحی استراتژی‌ها و سیاست‌های کلان باشد، باید در درون لیبرال دموکراسی فهم و معنا شود:

«دین در چارچوب مدرنیته، تنها در صورتی می‌تواند به جای بماند که بتواند در سه جهت وضعیت خود را روشن کند. یکی این که آگاهی دینی می‌تواند در مواجهه با سایر ادیان که با هم به لحاظ معرفتی تفاوت دارند، به گونه‌ای معقول این مواجهه را سامان دهد. دوم خود را با مرجعیت علوم وفق دهد. سوم این که از نظر دینی، در پی پیوند خود با حاکمیت مردم و حقوق بشر باشد[۱].»

خلاصه کلام آن که، نخستین بحران فراسوی نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی‌ایران که بر مبنای چارچوب دینی قرار دارد؛ آن است که چارچوب ترسیم شده برای «پرورش» نسل جوان جامعه اسلامی به شدت از ناحیهٔ لیبرال دموکراسی معاصر مورد چالش واقع شده است. از آن جا که جنس این چالش با دو موج قبلی، یعنی دین ستیزی و سکولاریزم متفاوت است، نمی‌توان جهت مقابله با آن و توجیه دانش‌آموزان، صرفاً به استدلال‌های قبلی که متناسب با شبهات و پرسش‌های دین ستیزانه و دین گریزانه طراحی و ارایه شده‌اند بسنده کرد. نسل حاضر با چهره تازه‌ای از لیبرال دموکراسی مواجه است که داعیهٔ جامعیت، شمول، عدالت و حقانیت دارد و در واقع می‌خواهد که خود پاسخ‌گوی نیازهای فطری انسان باشد. لیبرال دموکراسی معاصر در پی ایفای نقش دین است و این تغییر ماهیت، نظام آموزشی ما را بر آن می‌دارد که برای پرورش انسان‌های دین آگاه، دین خواه و دین‌دار، بار دیگر در استراتژی، اصول، مبانی، روش‌های خود به تأمل بپردازد و متناسب با جهان معاصر، به درک بهتر دین و معرفی مناسب‌تر آن

۱- همان جا ،ص ۱۹.

در فضای جدید همت گمارد. آن چه که بدیهی می‌نماید آن است که با الگوها، اصول و روش‌های جاری، نمی‌توان به نقد کامل و متین لیبرال دموکراسی مهاجم جدید نایل آمد. لذا بحران در چارچوب، بنیادی‌ترین مشکلی است که کل جامعه اسلامی‌را تهدید می‌نماید و در صورت عدم درک آن و مواجهه صحیح با آن، می‌توان پیش‌بینی نمود که کارکرد «پرورشی» نظام آموزش و پرورش به طور کلی بی‌معنا شود. به این صورت که در درون نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران، نسلی تربیت خواهند شد که علی‌رغم فراگرفتن آموزش‌های متعارف، از حیث معنا و وفاداری، دل در گرو ارزش‌ها و اصول دیگری خواهند داشت و چنین رخدادی می‌تواند تهدیدی جدی برای آیندهٔ جامعه اسلامی به شمار آید[1].

ج. بحران در روش

مقولهٔ «آموزش» دومین رکن نظام آموزش و پرورش جامعه ما را شکل می‌دهد. این رکن نیز متأثر از فرآیندهای جاری در گسترهٔ جهانی، با مشکلات جدی روبه‌رو خواهد بود. اگرچه این مشکلات از عمق و گسترهٔ «بحران معرفتی‌ای که متوجه مقوله پرورش است» برخوردار نیستند، اما در مقام عمل تأثیراتی با همان اهمیت و اولویت را دارا می‌باشند. نظر به اهمیت این مسایل، در ادامه به مهمترین آن‌ها اشاره می‌شود. لازم به ذکر است که این بحران‌ها با توجه به اصول و ارکان اصلی نظام آموزشی، یعنی «دانش‌آموز، متن آموزشی، روش آموزش، آموزگار، آموزشگاه و نظام آموزشی» بیان می‌گردند.

۱- جهت مطالعه مبانی نظری این بحث رجوع شود به:
Stephen Ball, *Politecs And Policy Making in Education: Exploration in Policy Sociology, New* York, Routledge, 1995.

۱ - کاهش ارزش «زمان گذشته» و افزایش ارزش «زمان حال»

از جمله اصول مهم در نظام آموزشی سنتی جامعهٔ ما،ارزش فوق العاده‌ای است که «زمان گذشته» دارا می‌باشد. ما همواره در گفتمان خود، از این ارزش به عنوان «تجربه» یاد می‌کنیم و پیوسته افراد کوچکتر را درس آموز صاحبان تجربه دانسته و سعی بر این است که با استفاده از تجربه ایشان، بر دانش آن‌ها افزوده گردد. به تعبیری، جوانان باور دارندکه پیران آن چه را که ایشان در آیینه می‌بینند، آن‌ها در خشت خام می‌بینند و این محصول تجربه تاریخی آن‌ها است. این تلقی، اصول نظری و عملی خاصی را در نظام آموزشی حاکم ساخته است که ما معمولاً به عنوان «ادب تحصیل» از آن یاد می‌کنیم.

این در حالی است که تحولات رخ داده در عرصه فناوری و روش‌های نوین آموزشی، به شدت این اصل را دست‌خوش تحول ساخته است؛ به این معنا که ارزش «زمان گذشته » و «حال» یکسان نیست. امروزه یک جوان با استفاده ازامکانات آموزشی و ارتباطاتی، به حجم بالایی از اطلاعات و دانش دست می‌یابد که برای نسل گذشته قابل تصور نیست. لذا دو دهه اخیر، از حیث شتاب با قبل از آن ـ در جامعه ما ـ قابل مقایسه نیست. نتیجه این امر آن است که جوان دانش‌آموز امروز، راه سی ساله را یک شبه طی می‌نماید و این چنین می‌شود که «ارزش زمان تجربه شده» به شدت کاهش می‌یابد. در نتیجه این تحول، ادب پیشین نیز متحول می‌شود؛ چرا که جوان امروزی خود را نیازمند تجربهٔ نسل قبل ندیده و احساس می‌کند به توان‌مندی‌ها و دانش‌هایی دست یافته است که به مراتب بیشتر از دانسته‌های نسل پیشین است[۱]. با توجه به سرعت فزایندهٔ رشد امکانات جدید آموزشی و ارتباطاتی در جامعه ما، این تحول در حال وقوع است. پس باید توجه

۱- جهت مطالعه در خصوص «تراکم زمانی» و ارزش دو گانه آن رجوع شود به:
Nelly P.Stromquist And Karen Monkman(eds), *Globalization And Education*, U.S.A Rowman And Littlefild Publishers inc, 2000.

داشت که نسل جدیدی از دانش‌آموزان در راه هستند که تصویر و تلقی متفاوتی از زمان گذشته دارند و بنابراین نمی‌توان از آن‌ها توقع ادب تحصیلی پیشین را داشت.

۲. پدیده وارونگی در روابط آموزشی

معلمان، از آن حیث که صاحبان «علم و دانش» به شمار می‌آیند، به طور سنتی در درون جامعه از ارزش اجتماعی خاصی برخوردارند و کودکان و نوجوانان با قرار گرفتن در مقابل دانش ایشان ،به نوعی احساس نیاز نموده و خود را مکلف به فراگیری از آنان می‌دانند. حال آن که این ارتباط آموزشی در دوران گذاری که ما در آن قرار داریم، به شدت دست‌خوش تغییر شده است. علت این امر آن است که میزان رویکرد جوانان به فناوری‌های نوین به مراتب بیشتر از معلمانشان است. توانایی جسمی‌و ذهنی جوانان، ظرفیت بیشتر آن‌ها، نداشتن مسئولیت ادارهٔ زندگی و درگیر نبودن با مشکلات سیاسی و اجتماعی در جامعه، منجر به آن شده است آشنایی این گروه با آموزش‌های نوین، سیستم‌های ارتباطاتی و چگونگی استفاده از آن‌ها، از گروه معلمان بیشتر باشد. نتیجه این تحول آن است که اولاً: دانش‌آموز از حیث روحی خود را جلوتر از معلم خویش می‌داند و ثانیاً: مطالب و اطلاعاتی دارد که معلم او از دسترسی به آن‌ها محروم است و لذا با عرضهٔ آن‌ها می‌تواند تفوق خود را به اثبات برساند. مهمتر از همه این که، کاربرد ابزارهای ارتباطاتی نوینی را می‌داند که معلم او بنا به دلایلی از علم به آن محروم است. معنای این گزاره‌ها آن است که رابطهٔ تعلیمی معلم و دانش‌آموز دچار وارونگی شده است و در نهایت جایگاه معلمان به شدت تنزل می‌یابد[1]. با توجه به این که هرگونه تنزلی در شأن و جایگاه

۱- جهت مطالعه در زمینه تحولات رخ داده در روابط آموزشی بر جایگاه ویژه دانشگاه‌ها رجوع شود به:
Alfonso Borrero et.al., *The University as an Instiution Today*, UNESCO Publishing (International Developmeat Research Center), 1993.

معلمان می‌تواند لطمات جبران‌ناپذیری را بر ساختار آموزشی و پرورشی به دنبال داشته باشد، می‌توان اظهار داشت که استراتژی «تربیت معلم ویژهٔ جهان معاصر» ضرورتی انکارناپذیر است. روی‌آوری به استراتژی «تربیت معلم» با استانداردهای نوین جهانی و باز آموزی و تقویت علمی مجموعهٔ فعلی معلمین، تنها راه حلی است که می‌توان برای مقابله با بحران ناشی از «وارونگی» در روابط دانش آموز و معلم پیشنهاد داد.

٤. پدیدهٔ بی‌سوادی مدرن

افزایش جمعیت خواهان دسترسی به اطلاعات و کسب مدارج عالی علمی، محدودیت‌های مادی و انسانی موجود بر سر راه تأمین این نیازها و تحول فزایندهٔ تغییرات اجتماعی، مانع از آن می‌شود که همچنان روش‌های سنتی آموزش بتوانند برای پاسخ‌گویی به نیازهای جهانی معاصر مورد توجه قرار گیرند. در این خصوص می‌توان به پیدایش پدیده‌های نوینی همچون: دانشگاه‌های مجازی و استفاده از روش‌های الکترونیکی اشاره داشت، که متأسفانه مشارکت وسهم ما در طراحی و یا کاربرد این مقولات بسیار پایین است. به عنوان مثال در بحث مهم *elearning*، در جامعهٔ علمی ما دو پروژه تعریف شده است و در زمینه استفاده از روش‌های الکترونیکی در برخی از دانشگاه‌ها مانند: تهران، صنعتی شریف و شیراز، اقدامات اولیه‌ای صورت پذیرفته است که در مجموع درصد بسیار ناچیزی از کل نظام آموزشی ما را تشکیل می‌دهد. بر این اساس، می‌توان ادعا کرد که ما با روش‌های سنتی و غیرکارآمد وارد عرصه پیشرفتهٔ آموزشی در عصر اطلاعات شده‌ایم و به همین دلیل نه توان جذب تمامی‌علاقه مندان دارای استعداد را داریم و نه امکان آموزش مناسب به معدود افرادی که جذب می‌کنیم. نتیجه این مهم، پیدایش پدیدهٔ منفی مهاجرت سرمایه‌های علمی می‌باشد که به منظور دست‌یابی به علوم و دانش مورد نظرشان راهی کشورهای دیگر می‌شوند. لازم به ذکر است

که استمرار این فرآیند، در آینده می‌تواند، منجر به بروز اشکال نوین و مدرنی از بی‌سوادی در کشور شود. هم اکنون نیز در بعضی از قسمت‌های علم و دانش، این آفت نمود دارد. برای مثال می‌توان به Hi-Tech اشاره داشت. در حالی که در کشور آلمان ۱۷ درصد، انگلیس ۳۰ درصد، کره ۳۲ درصد،ژاپن ۲۷ درصد، ترکیه ٤درصد و مالزی ٥٤ درصد از کل صادرات صنعتی شان در سال ۱۹۹۹ به حوزه Hi-Techاختصاص داشته است، این بخش در ایران، در بهترین حالت چیزی کمتراز یک درصد نقش داشته که نوعی از فقر و محرومیت را می‌رساند. این تحلیل با توجه به تعداد افرادی که به صورت حرفه‌ای در این بخش شاغل هستند، قابل تأیید است.[1]

از سوی دیگر درصد شاغلان در این حوزه از کل نیروی کار شاغل در سال ۱۹۹۹ میلادی، برای آلمان ۱۱/۲ درصد، انگلیسی ۷/٦ درصد، ژاپن ٦/۳ درصد و آمریکا ٥/۳ درصد بوده است؛ ولی در کشور ما عملاً درصد قابل ذکری برای این بخش مهم وجود ندارد. آمارهایی از این قبیل بسیار نگران کننده می‌باشد و به شکل‌گیری نوعی جهل و بی‌سوادی مدرن دلالت دارد، که در صورت استمرار می‌تواند به اُفت شدید سطح آموزشی در کشور منتهی شود. از این منظر، حوزه‌های عالی دانش مورد توجه و اقبال قرار نگرفته است و در نتیجهٔ فقر کارشناس و برنامه‌ریز در سطح مدیریتی، راه را بر بومی‌شدن این حوزه‌های علمی مسدود می‌سازد.[2] در نتیجه، جامعهٔ نخبگان ما از مزیت آشنایی علمی و

۱- به منظور آشنایی به ابعاد و سطوح متنوع این مقوله رجوع شود به:

David R.Olson and Nancy Torrance (eds), *The Hand Book of Education and Human Development*, Black Well, 1995.

۲- این پدیده دارای بنیاد و تفسیری اقتصادی بوده و از آن جا ناشی می‌شود که برخی از حوزه‌های مهم دانش بنا به دلایلی وارد حوزه فعالیت‌های اقتصادی نمی‌شوند و همین امر جامعه را آسیب پذیر می‌سازد. در این خصوص رک.

Mark Blaug, *The Economic Value of Education*, England, Edvard Elger Publishing Limited, 1992.

کاربرد عملیاتی این دانش‌های حساس محروم شده و این محرومیت به درون پیکره جامعه نفوذ می‌کند و نسلی آموزش دیده وارد جامعه می‌شوند که اگر چه استانداردهای سنتی آموزش را دارند، اما از معدل خوبی در فضای جهانی برخوردار نمی‌باشند.

۵. پدیدهٔ آموزش‌های ناهمسان

رشد فناوری‌های ارتباطاتی، تنوع محصولات و روش‌ها و متون آموزشی منجر به آن شده که بسیاری از کشورهای در حال توسعه دچار معضلی بشوند که می‌توان از آن به پدیدهٔ «آموزش‌های ناهمسان» یاد نمود. معنای این آفت آن است که دانش‌آموزان در حالی که در درون یک نظام آموزشی رسمی واحد در حال تحصیل می‌باشند، به واسطهٔ دسترسی به امکانات تازه(به ویژه شبکه اینترنت)، به صورت غیررسمی از آموزش‌های دیگری نیز بهره‌مند می‌شوند. آموزشی که چون جامعه مورد نظر درآن نقشی ندارد، با آموزش رسمی دیگر همسان نمی‌باشد. به عنوان مثال، با مراجعه به زبان کاربران اینترنت، مشخص می‌شود که زبان فارسی به هیچ وجه در آمارهای رسمی‌و قابل ذکر وارد نشده است و به علت ناچیز بودن محاسبه نمی‌گردد. طبق آمار، زبان انگلیسی با ۵۱/۳ درصد، بیشترین سهم را به خود اختصاص داده است و زبان‌های ژاپنی با ۷/۲ درصد، آلمانی با ٦/٧ درصد، اسپانیایی با ٦/٥درصد،چینی با ۵/۲ درصد و فرانسوی با ٤/٤ درصد،کره‌ای با ۳/٦ درصد،ایتالیایی با ۳/۳ درصد، دانمارکی با ۲ درصد و بالاخره زبان عربی با ۱ درصد در زمره ده زبان اصلی شبکه قرار دارند.

اگر این ارقام را در خصوص کشورهای همسایه و یا مشابه خود در منطقه جستجو نماییم و با ایران مقایسه کنیم، معلوم می‌شود که از این حیث نیز وضعیت ایران چندان مطلوب نبوده و از معدل کشورهایی همچون: بحرین،

کویت، عمان،قطر و امارات نیز پایین تر است. طبق یک بررسی به عمل آمده، معدل ۹ کشور منطقه از حیث فراگیری اینترنت، پراکندگی جغرافیایی آن، جذب در بخش‌های مختلف، زیرساخت اتصال، زیرساخت سازها و بالاخره مهارت در کاربرد، از مجموع کل ۱۸ امتیاز، برای کشور یمن ٦، امارات ۱۳، عربستان ٦، قطر ۹، عمان ۱۰، کویت ۱۱، عراق صفر،بحرین ۹ و ایران ۸ بوده است. معنای این ارقام آن است که ما در خوش‌بینانه‌ترین حالت یک کشور مصرف کننده متوسط در قیاس با کشورهای منطقه می‌باشیم. منطقه‌ای که درقیاس با سایر مناطق منطقه‌ای زیر متوسط در عرصه مشارکت در طراحی، تغذیه و استفاده از شبکه اینترنت ارزیابی می‌گردد. با توجه به این گزارش آماری که عرضه شد، معلوم می‌شود که حجم فزاینده کاربران ایرانی - که بنا بر گزارش‌های موجود، بیشتر آن‌ها اکثرا در میان گروه سنی جوانان قرار دارند و موضوع نظام آموزش کشور هستند - در حال فراگیری دو گونه ازآموزش می‌باشند و این ناهمسانی می‌تواند به زوال اعتبار آموزش سنتی در ذهن ایشان منجر شود و در آن صورت میل به حضور وفراگیری در این نظام را به شدت کاهش دهد. نظام آموزش کشور برای کسب حداقل امتیازهای مربوط به یک نظام جذاب، کارآمد و قابل اعتماد مخاطبانش (که دانش‌آموزان و خانواده‌های آن‌ها می‌باشند)، لازم است تا به بازنگری در نیروی انسانی، ساختار آموزشی و حتی شکل ظاهری آموزشگاه‌های خود همت گمارد و در غیر این صورت می‌توان پیش‌بینی نمود که با این روند موجود در عرصه جهانی، «پدیده توجه به مراکز آموزشی خارج از کشور، بی‌اعتمادی نسبت به نظام آموزشی داخلی و...» رشد و گسترش خواهد یافت. مهم آن است که باید جلوی این ناهمسانی گرفته شود و جامعه دانش آموزی به این اطمینان دست یابد که در فضایی هم‌سنگ فضای جهانی و با امکاناتی مشابه و یا حداقل امکاناتی متناسب در حال آموزش است.

نتیجه‌گیری

«جهانی شدن» اگر چه در بردارندهٔ فرصت‌های خاصی برای کشورهای جهان می‌باشد که نمی‌توان اثر آن‌ها را در عرصه‌های فرهنگ، سیاست، اقتصاد و امور اجتماعی و زیست محیطی منکر شد،[۱] اما در مقابل تهدیداتی را در درون خود برای بسیاری از کشورها می‌پروراند که نباید از آن‌ها غفلت نمود. گذار سالم از عصر ملی به عصر جهانی، مستلزم عطف توجه به تهدیدات جهانی شدن و یافتن راهکار مناسب برای مدیریت آن‌ها و همچنین درک فرصت‌ها و بهره‌برداری از آن‌ها برای تقویت جایگاه و توان کشور می‌باشد. نوشتار حاضر روایتی آسیب‌شناسانه و معطوف به تهدیدات جهانی شدن در حوزه آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران می‌باشد و از این حیث به دنبال تعیین وجهٔ خاصی از جهانی شدن می‌باشد.

در این نوشتار، دو گونه اصلی تهدید برای جمهوری اسلامی‌ایران از یکدیگر تمییز داده شد: نخست، «تهدید زیربنایی» که جنبهٔ معرفتی دارد و در واقع فلسفهٔ پرورشی نظام آموزش و پرورش را در کشور ما تهدید می‌نماید. اگر بپذیریم که آموزش و پرورش بنا به رسالتی که برای آن تعریف شده و با ذکر واژهٔ «پرورش» در عنوان خود، عهده دار تربیت نسلی دین آگاه برای اداره امور جامعه در آینده است که از آموزش و مهارت لازم نیز برخوردار باشد، در آن صورت می‌توان ادعا کرد که جهانی شدن چارچوب معرفتی این نظام را مورد حمله قرار داده است و از این حیث، جامعه آموزشی ما به شدت در خطر است. شکلی‌گیری گونه تازه‌ای از لیبرالیسم که جنبهٔ تهاجمی داشته و مانند گذشته به دنبال نفی یا تهدید دین نیست - بلکه افزون بر آن خود داعیه‌دار ایفای نقش دین می‌باشد- دلالت بر آن دارد که پرسش‌ها و ابهامات نسل جدید

۱- در این باره رک. اصغر افتخاری،«فرهنگ امنیت جهانی»، در مک کین لای و آر.لیتل، *امنیت جهانی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۹۷۲.

در خصوص چارچوب معرفتی نظام آموزشی با سؤال‌های نسل‌های پیشین متفاوت بوده و نظام آموزشی و تربیتی نمی‌تواند با اتکا به اصول، متون و روش‌های دو دهۀ قبل، به مقابلۀ این جریان برود. به عبارت دیگر، باید فلسفۀ تازه‌ای را مبنای آموزش و تربیت قرار داد وگرنه در آینده شاهد پرورش نسلی غیروفادار به چارچوب معرفتی اسلامی خواهیم بود.

در بخش مربوط به «تهدیدات روبنایی»، نویسنده از چهار تهدید مهم برای نظام آموزشی به صورت اجمالی یاد نمود که عبارتند از:

۱) ارزش زمان گذشته (تجربه) به شدت کاهش یافته است و بنابراین نسل حاضر از حیث زمانی و توانایی، خود را بسیار جلوتر و تواناتر از معلمان و مدیران خودیافته و همین امر ادب رفتاری و قابلیت آموزش‌پذیری او را به شدت متحول می‌سازد.

۲) به واسطۀ دسترسی‌ها و آموزش‌های تازه، دانش‌آموزان دانش خود را از بسیاری از معلمان خود بیشتر ارزیابی می‌نمایند و همین امر منجر به آن می‌شود که دیگر رابطۀ «معلم و دانش‌آموز» را چندان معتبر ندانند.

۳) جامعه علمی بر اثر محرومیت از دانش‌های مدرن و عدم حضور مؤثر، دچار نوعی جهل می‌شود که اعتبار و کارآمدی او را به شدت کاهش می‌دهد.

٤) شبکۀ ارتباطی نوین، منجر به آن شده است که دانش‌آموزان حداقل دو فضای آموزشی متفاوت را برای خود تعریف کنند: یکی فضای آموزشی رسمی که در آن قرار دارند و دیگری شبکه آموزشی غیررسمی که از طریق دسترسی‌ها و اینترنت و... برای خود قایل می‌باشند. ناهمسانی بین این دو فضا، لطمات جبران‌ناپذیری را به نظام آموزشی ما وارد می‌نماید.

مجموع ملاحظات بالا که محورهای اصلی تهدیدات احتمالی را بر می‌شمارد، دلالت بر آن دارد که در فضای جهانی، نظام آموزشی ما بحران‌های

جدیی را پیش روی داد. لذا برای پشت سرگذاشتن قرن ۲۱ ما نیازمند تأملی دوباره و جدی برای نظام آموزش و پرورش مان هستیم. هر گونه قصوری در رسیدگی به این نیاز و حمایت مؤثر مادی ـ معنوی از آموزش و پرورش، به معنای تربیت نسلی برای آینده کشور است که از علم و تعهد لازم برای فعالیت در درون چارچوب معرفتی انقلاب اسلامی‌برخوردار نخواهند بود و این بنیادی‌ترین تهدیدی است که آینده جامعه ما را تهدید می‌کند. لذا جای آن دارد که تأکید شود: «آینده این کشور و نظام اسلامی در گرو حمایت مؤثر و نهادینه از آموزش و پرورش و بازسازی مقتدرانه آن می‌باشد.»

جهانی شدن و فرصت تعامل و گفتگوی فرهنگی

دکتر محمد مراد بیات[1]

مقدمه

اگر چه اصطلاح جهانی شدن از اواسط دهه ۱۹۸۰ بر سر زبان‌ها افتاده است، اما به نظر برخی از صاحب‌نظرانی همچون *رابرتسون*، جهانی شدن تاریخ طولانی‌تری دارد. به گونه‌ای که ادیان بزرگ و امپراتوری‌ها، اشکالی از جهانی کردن در قدیمی‌ترین دوره‌های تاریخ بوده‌اند. اما از سدهٔ پانزدهم، جهانی شدن سرعت بیشتری گرفته است و در دهۀ هفتاد قرن نوزدهم وارد مرحلۀ جهش شده است. آنچه که جهانی شدن معاصر را از مراحل قبل متمایز می‌سازد، سرعت، وسعت و قالب‌های تازه است(۱) و آنچه ضروری می‌نماید، تلاشی علمی برای تبیین و تدقیق مفهوم جهانی شدن است.

معانی «جهانی شدن»

قبل از این که بخواهیم زاویه نگاه خود را به موضوع «جهانی شدن» معطوف داریم، لازم است معانی مختلفی که از «جهانی شدن» ارایه شده است

۱- آقای محمد بیات، دکترای جامعه‌شناسی و استاد دانشگاه شاهد می‌باشند.

را مطرح نمائیم؛ چرا که اختلاف نظرها و سردرگمی‌ها درخصوص جهانی شدن، غالباً از تعریف آن آغاز می‌شود. با آن که جهانی شدن همچون بسیاری از مفاهیم دیگر از تعاریف بسیار و مختلفی برخوردار است ـ که عموماً غیردقیق و مبهم هستند ـ به تعبیر *شولت*، شاید بتوان دست کم پنج برداشت از«جهانی شدن» را از یکدیگر متمایز ساخت.(۳)

برداشت اول

در برداشتی رایج، جهانی شدن به معنای «بین‌المللی شدن» است.[1] از این‌رو، واژهٔ جهانی فقط صفت دیگری برای توصیف روابط برون مرزی میان کشورها است و اصطلاح «جهانی شدن» مشخص کنندهٔ توسعه مبادلات بین‌المللی و وابستگی متقابل است. از این منظر، *پل هرتس*[2] و *گراهام تامپسون* جهانی شدن را « جریان یافتن گسترده و رو به رشد تجارت و به کار انداختن سرمایه در میان کشورها» تعریف می‌کنند.

برداشت دوم

در کاربرد دوم، جهانی شدن به معنای «آزاد سازی»[3] در نظر گرفته می‌شود. در این‌جا «جهانی شدن» به فرآیند برداشته شدن محدودیت‌هایی اطلاق می‌شود که دولت‌ها در فعالیت‌های میان کشورها برقرار می‌کنند و هدف آن به وجود آوردن اقتصاد جهانی «آزاد» و «بدون مرز» است. از این دیدگاه، یکی از تحلیل‌گران معتقد است که «جهانی شدن به شعاری برجسته برای توصیف فرآیند یک‌پارچگی اقتصادی بین‌المللی تبدیل می‌شود.»

1- Internautionalization

2- Paul hirts

3- Liberalization

در دهه‌های اخیر، شواهد مربوط به این نوع جهانی شدن را می‌توان در کاهش گسترده و یا حتی لغو موانع تجاری مربوط به قوانین و مقررات، محدودیت‌های مربوط به ارزهای خارجی و کنترل‌های مربوط به سرمایه و روادید مشاهده کرد.

برداشت سوم

در برداشت سوم، جهانی شدن به معنای «جهان گستری»[1] در نظر گرفته می‌شود. در واقع، وقتی *الیور رایزر* ودیویس در دهۀ ۱۹٤۰ فعل«جهانی شدن»را ابداع کردند؛ آن را به معنای «عمومی کردن» در نظر گرفتند و «ادغام فرهنگ‌های روی زمین» را در یک «انسان‌گرایی» پیش‌بینی کردند. در این کاربرد، واژه «جهانی» به معنای «سراسر دنیا» و «جهانی شدن» یعنی فرآیند انتشار تجربیات و هدف‌های گوناگون برای مردم چهار گوشۀ دنیا است. در این خصوص می‌توانیم به «جهانی شدن» سالنامه گری گوری، خودروها، رستوران‌های چینی، استعمارزدایی، دامپروری و غیره اشاره کنیم.

برداشت چهارم

تعریف چهارم، جهانی شدن را به معنای «غربی کردن»[2] یا «نوگرایی»[3] به ویژه به شکل آمریکایی شده می‌داند. از این دیدگاه، جهانی شدن نوعی پویایی است که از طریق آن ساختارهای اجتماعی نوگرایی، یعنی: «سرمایه‌داری، عقل‌گرایی، صنعت‌گرایی، دیوان‌سالاری وغیره» در سراسر دنیا گسترش می‌یابند و به طور طبیعی فرهنگ‌های پیشین و خودمختاری محلی را نابود خواهند کرد.

---

1 . Universalization

2- Westernizati

3- Modernization

«جهانی شدن» بدین مفهوم را گاهی امپریالیسم به سبک مک دانالد، هالیوود و ت‌ت‌ا توصیف کرده‌اند. *ماتین کرَ*، در سال ۱۹۹۵ در این زمینه اعلام کرده است که «جهانی شدن همان چیزی است که ما در جهان سوم، صدها سال آن را استعمار نامیده‌ایم».

برداشت پنجم

نگرش پنجم، جهانی شدن را نوعی «فرآیند و یا مجموعه‌ای از فرآیندها که در برگیرندهٔ دگرگونی در سازمان فضایی روابط اجتماعی و تبادل‌ها می‌باشد»، تعریف کرده است. براساس این تفسیر، جهانی شدن شامل تجدید شکل‌بندی جغرافیایی است، به طوری که دیگر فضای اجتماعی، کاملاً بر حسب سرزمین‌ها، فاصله‌های ارضی، و مرزهای سرزمین شناسایی نمی‌شوند. جهانی شدن به این معنی را می‌توانیم «قلمرو زدایی»[1] نیز بنامیم.

با توجه به نگرش پنجم، این نوشتار مدعی است که با گسترش وسیع ارتباطات و رسانه‌ها و آشتی دادن فرهنگ‌ها از این طریق، به یک فرهنگ جهانی یا آنچه *مارشال مک لوهان* از آن به عنوان «دهکده جهانی» یاد می‌کند، نزدیک می‌شویم و فاصله زمانی و مکانی را محو می‌کنیم وشیوه‌های ارتباطی را در مناطق گوناگون جهان در سطح وسیع کره زمین شبکه‌ای می‌نمائیم.

مخالفان «جهانی شدن»

با وجود این که جهانی شدن موجبات تجانس فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را به وجود می‌آورد، اما عده‌ای از اندیشمندان و صاحب‌نظران، استقرار یک فرهنگ جهانی و تجانس فرهنگی را یک نظریهٔ ساده‌لوحانه و بیش از حد خوشبینانه

1- Deterritorialization

توصیف می‌کنند و عصر حاضر را یک عصر بی‌نظمی جهانی بزرگ و احتمالاً بزرگتر از آشفتگی ۱۹۱٤ تا ۱۹٤۵ می‌پندارند. همچنین، این دسته از اندیشمندان «دهکده جهانی» مک لوهان را افسانه‌ای بیش نمی‌خوانند، که در آن ارتباط بسیار نزدیک و مستمر جوامع با یکدیگر نه تنها ساده‌انگارانه است، بلکه این ارتباط باعث عیان شدن تفاوت‌ها و منبع ناکامی‌های ناخوشایند قلمداد می‌شود.

مثال‌های ملموس این گونه نگرانی‌ها را می‌توان در بسیاری از موارد بر شمرد؛ مانند گریز فرانسویان با گرایشات تند ملی از گرایش‌های ملی دیگر کشورها در اروپای غربی و یا نگرانی‌هایی که در سال‌های اخیر در میان سیاست‌مداران وروشن‌فکران فرانسه از به کارگیری «جهانی شدن» به عنوان یک اصطلاح با معنای ضمنی «آنگلو آمریکن»[1] یا آمریکایی انگلیسی تبار و «آنگلو ساکسونی»[2] و خطری که از جانب آن انسجام جامعه فرانسه را به طور خاص و دیگر جوامع را به طور عام تهدید می‌کند، به وجود آمده است.[(٤)] همانگونه که نخبگان و اندیشمندان «لائوس»، تفکر جهانی شدن را سیاست جدید استعمار می‌دانند و درصدد بازسازی هویت خویش هستند.

جنبش «جهانی شدن» و عملیات «جهانی سازی»

بدین‌ترتیب، به نظر می‌رسد باید بین مفهوم «جهانی شدن» با «جهانی سازی» تفاوت قایل شد. جهانی شدن، فرآیندی است که به طور طبیعی محصول توسعه و تکامل نظام ارتباطات و تعاملات بین‌المللی است. برای مثال، از نظر ارتباطات، دامنهٔ گسترده‌ای از روابط فوق قلمرویی از طریق دالان‌های هوایی، امواج الکترومغناطیسی و ارتعاشات نوری شکل می‌گیرد. در همه جای

1- Anglo American

2- Anglo saxon

دنیا، ارتباطات جهانی به مردم این امکان را می‌دهد که تقریباً بلافاصله و فوری و عمدتاً بدون توجه به فاصله‌های قلمرویی و مرزهای جغرافیایی که میان آن‌ها قرار دارد، با یکدیگر تماس برقرار کنند. برای مثال، هواپیماهای پیشرفته امروزی یک شبه مردم، محموله‌های پستی و سایر بارها را به فراسوی مرزها می‌رسانند.

به همین ترتیب، موشک‌های هدایت شونده و بدون خلبان نیز می‌توانند در زمان اندکی محموله‌ها را به هر فاصله جغرافیایی برسانند و از مرزهای جغرافیایی عبور کنند. در حوزهٔ ارتباطات دوربرد، ابزارهای همچون: «تلگراف، تلفن، پست تصویری، تلکس، کنفرانس ویدیویی، شبکه‌های کامپیوتری و اینترنت»، امکان جابه‌جایی فوری علایم، متون، تصاویر و صدا را بدون توجه به موقعیت و قلمرو مردمان و یا فاصله‌ها و مرزهای میان آنان فراهم می‌کنند. کابل‌های فیبرنوری حجم مطالبی را که از طریق ارتباطات دوربرد قابل ارسال است بسیار افزایش داده‌اند. رسانه‌های الکترونیکی مثل رادیو و تلویزیون، پیام‌ها را در هر جای دنیا بلافاصله و در واقع بدون صرف زمان پخش می‌کنند. علاوه بر آن، روزنامه‌ها، مجله‌ها، کتاب‌ها، موسیقی‌های ضبط شده، فیلم‌ها و نوارهای ویدیویی به طور همزمان در سراسر جهان عرضه می‌شوند.[۵]

در این میان، ما نبایستی که «جنبش جهانی شدن» را باعملیات «جهانی‌سازی» بر اساس مدل آمریکایی اشتباه بگیریم و از ترس «جهانی‌سازی»، نقش و سهمی در جنبش «جهانی شدن» نداشته باشیم و تأثیری بر آن نگذاریم. از این‌رو، اجازه می‌خواهم که بر مفهوم جهانی شدن پیشوند «جنبش» و بر واژهٔ جهانی سازی پیشوند «عملیات» را اضافه کنم. اگر این نکته را بپذیریم، در خواهیم یافت که جهانی شدن فرآیندی است که از گذشتهٔ تاریخ شکل گرفته است و در دنیای امروز به دلیل توسعه و تکامل نظام ارتباطات، سرعت و وسعتی ویژه یافته است، به طوری که کسی را یارای مقابله با آن نیست. پس

تنها می‌توان بر آن تأثیر گذاشت و راه تأثیرگذاری نیز جز «گفتگو وتعامل فکری و فرهنگی» نخواهد بود.

سه جریان در جامعهٔ ایران

جهت تبیین این معنا، لازم است اشاره شود که در خصوص پدیدهٔ «جهانی شدن» دست کم سه جریان را در کشور خود شاهدیم:

۱ـ **جریان تقابل‌گرا**: جریانی است که تصور می‌کند انتشار جهانی ارزش‌ها و باروهای ملل مختلف، موجبات نابودی فرهنگ و هویت ملی ما را فراهم می‌سازد. چرا که اساس ارزش‌ها و باورهای خود را در تقابل با دنیا می‌پندارد و لذا چاره‌ای جز ستیز با این پدیده نمی‌بیند.

۲ـ **جریان تسلیم گرا**: جریانی است که خود را باور نکرده و ارزش‌ها و نگرش‌های خود را حیات بخش نمی‌بیند و در مقابل هجوم دیگر اندیشه‌ها و نگرش‌ها سراسیمه تسلیم می‌شود و یا لااقل چاره‌ای جز تسلیم شدن را در مقابل دیدگان خود نظاره نمی‌کند.

۳ـ **جریان تعامل‌گرا**: جریانی است که خود را باور دارد، ولی این خود باوری را عین «خود برتربینی» تفسیر نمی‌کند؛ بلکه تلاش می‌کند که در برخورد و تعامل و گفتگو با دیگر ملل و فرهنگ‌ها، ارزش‌های اصیل خود را یافته و نقاط ضعف خود را بیابد و در جبران نقاط ضعف خود نیز مقلّدانه سیر نمی‌کند. آنچه را که از دیگر فرهنگ‌ها کسب می‌کند، در هاضمهٔ فکری و فرهنگی خود هضم کرده و سپس گوهری پدید می‌آورد که کاملاً رنگ و بویی «بومی» دارد.

در بررسی این سه جریان، درمی‌یابیم که باید نقاط اشتراک جریان تقابل‌گرا و تسلیم‌گرا را در پذیرش ناتوانی فرهنگی آن‌ها جستجو کرد. منتهی با این تفاوت که جریان تقابل‌گرا با هدف حفظ «هویت ملی»، در دام «قوم مداری»

گرفتار آمده است و پیوسته از تهاجم فرهنگی دیگران نگران و در نهایت به علت این که دست از تولیدات فرهنگی برداشته و یا تولیدات آن با محیط سازگار نیست، در برابر تهاجم فرهنگ‌های مولد، روبه نیستی می‌گذارد. در حالی که جریان تسلیم‌گرا در کمند «بحران هویت» اسیر گشته و در دنیای پرشتاب امروز، بدون وزن و منزلتی به هر سو کشیده می‌شود.

اما جریان تعامل‌گرا به ارزش‌ها و نگرش‌های خود باور دارد، ولی معتقد است که «ادعای برتری و محق بودن فرهنگ و تمدن را باید کنار گذاشت و حق و حقانیت و برتری را بر اساس 'بحث برتر و بهتر و اقناع دیگران' اثبات کرد.» محق خواندن و برتر دانستن خود، به معنای اعلام جنگ با دیگران است و تنها از طریق تعامل و همزیستی با دیگر فرهنگ‌ها می‌توان به انتشار توان‌مندی‌ها همت گماشت و از تجربه دیگر ملل و فرهنگ‌ها سود جست و چه بسا این آموزه قرانی را مد نظر دارد که «فبشر عبادی الذین یستمعون القول ویتبعون احسنه.»

قوم مداری، مانع تعامل فرهنگی

به اعتقاد من، یکی از عمده‌ترین موانع گفتگو و تعامل فرهنگی، نگرشی است که «قوم مداری»[1] نامیده می‌شود و خصلت اصلی جریان تقابل‌گرا است. این نگرش سبب می‌شود که مردم کل جهان را از پشت عینک فرهنگی خود دیده و بر آن ارزش نهند. مشاهده مردم جهان بدین طریق، این مسأله را برای ما مشکل یا حتی غیرممکن می‌سازد که بدانیم ملت‌ها و اقوامی که فرهنگ دیگری دارند چگونه می‌اندیشند، چه احساساتی دارند و یا آرزوها و خواسته‌هایشان چیست؟ مادامی‌که ما اسیر استنباط قوم مدارانه از جهان هستیم، اندیشه و عمل خود را بیان هوشمندانه و درست و عین عقلانیت به حساب می‌آوریم و بینش،

1- Ethro centrism

نگرش و رفتار دیگران را چه بسا حماقت، دیوانگی و خلاف اخلاق می‌دانیم. البته باید توجه داشت که قوم مداری خاص عوام نمی‌باشد، بلکه این نگرش در میان دانشمندان، سیاست‌مداران، روزنامه‌نگاران و... هم وجود دارد.[۶]

قوم مداری موجب می‌شود که افراد خود را برتر از دیگران بپندارند و این از ویژگی‌های جریان تقابل‌گرا در کشور ماست و البته تنها خاص ایران نمی‌باشد. چرا که مثلاً آمریکائیان به دلیل برخورداری از رشد اقتصادی، تکنولوژی و علم و هنر، احساس برتری می‌کنند و ما مسلمانان نیز از جهات دیگر بخود می‌بالیم. برای این که سوءتفاهمی پیش نیاید، تأکید می‌کنم که من لباس «نسبیت فرهنگی» که بسیاری آن را قرینه «قوم مداری» می‌دانند، بر مسأله نمی‌پوشانم. تنها عنوان می‌شود که باید برای فرهنگ‌های دیگر نیز ارزش قایل شد. جریان تقابل‌گرا گرفتار این درد است، همان‌گونه که جریان «تهاجم‌گرا» نیز که به دنبال «جهانی سازی» است و نه جهانی شدن، از چنین نخوتی برخودار است. تقویت این دو جریان در نهایت تأثیر منفی بر فرآیند جهانی شدن دارد و برای رهایی از چنبره این دو جریان است که ضرورتاً می‌بایست به گفتگو و تعامل فرهنگی تن داد. مولوی در کتاب مثنوی معنوی، اهمیت گفت وگوی معنادار را در حل تنازعات بین افراد و مذاهب و گروه‌ها به خوبی نشان می‌دهد. او در حکایت چهار کسی که جهت خرید انگور با یکدیگر منازعه می‌کردند ولی سخن یکدیگر را نمی‌یافتند، می‌گوید که آن‌ها از سرِ نام‌ها غافل بودند و با یکدیگر به جنگ و تنارع برخاستند؛ در حالی که اگر فردی آشنا به زبان‌های مختلف می‌بود، در می‌یافت که همه یک چیز می‌خواهند، اما نمی‌توانند سخن دیگری را دریابند:

«مشت برهم می‌زدند از ابلهی — پر بدند از جهل و از دانش تهی
صاحبِ سرّی عزیزی، صد زبان — گر بدی آنجا بدادی صلحشان
پس بگفتی او که: من زین یک دِرَم — آرزوی جمله‌تان را می‌خرم
یک درَمتان می‌شود چارالمراد — چار دشمن می‌شود یک زاتحاد

گفت هر یکتان دهد جنگ و فراق / گفت من آرد شما را اتّفاق
پس شما خاموش باشید انصتوا / تا زبانتان من شوم در گفت و گو»[(۷)]

اما اصل و اساس گفت وگوی فرهنگ‌ها در فرآیند «جهانی شدن» چیست؟ ما بر آن هستیم که با استفاده از نظرات یورگن *هابرماس* به تبیین این مسأله بپردازیم.

هابرماس و نظریه عقلانیت ارتباطی

بر اساس نظریهٔ *هابرماس*، عصر مدرن با «کانت» آغاز گشت. اهمیت تلاش کانت، در خصوص بسط بنیاد کلی معقول برای نهادهای دموکراتیک بود. برای‌هابرماس، مسیر گذر به ساخت عقلانی و ایجاد حصاری در برابر نسبی‌گرایی، نوعی جهت‌یابی مجدد از کانون فیلسوفان اولیه مبتنی بر ذهنی‌گرایی و نیز کانون مبتنی بر «بین الاذهانی»[۱] بود. هابرماس کار خویش را با تئوری «کنش ارتباطی»[۲] و «اخلاق گفتمانی»[۳] در حوزهٔ بین ذهنی قرار می‌دهد. عقلانیت یا کنش ارتباطی، به معنای استفاده از قابلیت‌های عقل مثل تفکر، قضاوت و... مهم در ارتباط با دیگران، برای تفهم و رسیدن به یک اجماع مدنی در جهت‌گیری‌های اجتماعی است. بر این اساس اعضای چنین جامعه‌ای از دلایل و براهین گوناگون برای متقاعد ساختن یکدیگر استفاده می‌کنند. «اجماع مدنی» نه با زور و دیکتاتوری اکثریت، بلکه با توافق طرفین حاصل می‌شود. هابرماس مدعی است که چنین مدلی قابل تعمیم به جهان است، چرا که تمام شاخص‌های آن همچون: زبان و عقل، نزد همه انسان‌ها موجود و مشترک است. در نظر هابرماس، هسته و جوهرهٔ اصلی عقلانیت ارتباطی،

1- Intersubjectivity

2- Communicative activity

3- Disconurse ethnics

اختیاری و سبب نوعی وحدت و اجماع در گفت‌وگوهای دو طرفه است. اگر چه این عقل ارتباطی در فرآیندهای حیات اجتماعی انسان‌ها مضر است، ولی با اعمال دو طرفهٔ مفاهمه، کنش هماهنگ ایجاد می‌گردد. به نظر وی، این آگاهی است که موجب فهم متقابل می‌شود. انسان‌ها با شرکت در یک مباحثه است که از نقطه نظرات هم آگاهی می‌یابند. به عبارتی، «مباحثات» تضمین کننده مشارکت برابر و آزاد است و در جستجوی جمعی برای حقیقت؛ جایی که جز استدلال و بحث برتر و بهتر هیچ اجباری برای کسی وجود ندارد.

با توجه به بحث‌های هابرماس در فرآیند جهانی شدن، می‌توان با مشارکت بی‌طرفانه در گفت‌وگوی فرهنگ‌ها، به حقیقت نزدیکتر شد. به صورت دیگر، تنها با مشارکت آزاد و گفت‌وگوهای متقابل می‌توان به اجماعی جهانی دست یافت و با اتخاذ تصمیماتی درجهت نزدیک کردن فرهنگ‌ها قدم بر داشت و با اتکا به «ارتباط تفهمی» و به دور از زور و سلطه و با رعایت «اخلاق گفتمانی» جهان صلح‌آمیزی را پایه‌ریزی کرد.

حال همین بحث را از زاویهٔ دیگری مورد بررسی قرار می‌دهیم:

تبادل فرهنگ‌ها

از دیر زمان، ضرورت تعامل و تبادل فرهنگی میان جوامع، به عنوان یک عامل سازنده و جلو برنده مطرح بوده است. به گونه‌ای که فارابی تأثیر متقابل جوامع و تبادل فرهنگ‌ها را موجب پویایی و رشد آن‌ها می‌داند.[۸]

امروزه نیز بسیاری از اندیشه ورزان جایگاه خاصی برای «استقلال فرهنگی» قایل نیستند، اگر چه پیوسته از «هویت فرهنگی» یاد می‌کنند. چرا که فقط فرهنگ ملت‌های به اصطلاح «بدوی» مستقل است.[۹] این دیدگاه معتقد است که فرهنگ‌ها وام‌دار یکدیگرند و تنها زمانی به پویایی و سازندگی می‌رسند که در داد و ستد با بیرون از مرزهای حاکمیت ملی قرار گیرند. تنها اقوام بدوی

هستند که به علت انزوا، توقف و انجماد فرهنگی، در وضیعتی ایستا، به تدریج عقیم و بی‌حاصل شده و عاقبت از درون تهی شده و می‌میرند.

ممکن است ادعا شود که با چنین استدلالی دیگر «هویت فرهنگی» معنا و مفهومی نخواهد داشت و سخن گفتن از فرهنگ خاص یک جامعه (مثل فرهنگ ایرانی، فرهنگ ژاپنی و...) بی‌وجهه خواهد بود و در نهایت به تدریج که مبادله اطلاعات به حد کمال و اشباع رسید، آنگاه با یک ملغمه‌ای از «فرهنگ جهانی» که همزمان بر همهٔ کشورها و اقوام و ملت‌ها اشراف دارد، سروکار خواهیم داشت. در چنین شرایطی یعنی با ادغام فرهنگ‌ها، همه چیز رنگ و بوی جهانی خواهد داشت؛ تولید، مصرف، آداب، بینش، باور، اندیشه و... بسیاری از عوامل دیگری که ملت‌ها را از هم متمایز می‌کند!

در آغاز امر، به نظر می‌رسد که ادعای فوق مقرون به صحت باشد و تبعات ناشناخته و بعضاً ناگوار و ناخواسته ایجاد کند. اما وقتی به کنهٔ مسأله توجه کنیم، در می‌یابیم که در عصر ارتباطات، نه تنها «عرصهٔ فرهنگ» از طریق مبادله و داد و ستد با محیط ماندگار و پویا می‌شود، بلکه از این طریق هویت خود را نیز کسب می‌کند. به عبارت دیگر، هر فرهنگی مثلاً (فرهنگ ایرانی) باعناصر و اسباب خاص هویت آفرین خود، زمانی معنی و مفهوم پیدا می‌کند که در عرصه‌ای گسترده‌تر، ارزش‌های خویش را مطرح کند و در چالشی تنگاتنگ با ارزش‌های دیگر، قدرت، صلابت، استحکام، جسارت، خلاقیت، مداومت و دیگر صفات و ویژگی‌های پویای خود را به ثبوت برساند. در این صورت، سخن راندن از استقلال و دغدغهٔ وابستگی و تهاجم فرهنگی، تنها برای فرهنگ‌های ایستا، منزوی و ناسازگار با محیط مطرح خواهد بود.

همان‌گونه که اگر اقتصاد یک کشور مزیت‌های نسبی خود در عرصهٔ تولید را برای وارد شدن در مبادلات تجاری فرامرزی تشخیص ندهد، دچار رکود، بی‌سامانی، ضعف و استحاله می‌شود، در فرهنگ نیز مسأله تشخیص مزیت‌ها،

اولویت‌ها و شناخت ارزش‌ها مطرح است. البته با این پیش فرض که تعامل و تبادل امری الزامی‌است؛ چرا که در رویارویی فرهنگ پویا، خلاق و کنجکاو با فرهنگ ایستا، منزوی و بی‌تفاوت، بی‌تردید پیروزی از آن اولی و تن دادن به سلطهٔ بیگانه برای دومی امری محتوم است. حال پرسشی مطرح است که «آیا جریان تقابل‌گرا بدین علت خود را در ستیز با فرهنگ جهانی می‌داند؟»

از نگاه دیگر، امروزه علم و فناوری از عنصرهای تأثیرگذار بر فرهنگ‌های ملی هستند و ماهیت و خصلت جهان شمول دارند؛ به همین اعتبار، پذیرفتنی نیست که کشوری مرزهای خود را بر روی دانش و فن و علوم در عرصه‌های مختلف باز کند، ولی مانع از ورود فرهنگ بهره‌گیری از آن شود. به طور مثال، اتومبیل یک پدیدهٔ صنعتی شمال پیشرفته است که تحولی شگرف در عرصهٔ فرهنگ حمل و نقل شهرنشینی، آداب، عادات، قوانین و هنجارهای کشورهای مصرف کننده جنوب فراهم آورده است. همچنین، تلویزیون و ماهواره و اینترنت نیز از همان مقوله‌اند. کسی نمی‌تواند از مزایا و مواهب یک پدیدهٔ بدون تن دادن به ارزش‌ها و هنجارهای آن بهره‌گیری کند. در این جا بحث دیگری مطرح است که مربوط به بعد هنجاری تعامل و تبادل فرهنگی می‌باشد، یعنی مزایا و مضار آن و همچنین ارزش‌های قابل مبادله و هزینه فرصت هر کدام در یک فراگرد مستمر درازمدت. تمامی کشورها، هنگامی گرفتارتر از پرداخت منفی در مبادلات فرهنگی می‌شوند که در مقابل واردات، نتوانند صادرات مناسب و متوازنی داشته باشند. در این مبادلات نابرابر، سعی فرهنگ سازنده و چیره بر آن است که با به کارگیری تمامی ابزارها و وسایل و تکنیک‌های ممکن، الگوی زیستی، مصرف، رفتار و حتی بینش مردم سایر کشورها را به دل‌خواه خود تغییر دهد. طبیعی است که در یک فراگرد پیوسته و درازمدت، توده‌های مردم از گروه‌های سنی مختلف که نصیبی از فرهنگ خودی نبرده‌اند، مجذوب جلوه‌های فریبندهٔ فرهنگ بیگانه شوند و به تدریج

حساسیت و خودآگاهی جمعی را نسبت به ارزش‌ها وهنجارهای فرهنگی بومی‌و ملی از دست بدهندو در جرگهٔ جریان تسلیم‌گرا قرار گیرند. در این جا پرسش دیگری به میان می‌آید که آیا محدودیت‌سازی برای عرصه‌های مختلف فرهنگی، سرانجامی غیر از این دارد؟

«جهانی شدن» در عرصه جهانی (یونسکو)

حال که از سه جریان «تقابل‌گرا»، «تسلیم‌گرا» و «تعامل‌گرا» در جامعهٔ خود نام بردیم و کم و بیش ضرورت گرایش و تقویت جریان «تعامل‌گرا» را بر شمردیم، لازم است که به نکتهٔ مهم دیگری نیز اشاره کنیم: با آن که امروزه جریانی «تهاجم‌گرا» در عرصه جهانی تلاش می‌کند که جهان را تحت سیطرهٔ نظام سرمایه‌داری نولیبرال و فرهنگ آمریکایی در آورد و نگاهی «قوم مدارانه» بر عملیات «جهانی سازی» با مدل آمریکایی داشته باشد، ولی نگرش جهانی به سمت تعامل‌گرایی و گفتگوی فرهنگی جلب شده است. استقبال از ایدهٔ، «گفتگوی تمدن‌ها»، دلیل مناسبی بر این امر است. به علاوه، برخی از سازمان‌های بین‌المللی همچون: «یونسکو» کم و بیش به این سمت در حرکت می‌باشند. یونسکو از بدو تأسیس خود، گام‌های مؤثری در مسیر توسعهٔ «گفت‌وگوی» فرهنگی برداشته است و در این راستا برنامه‌ها و طرح‌های خاصی را تدوین کرده است. برخی از این طرح‌ها عبارتند از:

۱ـ طرح‌های بین‌المللی برای دانش‌آموزان کشورها و مناطق مختلف، به منظور ترغیب تفاهم فرهنگی.

۲ـ تقویت نظام چند زبانی و ایجاد شرایط «امکان ابراز موجودیت فرهنگی» از سوی اقلیت‌ها در جوامع چند فرهنگی.

۳ـ ترغیب ارزش‌هایی که گفت‌وگوی میان فرهنگ‌ها را برای تحقق صلح تثبیت می‌کند و توجه لازم به ضرورت مشارکت زنان و جوانان در این امر.

٤ـ ترغیب جهان‌گردی فرهنگی، که به صورت برگزاری نمایشگاه‌ها و سمینارهایی از قبیل: «جاده‌های ابریشم، جاده‌های صحرا، جاده‌های جلگه‌ها، مسیر دریاها و جاده عشایر» انجام می‌گیرد. همچنین، طرح جدیدی نیز در یونسکو طراحی شده است که به گفت‌وگوی میان فرهنگی سرزمین‌های نپال، هندوستان، پاکستان، آسیای مرکزی و چین می‌پردازد و از آن به جاده بودایی‌ها یاد می‌شود. *فدریکومایور*، دبیر کل سابق یونسکو نیز در کنفرانسی با عنوان «تمدن اسلامی و اروپایی، فضایی برای گفت‌وگو»، بحث جهانی شدن را مطرح ساخت و طی آن اعلام کرد که تلاش یونسکو باید در مسیری باشد که جهانی شدن زمینهٔ گفت‌وگوی فرهنگ‌ها را فراهم سازد.(۱۱)

براساس ماده ۱۸۵ راهبرد میان مدت، یونسکو می‌کوشد تا با متمرکز ساختن فعالیت‌های خود، بر تقویت ساز و کارهای کثرت‌گرایی فرهنگی، محتوای جدیدی به گفت‌وگوی میان فرهنگی بدهد و بر روند کنونی همگرایی فرهنگی در زمینه‌های اجتماعی ـ اقتصادی تأکید کند. به این منظور، سازمان سعی دارد تا در بین جوامعی که وجههٔ مشخص آن‌ها تنوع گروهی است ـ به خصوص در نواحی تماس حوزه‌های تمدنی، فرهنگی، یا مذهبی بزرگ ـ فضای گفت‌وگوی ایجاد گردد تا به پدید آمدن یا تحکیم برخی از ارزش‌های مشترک کمک شود.

از نظر یونسکو، تنوع و کثرت فرهنگ‌ها همانند تنوع زیستی، دارای مزایایی است. مزیت کثرت‌گرایی این است، که گنجینه‌ای سرشار از تجربه، خرد و رفتار تمام انسان‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. هر فرهنگی از مقایسهٔ خود با سایر فرهنگ‌ها و کشف غرایب و ویژگی‌های نامتعارف خود سود می‌برد.

از نظر یونسکو، هیچ فرهنگی در انزوا و مجزا از سایر دنیا نیست، هر فرهنگی تحت تأثیر سایر فرهنگ‌هاست و خود نیز بر آن‌ها تأثیر دارد. فرهنگی مصون از تغییر، دگرگونی‌ناپذیر، نامتغییر و یا منجمد وجود ندارد. بنابراین ضمن رد کامل نابودسازی بی‌رحمانه و بدون ملاحظه فرهنگ‌ها بر اثر اعمال

نفوذ خارجی ابرقدرت‌ها، باید اختلاط فرهنگی که جهانی شدن آن را تسهیل می‌کند را پذیرفت.

آموزش و پرورش، نهادی «تقابل‌گرا» یا «تعامل‌گرا»

اجازه دهید گذری بر آموزش و پرورش در جامعه ایران داشته باشیم و در تقسیم‌بندی سه گانه از جریانات داخلی در مقابل «جهانی شدن»، نسبت آموزش و پرورش با هر یک از این سه جریان را بسنجیم. قبل از سنجش، می‌خواهیم که پایگاه این سه جریان را در جامعه حدس بزنیم.

به نظر می‌رسد که پایگاه جریان «تسلیم‌گرا»، عموماً در میان نسل سوم که بخش مهمی‌از دانش‌آموزان را در برمی‌گیرد، بیشتر از سایر قشرها است. همان‌گونه که پایگاه جریان «تعامل‌گرا»، عموماً در میان روشن‌فکران، اساتید و دانش‌آموختگان دانشگاهی است. برآیند نگرش و تصمیات فرهنگی حاکمیت هم، عموماً همسو با جریان «تقابل‌گرا» است. برای اثبات این نکته، قصهٔ ویدیو، آنتن‌های ماهواره و اخیراً اینترنت و بحث فیلترینگ و نگاه به صنعت توریسم و غیره خود گویای آن است. هر چند که این اقدامات، علاوه بر تحمیل هزینه بر کشور، سرریز آن به نفع جریان «تسلیم‌گرا» خواهد بود.

آموزش و پرورش نیز در چنین سیستم و تفکری گام برمی‌دارد و به همین جهت با چالش‌های جدی مواجه شده است. اگر چه برگزاری چنین همایش‌هایی امید بخش و نشان از جان گرفتن نیروهایی دارد که تعلق فکری آن‌ها در جریان تعامل گراست، ولی جنبش اصلاحات خیلی قبل ازاین زمان می‌بایستی به تقویت این مسایل می‌پرداخت؛ به ویژه هنگامه‌ای که جریان تقابل‌گرا در کُما به سر می‌برد. در عین حال، اگرقهر مردم باصندوق‌های رأی و جنبش معلمان و اعتراض دانش‌آموزانی که اکثراً از کاربران اینترنت و تماشاچیان ماهواره هستند بتواند ما را کمی به خود آورد، جای شکرش باقی است.

به هر روی، آموزش و پرورش به دلایل زیر از فرآیند جهانی‌شدن فاصله دارد:

۱- آموزش و پرورش ما معطوف به گذشته‌گرایی است و دانش‌آموزان چنین سیستمی، شیوهٔ تعامل با پدیده‌های نوین را از مدرسه فرا نمی‌گیرند و حتی نوعی بدبینی اولیه و سپس تسلیم‌گرایی در مقابل این پدیده‌ها دارند.

۲- سیستم آموزش و پرورش در مدرسه تقلیدی است و نه تحلیلی. آموزش و پرورش ما تجلیل را به جای تحلیل، کنش‌پذیری رابه جای کنش‌گرایی و اخلاق آسان‌گزینی و آسان‌پذیری را به جای روحیه نقد، سنجش و تجربه‌گرایی نشانده است.

۳- آموزش و پرورش معطوف به حفظ وضع موجود است و نهادی محافظه‌کار می‌باشد که در آن اندیشه «حفظ» بر اندیشه «تحول» (به معنی واقعی) ارجحیت دارد. البته زمینه‌های آشوب و بحران، از چنین رویکردی برمی‌خیزد؛ چرا که نسل‌های جدیدتر خود را با مدلی از آموزش، تفکر، خوراک اجتماعی و جهت‌گیری‌های رسمی‌روبه‌رو می‌بینند که با زمان آن‌ها سازگار نیست و نوعی تاریخ مصرف گذشتگی در آن‌ها مشاهده می‌شود و از همین‌جاست که دوگانگی ارزشی پدید می‌آید.

٤- آموزش و پرورش رسمی‌کشور برمحفوظات تکیه دارد و این روند برای هر دانش‌آموزی تا دوازده سال ادامه می‌یابد. اغلب آموزش‌هایی که آموزش و پرورش ما می‌دهد، تا مرحله «ذهن »است و به مرحله «عین » نمی‌رسد. عدم «همراهی ذهنیات» با «عینیات» و تماس نیافتن آموزه‌های تئوریک با تجربه‌ها و واقعیت‌ها، نتیجه‌ای جز بیگانه‌سازی دانش‌آموزان با دنیای پرتنوع و فعال بیرون ندارد. به عبارتی آموزش و پرورش رسمی ایران، دانش‌آموزان را با فرآیندهای اجتماعی درگیر نمی‌سازد.(۱۲) دانش‌آموزان برخاسته از این نوع نظام آموزشی، در رویارویی با موج

فرهنگ جهانی دچار اعوجاجات فکری می‌شوند که چاره‌ای جز انزوا یا اضمحلال در خود نمی‌بینند.

۵- آموزش و پرورش معطوف به «مطلق‌گرایی» است و نتیجهٔ مطلق‌گرایی «خود برتربینی » و به بیان دیگر قوم‌مداری است که مانع عمده در گفتگو و تعامل فرهنگی است.

از این‌رو به نظر می‌رسد که آموزش و پرورش جهت حضور در متن پدیده‌ها و تأثیرگذاری بر آن‌ها و آماده‌سازی دانش‌آموزان در برخورد با تحولات جهانی، می‌بایستی با این قاعده همسو شود که:

«در نگرش مدرن، انسان فکر می‌کند و برای انسان فکر نمی‌کنند انسان تصمیم می‌گیرد و برای انسان تصمیم نمی‌گیرند. انسان بزرگ می‌شود و انسان را بزرگ نمی‌کنند. انسان خود رشد می‌کند و بجای انسان رشد نمی‌کنند و در نهایت نمی‌توان فرآیند رشد انسان را از ابتدا تا انتها سفارش داد، بلکه صرفاً می‌بایستی زمینه مناسب و مساعد رشد او را فراهم ساخت.»(۱۳)

درعصر جهانی شدن، آموزش و پرورش دانش‌آموزان را نگه نمی‌دارد، بلکه به جلو حرکت می‌دهد. آزاداندیشی را جایگزین مطلق‌نگری و جزم‌اندیشی در تمامی امور می‌کند. ادعای جامعیت ندارد و به آسانی در برابر هر فکر و ایدهٔ جدید و دست‌آوردی نوین موضع نمی‌گیرد.

نتیجه این که، آموزش و پرورش دربرخی از اقدامات خود، همانند: دستورالعمل‌های پوششی و رفتاری، خود را جزیره‌ای مستقل در دنیای امروز می‌داند. دانش‌آموزان ایرانی از فرآیندهای در حال جریان جهانی منقطع هستند، در حالی که آموزش و پرورش ما باید آنان را متصل و مرتبط با سیر نوین دنیا بپروراند.

امروزه موجودیت هر فرهنگ و هویتی در تعامل با سایر فرهنگ‌ها رسمیت می‌یابد و این در حالی است که ذهنیت درست و واقع‌گرایانه‌ای در جوانان و

نوجوانان ایرانی نسبت به مقوله‌هایی چون فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و غیره وجود ندارد. به گونه‌ای که یا ذهنیتی شیفته و بهت‌زده دارند و یا موضعی اتخاذ می‌کنند که نوعاً در برابر یک دشمن اتخاذ می‌شود وخلاصه این که، آیا آموزش و پرورشی که هنوز قادر نیست با اجتماع و حتی نهاد خانواده تعامل و گفتگو داشته باشد، می‌تواند نهادی «تعامل‌گرا» برای تأثیرگذاری در فرآیند جهانی شدن باشد؟ و آیا اساساً درک دقیقی از جهانی شدن در حاکمیت وجود دارد؟ و آیا آموزش و پرورش قادر است که جدای از برآیند تفکر حاکمیتی، اقدامی‌نماید؟ البته در حد یک روز همایش آری و برای تحولی عظیم هرگز.[١٤]

یادداشت‌ها

۱ـ رابرتسون، رونالد، *جهانی شدن* (تئوریهای اجتماعی و فرهنگ جهانی) ترجمه کمال پولادی، ۱۳۸۰ تهران، ص ۱۹.

۲ـ شولت، یان آرت، *نگاهی موشکافانه بر پدیده جهانی شدن*، ترجمه مسعود کرباسیان، ۱۳۸۲، ص ٦ تا ۸

۳ـ رحیمی، رضا، *جهانی شدن و گفت‌وگوی تمدنها*، در مجموعه مقالات چیستی گفت‌وگوی تمدنها ۱۳۷۷، ص ۳۲۲.

٤ـ شولت، یان آرت، *نگاهی موشکافانه بر پدیده جهانی شدن*، ترجمه مسعود کرباسیان، ۱۳۸۲، ص ٥٦.

٥ـ پین، ایرمگارد، *گفتگوی فرهنگها و موانع قوم مدارانه*، در مجموعه مقالات چیستی گفت‌وگوی تمدنها، ۱۳۷۷، ص ۹۷.

٦ـ مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، *مثنوی معنوی*، حکایت منازعت چهار کس جهت انگور.

۷ـ ابونصر فارابی، اندیشمند اسلامی از جمله کسانی است که تأثیر و تأثر متقابل جوامع و تبادل فرهنگها را موجب پویایی و رشد آن‌ها می‌داند. نگاه کنید به دکتر عبدالجواد فلاطوری، *«فارابی و تبادل فرهنگها»* در نامه فرهنگ شماره ١٤ و ١٥، تابستان و پاییز ۱۳۷۳ ص ٦۷ ـ ۷۳، همچنین نگاه کنید به دکتر حمید عنایت *«تفاوتهای فرهنگی و اختلافات بین‌المللی»* در همان ماخذ، ص ۳۹ ـ ٤۷.

۸ـ نگاه کنید به نظر یکی از متفکران معاصر عرب، محمد عابد جابری در مقاله «فرهنگ مستقل و استقلال فرهنگی» در روزنامه *همشهری* شماره ۷۱۱ تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۷٤، ص ٦.

۹ـ کاظمی، علی اصغر، *«نظریه مبادله ارزش مازاد فرهنگی در گفت‌وگوی میان تمدنها»* در مجموعه مقالات چیستی گفت‌وگوی تمدنها ۱۳۷۷، ص ۳۳٥ ـ ۳۳۷.

۱۰ـ نگاه کنید به مقاله *«یونسکو و طرح گفت‌وگوی تمدنها، دریچه‌ای به سوی صلح»* از دکتر مجید بزرگمهری و دکتر علی نصیری طوسی در مجموعه مقالات چیستی گفت‌وگوی تمدنها، از انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی‌وزارت ارشاد ص ۲۶۹ ـ ۲۷۳.

۱۱ـ نظری، مرتضی، *آموزش و پرورش ایران، هشت چالش ـ هفت جایگزین*، روزنامه یاس، سی‌ام فروردین ۱۳۸۲ شماره ۳۸ ص ۸

۱۲ـ به نقل از سخنرانی دکتر احمد بیانی «آموزش، بنیان توسعه» باشگاه اندیشه، ۱۳۸۱.

۱۳ـ ناگفته نماند که این سخن به معنای نادیده گرفتن زحمات روشنفکرانه و دلسوزانه جمع کثیری از معلمان و مدیران آموزش و پرورش نیست و قطعاً تاریخ نام نیکوی آنان را ثبت خواهد کرد. ولی برآیند کلی نظام آموزش و پرورش بسیار عقب‌تر از پدیده‌ها و مسایل جهانی است.

جهانی شدن و آموزش و پرورش

محمدرئوف حیدری‌فر

مقدمه

مفهوم جهانی شدن از مفاهیمی است که در سال‌های اخیر مورد توجه محققان علوم اجتماعی قرار گرفته است. چرا که این پدیده اجتماعی نوظهور، بیش از پیش زندگی بشر را با تغییر رو به رو نموده است. اگرچه جهانی شدن در دو عرصهٔ سیاست و اقتصاد نمود بارزتری دارد، ولی جهانی شدن «فرهنگ» نیز دارای اهمیت زیادی است.

در رابطه با تعریف جهانی شدن، باید گفت که جهانی شدن به معنی نزدیکی و تعامل هرچه بیشتر جوامع جهانی، جهت ارتقاء یافتن به سطح بالای دموکراسی، تصمیم‌گیری، آگاهی، اقتصاد آزاد و... است. به تعبیری، جهانی شدن به عنوان یک فرآیند، خواهان تشکیل جامعه مدنی منطبق با عصر اطلاعات می‌باشد. جهانی شدن از طرفی سعی به درنوردیدن فضا و زمان دارد و از جهتی، محلی گرایی را از منظر پسامدرنیسم تقویت می‌کند. اگرچه پروسهٔ جهانی شدن هیچ تعهدی به هیچ مکتبی ندارد، ولی این پدیدهٔ جدید فراروی جوامع، خواهان انتقال و تحرک جوامع از سنت به مدرن و پسامدرن می‌باشد و در طرف دیگر قضیه نیز، جهانی کردن سنت‌های محلی را از نظر دور نمی‌کند.

«جهانی شدن» را می‌توان به صورت تشدید روابط اجتماعی در سرتاسر جهان تعریف کرد، به گونه‌ای که در آن، جوامع دور از هم طوری به یکدیگر وابسته می‌شوند که حوادث محلی از رویدادهایی تأثیر می‌پذیرند که در مناطق دوردست شکل می‌گیرند. در این صورت، جهانی شدن یک فرآیند چند علیتی، چند لایه و پراحتمال و همچنین عدم قطعیت، پایداری و ناپایداری است.[۱] امروزه جهانی شدن به اشکال مختلفی مطرح شده است، ضمن این که تعریف ثابتی در رابطه با این پدیدهٔ نو ظهور وجود ندارد. هر چند که دانشمندان علوم اجتماعی در رابطه با آثار مثبت و منفی آن قلم فرسایی کرده‌اند و نیز مکاتب، کشورها و مناطق گوناگون جهان از رهیافت‌های متفاوتی به این قضیه می‌نگرند؛ ولی نظریه جهانی شدن معاصر، با گسترش زمینه‌های ارتباطی و افزایش تولیدات جوامع صنعتی و نیاز به بازار و همچنین تفکر مدرنیسم، در پی همسان‌سازی سلایق جوامع برای مصرف بیشتر معرفی شده است. در سال‌های اخیر سیاست‌مداران طرفدار نظام تک‌قطبی، از جهانی شدن به عنوان ابزاری برای استیلا بر جهان استفاده می‌کنند. همچنین هدف نهایی این استیلا که با تمرکز بر تجارت و ارتباطات آغاز شده است، همان حداکثر بهره‌گیری اقتصادی است. درواقع هر رویکردی در جهانی شدن، به منظور استیلای سیاسی و اقتصادی بر جهان استوار است. به عنوان مثال، سخن گفتن از جهانی شدن فرهنگ، هنر و روش زیست، جملگی به منظور همسان سازی سلایق، خواسته‌ها، آرمان‌ها و اهداف انسان‌ها به منظور یکسان‌سازی یا به وجود آوردن سلیقهٔ یکسان برای مصرف تولیدات و اطلاعاتی است که تقویت کنندهٔ نظام‌های سلطه جو می‌باشند.[۲]

در رابطه با علل جهانی شدن، می‌توان به مواردی همچون: «رشد بازارهای مالی جهانی، فروپاشی نظام سوسیالیستی و پایان جنگ سرد، رشد فعالیت شرکت‌های چند ملیتی، انقلاب فناوری اطلاعات، ارتباطات و حمل و نقل و

بیـن‌المللی شدن مسایل زیست محیطی» اشاره کرد.[۳] در خصوص تاریخ جهانی شـدن نـیز معمولاً توافقی در میان صاحبنظران امر وجود نداشته است و هر یک بـر اسـاس رهیافـت‌هـای گوناگون تاریخی به این قضیه می‌نگرند. ولی بیشترین توافـق مـربوط به دههٔ ۱۹۷۰ به بعد می‌باشد که با کشف و استفاده از اینترنت از سوی پنتاگون، روند ارتباطات سرعت یافته است.

تأثیر جهانی شدن بر ساختار آموزش و پرورش

بـا توجـه بـه نگـرش ساختارگرایی، می‌توان گفت که آموزش و پرورش نیز جزئـی از یـک کـل می‌باشد، که تحت تأثیر جهانی شدن و فرآیند نوگرایی اخیر قـرار گرفـته اسـت. امـروزه همانـند دولـت ـ ملـت‌ها و یا بهتر از آن کشورها، سـاختار آمـوزش و پرورش متأثر از فرآیندی است که طبق نظریه پخش فضایی *هاگراستراند*، کانون آن در کشورهای شمال واقع شده است. این فرآیند، معرفی کنـندهٔ لیبرالیسم نو برای کشورهای جهان می‌باشد و نمود آن در ساختار آموزش و پـرورش کشـورهای مـتأثر از جهانـی شدن؛ خلاقیت، ابتکار، مدرسه محوری، مشـارکت و غیره می‌باشد. همچنین باید بدانیم که افکار عمومی جهان ـ همانند سـایر اجـزاء ـ ساختاری را می‌پسندد که بر پایهٔ اصول ومبنای دموکراسی غربی باشـد و آن را بهتریـن الگو برای جامعهٔ عصر فضا می‌داند. امروزه، ساختارهایی کـه دیروز بر مبنای تمرکزگرایی دولت مدرن و بروکراسی آموزش و پرورش بنا یافـته بود، جای خود را به ساختار محلی و بومی شدهٔ عصر پسامدرن داده است کـه سـعی می‌کند از طریق جهانی شدن، ساختارهای کوچک را جهانی کند. این مکتـب بـرای پیشرفت و ترقی جامعه مدنی جهانی و یا جامعهٔ شبکه‌ای، بهترین الگو را در مدرسه محوری، مشارکت از پایین، احترام به ذهنیت افراد و خلاقیت آنـان مـی‌دانـد کـه مطمئـناً تحت تأثیر ارادهٔ انسانی به دنبال ساختار شکنی‌دولت تمرکزگـرا و یکسـان‌سـاز اسـت. همچنیـن مـواردی همچـون: «خصوصی‌سازی

آموزشی، کم‌شدن مدارس دولتی و ورود امکانات و تجهیزات پیشرفته به مدارس»، تداعی کنندهٔ جهانی شدن اقتصاد و اقتصاد سرمایه داری است.

به هر حال، ساختارهای امروزی در کلیهٔ جنبه‌های زندگی، متأثر از عصر فضا می‌باشد که به همراه دیگر اجزاء، کل آموزش و پرورش را تحت تأثیر قرار داده است. از طرفی، ضرورت‌های جهان کنونی، بسیاری از کشورهای پیشرفته را بر آن داشته است که پیوسته نظام آموزش و پرورش خود را بررسی، تحلیل و نقد نمایند و راه‌های ناسودمند کار را رها سازند و شیوه‌های جدید و سازگار با ضرورت‌های جهان کنونی و آیندهٔ نه چندان دور را بر پا دارند. برای مثال، ادارهٔ آموزش و پرورش شهر «توپیلیو» از ایالت می‌سی‌سی‌پی ایالات متحده آمریکا، تلاش گسترده‌ای را برای پدید آوردن مهارت‌ها و پندارهای لازم برای کفایت و شایستگی مدنی و دست‌یافتن به رفتارهای مسئولانهٔ اجتماعی انجام داد.(٤)

به طور کلی، ساختار آموزش و پرورش در زمینه‌هایی همچون: تمرکززدایی، فناوری سطح بالا و مشارکت کارکنان، تحت تأثیر جهانی شدن واقع شده است. این ساختار در کشورهای پیشرفته زودتر شروع شده و اصولاً کشورهای غربی مبدع این الگوها بوده‌اند و به نظر می‌آید که کشورهای دیگر جهانی نیز متأثر از این فرآیند رو به رشد شده‌اند.

تمرکززدایی: از چند دههٔ گذشته، کشورهای غربی به سوی تمرکززدایی رفتند؛ در واقع در سایهٔ عدم تمرکز، به تفویض اختیارات بیشتری پرداختند و کارکنان خود را هرچه بیشتر خودگردان نمودند. از طرفی، این امر باعث رشد هویت شخصی و گسترش تعلق گروهی در کارکنان شده است. چرا که در مباحث مدیریت نئوکلاسیک، روابط انسانی جایگاه ویژه‌ای دارد و ثابت شده است که در سازمان‌های کوچک به علت نزدیکی بیشتر کارکنان، اثربخشی و کارایی بیشتر خواهد بود. در سایهٔ این تحولات مدیریتی و سازمانی، نظام آموزش و پرورش نیز به سمت تصمیمات منطقه‌ای محلی و مدرسه‌ای کشیده

شد و تعداد مدارس بزرگ کاهش یافت. در همین راستا طرح مدیریت مدرسه‌ای مطرح شد. البته این امر مخالف سازمان ناحیه‌ای نمی‌باشد؛ چرا که همواره ناحیه می‌تواند برای هدایت مدارس و هماهنگ کردن کار آن‌ها جایگاه خویش را حفظ کند.

فناوری: به کارگیری فناوری‌هایی همچون: کامپیوتر، ماهواره و سیستم‌های اطلاع رسانی دیگری همانند اینترنت در آموزش و پرورش هم مؤثر افتاد. با بهره گیری از رایانه، معلمان به جای تلاش در عرضهٔ محتوا و مواد درسی، بیشتر به تعامل با شاگردان می‌پردازند که در نتیجهٔ آن، بهبود یادگیری دانش‌آموزان خواهد بود.

مشارکت: مشارکت کارکنان منجر به بهبود روحیه و رشد بهره‌وری خواهد شد. درواقع در سایهٔ مشارکت، تعهد سازمانی کارکنان افزایش خواهد یافت. این امر می‌تواند آموزش‌های مناسب و برنامه‌های درسی مطلوب را برای مدارس به دنبال داشته باشد. به طوری که در یک پروسهٔ نظارت و کنترل، مدیران متحول شده و به مشارکت کارکنان ایمان بیاورند. لازمه این امر آن است که:

الف- در تشکیلات آموزش و پرورش، ساختاری تازه و مبتنی بر مشارکت ایجاد شود.

ب- در سطح خود نواحی آموزش و پرورش ، رسالت و هدف و برنامهٔ درسی را ارایه نمایند و همچنین مدرسه، خود نوع هدف‌ها و فعالیت‌ها و چگونگی دست‌یابی به آن‌ها را مشخص ساخته و پی‌گیری کند.

ج- ایجاد فرهنگ یادگیری همگانی در مدرسه، به طوری‌که یادگیری برای همه مهم باشد و اصل یادگرفتن ـ نه این که چه کسی چه مقامی دارد ـ سرلوحه کار قرار گیرد. این امر، فقط می‌تواند با دقت نظر مسئولان سازمان آموزش و پرورش ایجاد شود.

به طور کلی، تمرکز زدایی، بهره‌گیری از فناوری‌های جدید و کارآمد در سازمان آموزش و پرورش و ایجاد روح مشارکت همگانی از جمله تغییراتی است که به تبع تغییرات سایر سازمان‌ها در آموزش و پرورش شکل می‌گیرد. به طور طبیعی در طول زمان، نظام آموزش و پرورش و کارکنان، مدیران و کارگزاران آن دست‌خوش این تغییرات خواهند شد و عدم ایجاد تغییرات غیرطبیعی خواهد بود. این دسته از تغییرات پیش از آن که به طور مستقیم بر نتایج پی‌آمدهای ناشی از آموزش و پرورش مؤثر باشند، در بهبود عملکردها مؤثر خواهند بود. به عبارتی، اگر این نظام در صدد پاسخ‌گویی مطلوب به نیازهای اجتماعی است، بایستی که به اصلاح و تجدید نظر در خود بپردازد.[۵]

فناوری آموزشی در شرایط جهانی شدن

در حالی که ایدهٔ «فضای شکننده، زمان شکننده و کم رنگ شدن مرزها» پی‌آمدهای بزرگی برای جامعهٔ بشری به دنبال داشته است، اما به جهتی، از عوامل بسیار مخرب برخی از جوامع به شمار می‌آید. به ویژه فناوری اطلاعات که نیروی اصلی جهانی شدن و افزایش شکاف بین آگاهی و ناآگاهی می‌باشد.[۶]

فناوری آموزشی، شامل مجموعه روش‌ها و دستورالعمل‌های است که با استفاده از یافته‌های علمی، برای حل مسائل آموزشی اعم از طرح، اجرا و ارزش‌یابی در برنامه‌های آموزشی به کار گرفته می‌شود. بنابراین فناوری آموزشی شامل ابعاد زیر است:

بعد نخست، بعدی است که بر رسانه‌های جدید و استفاده از آن در امر آموزش و یادگیری تأکید دارد و آن را بعد «سخت افزاری» می‌نامند.

بعد دوم، فراگردها یا روش‌های طراحی نرم‌افزار یا مواد آموزشی است که به یادگیری بهتر منجر می‌شود؛ مانند: آموزش برنامه‌ریزی شده که در تعیین هدف‌ها، انتخاب روش‌ها، تهیهٔ منابع، آزمایش، ارزش‌یابی و اجرا بحث می‌کند.

بعد سوم، به ویژگی حل مسأله تأکید دارد. به عبارت دیگر، در صورت بروز مشکل در یک نظام آموزشی و همچنین نیاز به آموزش در یک محیط خاص، فناوری آموزشی به تبیین مشکل می‌پردازد تا با توجه به آن عوامل متعددی که می‌تواند در حل مسأله دخیل باشد، اقدام کند.

در رابطه با بعد اول، باید خاطرنشان ساخت که استفاده از وسایل سمعی و بصری در آموزش به سال‌های ۱۹۰۰ باز می‌گردد. در اوایل این قرن، اولین وسایل از این نوع که شامل اسلایدهایی بود که در مدارس آمریکا مورد استفاده و گرفت و سپس فیلم‌های آموزشی بود که در سال ۱۹۱۰ به کار گرفته شد. از سال‌های ۱۹۲۰ به بعد، کتاب‌هایی در زمینهٔ آموزش بصری به رشتهٔ تحریر درآمد که هدفشان نمایش موضوعات به صورت عینی‌تر و ملموس‌تر به منظور یادگیری بیشتر بود.

با شروع جنگ جهانی دوم، کانون فعالیت‌ها در زمینهٔ وسایل سمعی و بصری از محافل تعلیم و تربیت به ارتش آمریکا منتقل شد و در دوران این جنگ، وسایل بسیاری همانند: «پرژکتور» و «اورهد» برای اولین بار ساخته شد و در کنار وسایل دیگری مانند: «پروژکتورهای اسلاید، لابراتورهای زبان و شبیه سازی‌های آموزشی» در آموزش خلبانان به کار رفت. رشد این فناوری آموزشی، باعث تأثیر بر آموزش در سال‌های پس از جنگ شد. اما در دهه‌های بعد، رخدادهایی در امر فناوری اتفاق افتاد که بر اساس الگوها و نظریه‌های دست‌اندرکاران وسایل سمعی و بصری در اوایل ۱۹۵۰ بود. این الگوها و نظریه‌ها بر فراگرد ارتباط، نظیر: فرستنده، گیرنده، کانال و وسیلهٔ انتقال پیام تأکید داشت. صاحب‌نظران علوم ارتباطات در الگوهای خود تأکید می‌کردند که در یک فراگرد ارتباط، باید به تمام عوامل موجود و مؤثر در این فراگرد توجه داشت، نه این که تنها به وسیلهٔ ارتباط. آن هم به صورتی که بسیاری از متخصصان سمعی و بصری تا آن زمان انجام می‌دادند. بر مبنای این دیدگاه، کل

فراگرد اهمیت داشت و درواقع وسیله ارتباط در درجهٔ دوم اولویت قرار می‌گرفت. در ابتدا تأثیری بر رشته فناوری آموزشی وجود نداشت، ولی به تدریج نفوذ وسیلهٔ ارتباط در توسعه دامنه فناوری آموزشی از جوانب مختلف مورد توجه قرار گرفت.

پیدایش نگرش سیستمی و کاربرد آن در زمینهٔ تعلیم و تربیت و به خصوص در زمینهٔ برنامه‌ریزی آموزشی، از دیگر رخدادهای مورد نظر بود.

رشد و تکوین الگوهای آموزشی و تعامل بین نگرش سیستمی و اصول علوم ارتباطات، باعث افزوده شدن بعد جدیدی به فناوری آموزشی شد، که در ابتدای این بحث آن را مجموعه فراگردها و روش‌های طراحی نرم افزار یا مواد آموزشی نامیدیم. همان گونه که از مقایسهٔ دو تعریف اول و دوم مشخص است، اضافه شدن مفاهیم جدید به فناوری آموزشی، حیطهٔ کاربرد آن را به مراتب گسترده‌تر از قبل ساخت و آن را از محدودهٔ تنگ «شناسایی انواع چگونگی کاربرد وسایل و رسانه‌های آموزشی» خارج کرد و محور فعالیت‌های انجام شده در مراکز آموزشی قرار داد. فناوری آموزشی، به عنوان مجموعه روش‌ها و فراگردهای طراحی، اجرا و ارزش‌یابی برنامه‌های آموزشی، دیگر نمی‌توانست خود را در قالب وسایل محبوس کند و درواقع ادعای مالکیت کل فرآیند آموزش را داشت. نگرش افراد دست‌اندر کار آموزشی، با استناد به تعریف اول، فناوری این علم را بسیار محدود می‌دید و وقتی پای آن را به صحنه آموزش باز می‌کرد که تمام برنامه‌ریزهای آموزشی طراحی‌ها و پیش‌بینی روش‌ها و محتوا انجام شده بود و تنها در رابطه با کانال و وسیلهٔ ارایه محتوا از فناوری کمک می‌طلبید. در حالی که در اواخر دهه ۱۹۶۰، مراکز سمعی و بصری تحت تأثیر تحولات محتوایی انجام شده، به بخش‌های فناوری آموزشی تغییر نام یافت و مدعی صاحب‌نظر بود و در تمامی فرآیند آموزش و تدریس نقش داشت.

این برخورد نظریه‌ها و دیدگاه‌ها در تعریف و ماهیت فناوری آموزش در کشورهای غربی، به تدریج به نفع رشته فناوری آموزشی خاتمه یافت. هر چند که چنین اتفاقی در کشورهایی که عمدتاً وارد کننده وسایل و ابزار و علوم جدید هستند، به وقوع نپیوست. این برخورد، صرفاً برخورد بین دو سلیقه یا دو تعریف به طور سطحی نیست، بلکه برخوردی عمیق با مسایل آموزشی است که آموزش را ایستا، ثابت، لایتغیر و تحلول‌ناپذیر می‌کند. چنان که محتوا و ساختار موضوع آموزش را تعیین کنندهٔ تمام نکات ریز آموزش تلقی می‌کند و از سوی دیگر، آن را فراگردی متحول و پویا می‌داند که تحت تأثیر عواملی همچون: خصوصیات فراگیر، ساختار دانش مورد آموزش، شرایط یادگیری و سایر عوالم متغییر و متحول قراردارد.

به این نکته نیز باید توجه داشت که تعریف سوم از فناوری آموزشی، با توجه به این‌که درواقع یکی از مصادیق کاربرد فناوری آموزشی در حل مسایل و مشکلات مختلف اقتصادی است، ولی در حقیقت بارشد زمینه این نوع کاربرد فناوری آموزشی، حیطه تأثیر و دامنه کاربرد آن از محیط‌های صرفاً آموزشی به تمام فعالیت‌های جامعه کشیده شده است.(۷)

جهانی شدن به عنوان یک مرحله جدید از زندگی بشر که در سال‌های اخیر اتفاق افتاده است، موجب تغییر در فناوری آموزشی گردیده است که رشد فناوری آموزشی، هم باعث تغییر در محتوا و هم در وسایل آموزشی گردیده است.

اختراع ویدیوها، ویدیوسی دی ها، رایانه‌های پیشرفته، پرژکتور و... از طرفی و نیز فراهم شدن الگوهای تدریس مقتضی با شرایط جهانی کنونی از سوی دیگر، سبب تجدید نظر در روش‌های قدیمی شده است. در این میان، «اینترنت» داغ‌ترین بحث‌ها و جدیدترین متدها را به جامعه بشری عرضه داشته است که این خود به معنی اولین تلاش‌ها در رابطه با یادگیری از راه دور است.

همچنین، این امر سبب به وجود آمدن متدولوژی‌های جدید برای تدریس مردمی شده است که از نظر جغرافیایی پراکنده‌اند. به علاوه، ابتدایی‌ترین تلاش‌ها نیز در جهت استفاده از رایانه و انتقال مطالب برپردهٔ آن انجام گرفت. بنابراین در جهانی شدن که ارتباطات سریع در آن مطرح می‌باشد و در قالب این ارتباط وسایل پیشرفته روز به روز به بازارهای جهانی عرضه می‌گردد، متدولوژی‌ها نیز روز به روز تغییر می‌یابد. پس همانند پلورالیسم جهانی، ما با پلورالیسم آموزشی شامل: «سخنرانی، کلاس‌های آموزشی شبکه‌ای و از راه دور، احترام به نظر و آزادی فکر، پرورش ذهن،تقویت زبان، یادگیری کامپیوتر و...» مواجه خواهیم بود.

کنترل آموزشی و جهانی شدن

کنترل، مرحله‌ای از مدیریت است که در آن باید معلوم شود که آیا هدف‌های سازمانی تحقق پیدا کرده‌اند یا نه. به عبارت دیگر، کنترل، فراگرد ارزش‌یابی عملکردی فردی و سازمانی است و مدیریت خوب مستلزم کنترل مؤثر است.

در برنامه‌ریزی، منابع و روش‌های نیل به اهداف و مقاصد پیش بینی می‌شوند و فراگرد کنترل، میزان پیشرفت در جهت هدف‌ها را اندازه‌گیری می‌کند و مدیران را قادر می‌سازد که انحراف از برنامه را به موقع تشخیص داده و اقدامات اصلاحی لازم را به علم آورند.[(۸)]

بر همه عیان است که هدف آموزش و پرورش، بهبود کیفیت یادگیری دانش آموزان است و این امر منوط به در نظر گرفتن نیازهای آنان و تهیه و تدوین برنامهٔ تحصیلی مناسب و پرورش مربیان آموزش دیده می‌باشد. از آن جایی که امکانات دانشگاهی کشور آن چنان است که بتوان از آن در آموزش یک میلیون نفر معلم و به کار گیری تفکرات و شیوه‌های جدید آموزشی

استفاده کرد، آماده سازی ناظران و راهنمایان آموزشی برای کمک به آنان امری لازم می‌نمایاند.

سیر تاریخی مفهوم نظارت و راهنمایی آموزشی

۱- نظارت و راهنمایی تحت عنوان بازرسی مدرسه و کلاس دینی: این نوع نظارت تا پیش از سال ۱۹۰۰ میلادی عمدتاً از طریق بازرسی اداری و رسمی مدرسه و از سوی افراد غیر حرفه‌ای و یا شهروندان محلی انجام می‌گرفت.

۲- نظارت و راهنمایی عملی: این نوع نظارت در اوایل قرن بیستم رایج گشت؛ به طوری که به معلمان شیوه نامه‌هایی داده می‌شد که موظف بودند بر طبق آن‌ها عمل کنند و هدف ناظران این بود که آیا معلمان طبق دستور عمل می‌کنند یا نه.

۳- نظارت و راهنمایی تحت عنوان روابط انسانی آزاد منشانه: در این نوع نظارت، احترم به شخصیت معلم و تشویق به مشارکت گسترده آنان در تدریس، برنامه‌ها و خط‌مشی‌ها بیشتر مورد تأیید قرار می‌گرفت. مسئولیت راهنمایان آموزش که مشاور نامیده می‌شدند، این بود که محیط مناسبی را برای تشریک مساعی همهٔ کارکنان آموزشی فراهم کنند تا از این طریق هدف آنان، یعنی اصلاح پیشرفت همهٔ کارکنان ـ نه صرفاً معلمان ـ تحقق یابد.

٤- نظارت و راهنمایی تحت عنوان اصلاح روش تدریس: دراین نوع نظارت، ناظران در پی یافتن راهکارهایی جهت اداره مدارس به نحو بهتر بودند.

۵- نظارت و راهنمایی تحت عنوان رهبری آموزش مبتنی بر همکاری گروهی.

٦- نظارت تحت عنوان راهنمایی و ارشاد: هدف این نوع نظارت، بالا بردن کیفیت آموزشی از طریق رفع مشکلات معلمان پیرامون دانش آموزان بوده است.

۷- نظارت تحت عنوان اصلاح برنامه درسی.

۸- نظارت تحت عنوان فرآیند گروهی.

۹- نظارت و راهنمایی خلاق یا مبتنی بر خلاقیت.

۱۰- نظارت تحت عنوان توسعهٔ برنامه درسی: هدف این نوع نظارت، ارتقای کیفیت برنامه آموزشی بوده است.

۱۱- نظارت تحت عنوان راهنمایی به وسیله افراد بومی.[۹]

شاید خیلی زود است که در رابطه با یک نظارت جهانی در بروکراسی آموزشی جهانی شدن صحبت کنیم، چرا که تا کنون یک سطح قدرت پوشانندهٔ جهانی به وجود نیامده است. امروزه برخلاف دیدگاه‌های غیرتخصصی، جهانی شدن بیشتر باعث محلی گرایی و شرکت در قدرت محلی شده است؛ فرآیندی که آنتونی گیدنز به آن عنوان «مدرنیتهٔ اخیر» داده است. در این پروسه، مردم بومی و محلی به تبع آگاهی از الگوهای آزاد منشانه و انسانی که ره‌آورد جهانی شدن می‌باشد، عملاً به مشارکت سیاسی می‌پردازند. این در حالی است که فرهنگ و آگاهی مردم به سطح بالاتری ارتقاء پیدا کرده و نظام آموزشی نیز تحت تأثیر این تغییرات روندی نو یافته است. تمرکزگرایی مدرنیته که جلوه آن در بروکراسی مشاهده می‌گشت، امروزه در ساختار آموزش و پرورش و در خاستگاه‌های اولیه دموکراسی بسیار ضعیف گشته است و تحت همین کنش و واکنش جهانی، بسیاری از نقاط دیگر جهان تغییراتی را در این ساختار به وجود آورده‌اند. به نظر می‌آید که نگرش به آموزش و پرورش و فرآیندهای کنترل در عصر اطلاعات، بیشتر بر مبنای اصول انسانی، مشارکت، کنترل از پایین، دموکراسی و لیبرالیزه گشتن نظارت و ورود عقلانیت انتقادی در پروسهٔ نظارت می‌باشد. تحت تلقینات پسامدرنیسم، به نظر می‌رسد که پلورالیزه کردن فرآیند کنترل آموزشی در مناطق پیشرفته جهان وجود آمده است و مردم محلی و بومی، به همراه دیگر آحاد و اجتماعات به کمک معلمان آمده و سعی بر آن

دارنـد کـه سطح تفکر، سواد، خلاقیت، آموزش و آینده سازان جامعهٔ خویش را بـالا بـبرند. ایـن در حالـی اسـت کـه پدیـده جهانی شدن سبب به وجود آمدن مـدل‌هـای جدیـد نظارت در عرصهٔ آموزش و پرورش شده است. برخی از این مدل‌های نظارتی جدید عبارتند از:

۱- نظـارت بالینی: این نوع نظارت، تحقق نظام یافته وقایع کلاس به وسیله ناظر و معلم می‌باشد و در پنج مرحله انجام می‌شود:

«الـف- جلسـه پـیش از پیشـنهاد ب- جلسـه مشـاهده تدریس ج- تحلیل جلسه‌ای تدریس د- جلسه پس از مشاهده ـ تحقیق پس از مشاهده.»

۲- نظـارت همکـار: ایـن نـوع نظـارت جنـبهٔ نـیمه رسمی دارد و معلمان مدرسـه به جای ناظران آموزشی بر کار هم نظارت دارند. در این روش، معلمان از انزوای حرفه‌ای خود بیرون می‌آیند و از یکدیگر می‌آموزند.

۳- نظـارت برخود (خودارزیابی): در این مدل، مهمترین نقش و مسئولیت رشـد حرفه ای معلم، به عهدهٔ خود اوست. معلم زمینه‌های لازمی که باید در آن رشـد یـابد را مشـخص می‌کند و در پایان زمان مشخص، معلم و ناظر جلسه‌ای می‌گذراند تا دربارهٔ پیشرفت در جهت اهداف تعیین شده باشد.

٤- نظـارت غیررسمی: مشاهده کوتاه مدت و غیر رسمی ناظران به همراه معاونـان یـا مدیر مدرسه است که در کلاس درس انجام می‌دهند. لازم است که معلمان، مدیران را به عنوان یک همکار تلقی کنند نه ارزش‌یاب.

۵- نظـارت بـر هم: ناظر و معلم می‌خواهند یادبگیرند و کار خود را بهبود بخشـند این نوع نظارت بر اساس مشاهدهٔ دقیق و نظام یافتهٔ تدریس معلم انجام مـی‌گـیرد و شـامل فرآیـندی چهـار مـرحله‌ای است که به ترتیب ذیل، مشاهده مستقیم گوناگون بر مواد مشاهده شده تکیه دارد:

مـرحله اول، مذاکـره و آمادگی ناظر و معلم است که برای مشاهده کلاس و تعیین موضوع و شرایط مشاهده انجام می‌شود.

مـرحله دوم، مشـاهده کلاس بدون قضاوت و بر اساس آنچه که بین ناظر و معلم توافق شده است.

مرحله سوم، شامل تحقیق و تفسیر نتایج جلسۀ ناظر و معلم است.

مـرحله چهارم، ناظر و معلم در مورد برنامه‌هایی برای تقویت و بهبود عملکرد معلم توافق می‌کنند و در هر برنامه‌ریزی، عملیات نظارت را انجام می‌دهند.

عـلاوه بـر روش‌هـای که ذکر شد، روش‌های غیر مستقیمی هم برای نظارت کیفیـت آمـوزش و پرورش در مدرسه وجود دارد. در بین این روش ها، می‌توان از نظارت دانش‌آموزان و نظارت اولیاء نام برد.[۱۰]

شـرکت دادن دانـش‌آموزان در شوراهای گوناگون تصمیم‌گیری و نظر خواهی، احـترام بـه دانـش‌آمـوزان و فـراهم کـردن زمینه‌های مناسب جهت ورود به عصر جدیـد اطلاعـات، شورهای کمیته‌های مشورتی و نظر خواهی از آنان که به روشن شـدن انـتظارات و نـیازهای آنـان می‌انجامد، همگی از شرایط و ویژگی‌های هزاره سـوم مـیلادی اسـت کـه بـه تقویت برنامه‌ها و فعالیت‌های آموزش و پرورش در راستای پیشرفت و ترقی همزمان با عصر رو به گسترش جهانی می‌انجامد.

متأسـفانه در حال حاضر، فعالیت مدیران و ناظران درمدارس کشور ما بسیار کمـرنگ و در پـاره‌ای از مـدارس فـراموش شـده اسـت، البته نتیجۀ این امر نیز چـیزی جز افت تحصیلی نخواهد بود. پس لازم است مدیران بر وظیفه خود در نظـارت آموزشـی بیشتر عمل می‌کنند و این منوط به آگهی مدیران از نحوه‌های نظـارت آموزشـی منطـبق بـا روز و ارایه همکاری‌های جدید وام گرفته شده از فناوری اطلاعات در این زمینه می‌باشد.[۱۱]

تأثیر جهانی شدن بر اهدف آموزش و پرورش

هـدف کلـی آمـوزش و پـرورش در هر جامعه‌ای این است که هر فرد را بر طـبق الگـوی اعـتقادات و ارزش‌هـای فرهنگـی، دینی، اجتماعی و سیاسی خود

تربیت کند و انسانی متناسب و شایسته آن جامعه تحویل دهد. بر همین اساس، هر جامعه‌ای از انسان مطلوب خود تصوری دارد و معنا وغایت معینی برای آموزش و پرورش قایل است. از این رو می‌کوشد که افراد خود را بر اساس این تصور و معنا تربیت کند. بنابراین تعیین هدف‌ها مستلزم ملاحظات فلسفی، دینی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است.[۱۲]

با توجه به این تعریف، رابطهٔ مستقیم و هماهنگ میان جامعه و آموزش و پرورش وجود دارد. با عنایت به نیاز آموزشی انسان جهت فرهنگ‌سازی و تمدن، این سازمان، جزئی از این کل ارگانیک است. پس باید گفت که همراه تغییر جهان‌بینی‌ها، فرهنگ‌ها و اعتقادات گوناگون انسان، اهداف آموزش و پرورش نیز تغییر خواهد کرد. با همهٔ این احوال، جهانی شدن، جوامع را به اشکال گوناگون تحت تأثیر قرار داده است و نوعی تغییر در بینش دینی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آنان، که از طرفی منطبق با زمان و مکان و همچنین فراتر از آن است را به وجود آورده است. بدین معنی که فرهنگ‌های محلی و اقوام بومی مکان‌های مختلف کره‌زمین، دوباره با بازسازی فرهنگ خویش مواجه بوده اند و از جهتی نیز تحت تأثیر فرهنگ جهانی در بخش‌های مختلف جامعهٔ خود هستند. در راستای این پدیده نوظهور جهانی و تا حدی پیچیده، آموزش و پرورش نیز به کثرت‌گرایی در اهداف خویش دست زده است. از طرفی این نهاد آموزشی سعی در افزایش سطح سواد، علم، فناوری و ترقی بینش جهانی افراد محلی دارد و از جهتی، خود را با فرهنگ محلات منطبق می‌سازد که لازمه و پی‌آمد آن، ساختار شکنی دولت‌های مدرن و متمرکز عصر مدرنیسم است. به طور کلی می‌توان گفت که هدف آموزش و پرورش، همان توسعه و تغییر جامعه است، ولی منطبق با جامعهٔ شبکه‌ای عصر فضا.

منظور از توسعه اجتماعی، تغییر اجتماعی سنجیده و مبتنی بر برنامه‌ریزی است؛ چرا که برنامه‌ریزی آموزشی به تغییرات اجتماعی مدد می‌رساند. شواهد

زیادی در دست است که تأثیر سواد آموزی را بر توسعه اقتصادی و اجتماعی بیان می‌کند.[۱۳] این در حالی است که الگوهای توسعه اجتماعی بر مبنای جهانی شدن تطبیق می‌یابد؛ زیرا در عصر هزاره سوم، گذر از دوران حکومت‌های ملی به جهانی شدن، احترام، سعی، تقابل و زندگی دوباره فرهنگ‌های مرده را به وجود آورده است. جهانی شدن در پیشرفت روزمرهٔ ابزار و وسایل توسعه اجتماعی، به ویژه آموزش و پرورش نقش مؤثری دارد. اکنون در اهداف آموزش و پرورش کشورهای پیشرفته تغییرات زیادی به وجود آمده است و تغییراتی نیز در اهداف آموزش و پرورش کشورهای جهانی سوم دیده می‌شود که در راستای همین تغییرات است. از طرفی، جهانی شدن بر اصول و تعیین روش‌های فعالیت آموزشگاه‌ها نفوذ ژرفی داشته است و با توسل و بهره جویی از شیوه‌های دشواری گشای زندگی امروز، در قالب موضوع‌های درسی به اتاق درس وارد می‌شود و بامشارکت فعال دانش‌آموزان و هدایت معلمان، از راه برانگیختن روش‌های برخاسته از تلاش گروهی پدیدار می‌گردد. از این رو آنچه در آموزشگاه‌ها آموخته می‌شود، انتقال معلومات و یافته‌ها و مسلمات گذشته و خسبیده در بستر تاریخ نیست، بلکه پرورش مهارت‌های راستین برای زیستن امروز و فردای نزدیک است.

در میان مهارت‌های بنیادی و اصلی که دانش‌آموزان به آن‌ها خو می‌گیرند و در مسیر آشنایی با واقعیت‌های زندگی از آن‌ها بهره‌مند می‌شوند، می‌توان به این موارد اشاره‌کرد:

«مهارت کارکردن با اطلاعات، مهارت کار کردن با گروه‌ها و مهارت کارکردن با فن‌شناسی.»[۱۴]

با توجه به این تغییرات و پیشرفت‌های که در سطح جهان نمودار شده است، به نظر می‌رسد که آموزش و پرورش کشورهای مختلف سعی در تطبیق اهداف خویش با جهت رشد و ترقی دارند. البته این مسأله به همین جا

ختم نمی‌شود، چرا که در پی چنین دگرگونی‌های که در جهان دانش و معرفت پدید آمده‌است، دنیای کار نیز تحولی بنیادی یافته است. به طوری که بسیاری از شیوه‌های گذشته به‌دست فراموشی سپرده شده‌اند و جای آن‌ها را روش‌های تازه و مناسب گرفته است. امروزه از سازمان‌ها درخواست‌هایی می‌شود که در بیست سال گذشته وجود نداشت و کار جویان را برپایهٔ مهارتشان در کارکردن با گروه ودر گروه و تسلطشان بر فنون دشواری گشا می‌آزمایند. بنابراین، اگر کارجویی نتواند مهارت خویش را با گروه و یا در برداشتن دشواری‌های حاصل در کار به منصه ظهور بگذارند، از دست‌یابی به شغل دلخواه محروم می‌گردد.[۱۵]

از طرفی جهانی شدن باعث افزایش مطالبات مردم از نهاد آموزش و پرورش شده است. آنان با پی‌بردن به ترقی‌های کشورهای نزدیک و دور جهان، نیاز به پیشرفت دانش را احساس کرده‌اند واین امر را جزء از طریق آموزش اولیه که در این سازمان صورت می‌گیرد، امکان‌پذیر نمی‌دانند. دگرگونی‌های علمی، صنعتی و فن‌شناختی جهان و بصیرت‌های حاصل از یافته‌های پژوهش درباره کودکان و نوجوانان، برای نهاد آموزش و پرورش کشورها چنان ضرورت‌های تازه‌ای فراهم می‌آورد.[۱۶] که حتی در بسیاری از موارد، آموزش و پرورش از پاسخ‌گویی به آن‌ها عاجز می‌ماند. به نظر می‌رسد که با تغییر فضای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در سال‌های اخیر، اهداف آموزش و پرورش نیز تغییرات اساسی یافته است. چرا که این اهداف سیری انقلابی از یکسان سازی، آموزش رسمی و دولتی، آموزش متمرکز، عدم مشارکت، انباشت اطلاعات و... دارد و به سوی پلورالیزم فرهنگی و قومی، تطبیق ناحیه‌ای و آموزش غیررسمی، مشارکت گروهی، مدرسه محوری، خلاقیت، تخصص، نوآوری و تغییر، رشد فکری و شخصی منطبق با جامعهٔ شبکه‌ای و البته با حفظ فرهنگ اصیل بومی گام برمی‌دارد.

پس می‌توان این گونه بیان نمود که در حال حاضر و با توجه به جهانی شدن مکان و زمان، اهداف آموزش و پرورش نیز بر طبق اصول زیر تغییر یافته است:

۱- آموختن و فراگرفتن از حالت خشک و انفعالی یک سویه خارج شده است و به صورت خیال و کنش چند سویه میان دانش‌آموزان و پرورش‌کاران پی‌ریزی و استوار گشته است. یادگیرندگان در فراگرد یاد گیری نقشی کوشاتر پیدا کرده‌اند و در تعیین و تعبیهٔ مواد درسی،اثر در خود توجه به دست‌آورده‌اند.

۲- مهارت‌های ادراکی پیچیده اهمیتی در خور توجه یافته است و کوشش می‌شود تا ناتوانی‌های اندیشیدن انتقادی، پرسش‌کردن، جست و جو کردن، اندیشیدن مجرد و پدیدآوردن و سنجیدن کودکان و نوجوانان با مشارکت ودرگیری ذهنی و عملی آنان پرورش یابد.

۳- همهٔ هستی انسان کانون توجه پرورش‌کاران قرار گرفته است و ابعاد عاطفی، عقلی جسمی و اخلاقی در پیوندی سازگار با هم و در پاسخ به نیازهای فردی و خواست‌های اجتماعی پرورش می‌یابد. به عبارتی، انسان به صورت یک موجود خودزمان در کلیات هستی پرورش داده می‌شود.

٤- یادگیری وسیله‌ای است که در راه خدمت به زندگی و گشودن دشواری‌های واقعی و افزایش شوق و تعهد استوار می‌گردد و موضوعات کهنه، مرده و نامرتبط به زندگی از دورن نظام آموزش و پرورش خارج می‌شود.

۵- گذشته، حال و آینده به صورت پویا و معنی‌دار به هم مرتبط می‌شوند و از پیوند سازندهٔ آن‌ها، راه پدید آمدن گزینه‌های درست برای آینده هموار می‌گردد. بدین ترتیب محتوای آموزش و پرورش گونه گونی در خور توجه می‌یابد، و قالب‌های یک شکل و یکنواخت شکسته می‌شود و نیازهای شخصی و تفاوت‌های فردی یادگیری و تأمین آن‌ها اولویت می‌یابد.

۶- دامنه ارتباط آموزش و پرورش با مردم گسترده می‌شود و فراگرد مشارکت و پیام رسانی میان آموزشگاه با جامعه گسترده‌تر می‌گردد و به صورت قانونی، آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان «وظیفه مشترک میان آموزشگاه و خانواده» به شمار می‌آید.

۷- سرانجام، ساختار آموزشگاه‌ها کوچک و پرنرمش می‌شود و از دشواری‌های بزرگ کاسته می‌گردد. کوچک شدن آموزشگاه از پیوندهای عاطفی و شناسایی فردی سرشار می‌شود.[(۱۷)]

لذا این فرآیند که در بعضی از کشورهای جهان در حال تکامل است، به نظر می‌رسد که الگوهای مناسبی جهت پیشرفت و ترقی در کشورهای جهان سوم باشد.

تأثیر جهانی شدن بر هنر و ادبیات

تاریخ هنر به قدمت انسان بر روی کره زمین باز می‌گردد. هنر قسمتی از وجود انسان و جامعه او را تشکیل می‌دهد و بخش زیبا شناختی هر جامعه‌ای بر مبنای «هنر» استوار است. این در حالی است که در سال‌های اخیر، هنر نیز به همراه جامعه متأثر از پدیده «جهانی شدن» شده است. البته باید این نکته را نیز در خاطر داشت که رابطهٔ مستقیمی بین هنر و سرمایه داری وجود دارد و در طول تاریخ سیستم سرمایه‌داری، هنر همواره مورد توجه طبقه حاکم ودر راستای منافع آن (چه در بحث‌های داخلی و منطقه‌ای و چه در سطح جهان ونقاط گوناگون، بوده است. حال به نظر می‌رسد که این قضیه در سال‌های اخیر تشدید شده است و سرمایه داری جهانی در راستای منافع خویش از هنر استفاده می‌کند. این سیستم، هنر را به کالا و ابزاری تبدیل کرده است و آن را بر بال رسانه‌ها به فروش می‌رساند. البته نباید از جنبهٔ یک‌پارچه سازی و تأثیر فرهنگ غربی، از رهیافت نفوذ هنر بر افکار عمومی جامعه مدنی غافل شد. چرا

که جهانی شدن هنر و موسیقی، فرصت‌های لازم برای پیشرفت و ترقی این بخش از حیات جامعه را فراهم آورده است. امروزه، هنر هرچه بیشتر علمی و تخصصی شده است ودست‌آوردهای علمی در زمینهٔ هنر از طریق کالج‌های تخصصی در نقاط مختلف جهان مبادله می‌شود از طرفی، رقابت‌هایی که در بین هنرمندان در مسابقات جهانی صورت می‌گیرد را هم باید مزیدی بر پیشرفت آن به حساب آورد. افکار عمومی جهانی نیز متأثر از فرآیند جهانی شدن هنر شده است و آلترناتیوی در تفکر این جامعه به وجود آمده است که زمینه را برای پیشرفت این بخش از علم زیباشناسی فراهم کرده است.

انسان‌های کره زمین نسبت به زیباشناسی واکنش نشان می‌دهند؛ موسیقی، هنر، نقاشی، مجسمه‌سازی و معماری زیبایی‌های هستند که در کل جهان درک می‌شوند. به گفتهٔ *جان والکین*، هنر موزیک نیاز اجتماعی است. هر کودکی اشتیاق و ظرفیت گویا بودن را دارد. تأسف بار است که زبان جهانی هنر برای کودکان در اوایل یادگیری سرکوب و عاقبت نابود شده است. چرا که تدریس سنتی، خود ابزاری را امکان‌پذیر نمی‌کند و حتی در تابلوهای مدارس نیز اثری از هنر دیده نمی‌شود. در حالی که ما برای بیان بیشتر تجربه‌هایمان به هنر روی می‌آوریم تا احساس و عقایدی را ابراز کنیم که لغات نمی‌توانند ابراز کنند. به گفته یکی از شاعران، هنر زبان فرشتگان است.(۱۸)

بسیاری از معلمان و مدارس نیز می‌کوشند که به طور کامل دانش‌آموزان را آموزش دهند و آن‌ها را برای جهان آینده آماده کنند. از این رو برنامه‌های متفاوتی برای آن‌ها در زمینه‌هایی همچون هنر در نظر می‌گیرند. به طوری که کتب درسی مربوط به هنر را هر روز تجدید نظر می‌کنند و سعی بر آن دارند که آن را بر مبنای زبان جهانی هنر درآورند. ما به گونه‌های مختلف از زبان سخن می‌گوئیم، زبان لغات (نوشتاری و گفتاری) زبان علایم (ریاضیات، کدها، سیستم اطلاعات) و زبان هنر (بیان زیباشناسی در زبان، موسیقی، نقاشی،

مجسمه سازی، تئاتر). آموزش و پرورش کیفی موجب ایجاد مهارت در لغات مورد استفاده در نوشتار و گفتار، دانش مفید در مورد سیستم‌های علایم ریاضی، درک هنر و ارایه تعداد بی‌شماری از نحوهٔ بیان می‌شود.

استفاده همراه با آگاهی از زبان، آدمی را در مسیر برقراری ارتباطات صحیح رهنمون می‌سازد و لغات، نمادها و هنرهای ایجاد شده را به یکدیگر مرتبط می‌کند. از این‌رو دانش‌آموزانی که زبان می‌خوانند، نیاز است تا اخلاق ارتباطات را نیز یاد بگیرند. دانش‌آموزان در دنیایی زندگی می‌کنند که فریب و نیرنگ موج می‌زند؛ آن‌ها در دنیای به‌سر می‌برند که سیاستمداران از تمام ترفندها استفاده می‌کنند تا انسجام و وحدت را از بین ببرند. آن‌ها جایی زندگی می‌کنند که از عادت‌ها به جای منطق استفاده می‌شود. دانش‌آموزان برای این که در زندگی راه خود را انتخاب کنند، باید فرق بین فریب و صحت را در زبان فراگیرند.

نویسندگان و ریاضیدانان میراثی طولانی و مشخص برای فراگیری دانش‌آموزان به جای گذاشته‌اند. هر کودکی از طریق لغات می‌تواند محاسبه و منطق را افزایش دهد؛ هر کودکی از طریق هنر یک تفکر و یک احساس را بیان کند. آموزش و پرورش در قرن آینده به معنای کمک به دانش‌آموزان در راه درک این مطلب است که زبان در تمام شکل‌های خود سرمایه گذار، قدرتمند و مقدس است.[۱۹]

از طرفی در جهانی شدن، ادبیات تطبیقی رشد کرده است و این پدیده زمینه را برای رشد این قسمت از علم ادبیات فراهم کرده است. برنامهٔ تحصیلی در ادبیات تطبیقی، باعث تقویت مطالعه در ادبیات و فرهنگ از یک چشم‌انداز جهانی شده است. مطالعه ادبیات در میان متون انتقادی و تئوری و چشم‌انداز فرهنگی بین رشته‌ای، مقایسه‌های موضوعی و مدل‌های فلسفی و تفکری انجام می‌گیرد.

تئوری اصلی، دانش‌آموزان را وادار به تشویق در جهت فهم متون ابداعی و موجود در رابطه با قانون، پزشکی، هنر، موزیک و متون اجتماعی متفاوت همانند: تولید، قومیت، نژاد و طبقه کردن است. مطالعات پیشرفته از این موضوعات منشاء می‌گیرد: «تئوری‌های ادبی اخلاقی تا ادبیات جنسی و موضوعات فرهنگی مخصوص» که این موارد ناشی از تأثیر نیروهای جهانی بر اشکال و مفاهیم ادبی است.

ادبیات تطبیقی به دلیل انعطاف‌پذیری سطح بالایی که دارد، فرصت‌های لازم را برای دانش‌آموزان در جهت انتخاب بهترین کالج‌های جهان فراهم می‌کند. همچنین آنان با علاقه خاص به یک گرایش می‌توانند با انتخاب رشته خویش، مثلاً فلسفه، تاریخ، هنر، موزیک و... به نیازهای سلیقه‌ای خود پاسخ دهند و این خود باعث آماده کردن دانش‌آموزان در زمینهٔ بصیرت جهانی می‌شود و تقاضای آنان در عصر جهانی شدن را بالا می‌برد.[۲۰]

ارزیابی الگوهای بازآموزی و اطلاع رسانی معلمان در شرایط جهانی شدن

معلمان نیروی مهمی در جامعه ما می‌باشند؛ نه تنها به این دلیل که اعضای دوست داشتنی در جامعه ما هستند، بلکه به این دلیل که معتمدان وضامنان آموزش تولیدات آیندهٔ جامعه ما به شمار می‌آیند. همان طور که گزارش آموزش جهانی در سال ۱۹۹۸ بیان کرده است، تغییرات محیط دموکراتیک اقتصادی و تکنولوژیکی بر معلمان و خواسته‌ها و اطلاعات و آموزش آن‌ها تأثیر داشته است. در این راستا، انگیزش و خواسته‌های معلمان از عوامل اصلی در این تغییرات به حساب می‌آید.[۲۱]

اما در قرن بیستم، آموزش و پرورش تحولات فراوانی را پشت سر گذاشته است. در این قرن و تحت تأثیر جهانی شدن، دامنه تعلیم و تربیت گسترده و متنوع شده است. چنان که از میزان بی‌سوادی کاسته شده و سطح آگاهی مردم

ارتقـاء یافـته اسـت و عـده بیشتری از تعلیم وتربیت برخوردار گشته‌اند. احتمالاً هـیچ عصری از فعالیت‌های دامنه‌داری که در قرن بیستم برای پیش برد جنبه‌های نظـری و عملـی تعلـیم و تربیت به عمل آمده، برخوردار نبوده است. آموزش و پـرورش قرن بیستم اهداف خود را تغییر داده و دگرگون ساخته است. به طوری کـه فلاسفه تعلیم و تربیت، هماهنگ با حال و هوای علمی این عصر، به اردوگاه طبیعـت‌گرایـی و تجزیه گرایی گام نهاده‌اند. ولی آنان در مسیر کار خود، همواره بـا نمایندگان فلاسفهٔ قدیمی‌تر کلنجار داشته‌اند. آموزش و پرورش قرن بیستم با بـه‌کـار گـیری یافته‌های فزاینده علم،مراحل و روش کار خود را به کلی متحول کـرده اسـت. تعلـیم و تربیت جدید، نه تنها از یافته‌های علوم طبیعی سود جسته اسـت، بلکـه توانسـته است از تولیدات علم نیز بهره‌گیری کند. بناهای مدارس کنونی بهتر از گذشته ساخته می‌شوند و از حیث نور و وسایل ایمنی و بهداشتی مجهـز تـرند. مـدارس قـرن بیستم از وسایل مدرنی نظیر رادیو، تلویزیون، فیلم، رایانـه و غـیره بـرخوردار هسـتند. معلـم قـرن بیسـتم در سـایهٔ پیشـرفت‌هـای روان‌شناسـی و شـاخه‌هـای وابسـته بـه آن، اطلاعـات ارزنـده‌ای دربـارهٔ رفـتار، عواطـف و احساسـات، انگـیزه‌هـا و اخـتلالات رفتاری انسان کسب می‌کند. او مـی‌توانـد بـه خوبـی از علـم روانشناسـی بـرای پیش‌برد کار خود استفاده کند. پیشـرفت‌های علم جامعه شناسی، دیدگاه معلم کنونی را نسبت به جوامع بشری ژرفـا بخشـیده است؛ به عنوان مثال، علم مردم‌شناسی ثابت کرده است که ادعای برتـری نـژاد سـفید بـر سـایر نژادها افسانه‌ای بیش نیست و پایگاه علمی ندارد. جامعـه شناسان، معلمان تعلیم و تربیت را یاری داده‌اند تا از روابط پیچیده‌ای که مـیان انسـان‌هـا ونهادهـا و نـیروهای اجتماعـی وجـود دارد، استنباط و شناخت بهـتری داشـته باشـند. مربـی کنونـی تعلـیم و تربیـت، از اثرات محیط بر فرد و جامعـه، از عواملی که در کنترل اجتماعی دخیل هستند، از سلطه روح جمعی بر فـرد و از بسیاری عوامل دیگر آگاه است. مشخص شده است که اگر چه فرد از

نظـر تعلـیم و تربیـت مهم است، اما سازگاری او با جامعه اهمیت بیشتری دارد. همچنیـن آشـکار اسـت کـه مدرسـه در خلاء اجتماعی عمل نمی‌کند، بلکه بین مدرسـه و جامعـه ارتـباط تنگاتـنگ و دو جانبه‌ای وجود دارد که باید این رابطه شناخته شده و به کار گرفته شود.[۲۲]

این در حالی است که شبکهٔ جهانی اطلاعات و جهانی شدن، جوامع پایین دسـت تـراز سـطح کشور و را تحت تأثیر قرار داده است و از طرفی، مدارس ومؤسسـات آمـوزش و همچنیـن نهـاد آموزش و پرورش نیز متأثر از فناوری اطلاعـات و اینترنـت به بازسازی الگوهای یادگیری و اطلاع رسانی معلمان و مدیـران مـی‌پـردازند. ولـی بـاید این نکته را در نظر داشت که سطح آگاهی و سـواد عمومـی بالا رفته است و تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای در شؤون زندگی اجتماعـی رخ داده اسـت و بـدون شـک ایـن عـامل زمیـنه را بـرای این‌گونه تغیـیرات فـراهم سـاخته اسـت. ولـی بـاید بدانـیم که در هزاره سوم میلادی، جهانـی نـو در حـال پدیـدار شـدن است؛ جامعهٔ شبکه‌ای با عمری در حدود دوازده سـال، جهـان مـا را بـه عصـر اطلاعـات و جهانی نو با ویژگی‌های نو تبدیل کرده است.

امـروزه فـناوری اطلاعات و ارتباطات برای از بین بردن تصویری تلاش می کـند کـه بشـر در گذشـته آن را بـرای خود ساخته است. همچنین کوشش برای سـاختن جامعه شبکه‌ای باعث شده است که «جامعیت» پیچیدگی و شبکه سازی فـناوری بـه مـیدان‌هـای آمـوزش و زندگـی نفـوذ کـند. شـبکه‌هایی که به مثابه سـیناپس‌هـای اعصـاب به هم پیوند خورده‌اند، فرهنگ و واقعیت‌های مجازی را هـر روز از روز پـیش پـررنگ‌تـر جلـوه می‌دهند. امروزه سیاست بربال رسانه‌ها قـرار گرفـته اسـت، انقـلاب فـناوری اطلاعـات و ارتـباطات، باعـث شکوفایی جنـبش‌هـای آموزشـی، اقتصـادی و فرهنگی شده وبه همین سبب جهانی نو در حال پدیدار شدن است.

بر اساس اهداف و سیاست جاری آموزش و پرورش، برنامه‌های ارتباطات مورد توجه عمیق قرار گرفته است و زمینه توسعه سواد رایانه‌ای برای همه افراد جامعه مهیا می‌باشد. تجهیز مدارس متوسطه به سامانهٔ متوسط و به سامانهٔ پیشرفت رایانه‌ای، اتصال مدارس به شبکه جهانی اینترنت و آموزش یک‌پارچه معلمان و دانش‌آموزان، از اهم فعالیت‌های است که می‌توان آن‌ها را زمینه‌های فراگیر شدن سواد رایانه‌ای برای سال تحصیلی ۸۱-۸۲ به شمار آورد.

تأمین و بهبود کادر کارشناسی در زمینه فناوری اطلاعات و ارتباطات، همراهی جامعه علمی کشور برای توسعه و تحقیق فناوری اطلاعات، ایجاد ادبیات مشترک برای مدرک و توسعه فناوری اطلاعات در میان مدیران ارشد و مدیران اجرایی و معلمان آموزش و پرورش و از همه مهم‌تر، نظام‌مند کردن توسعه فناوری اطلاعات، از ابزارهای موفقیت و فراگیر کردن فناوری اطلاعات و ارتباطات کشور است. استفاده از فناوری اطلاعات در آموزش، برای هماهنگی با پیشرفت فناوری بسیار مهم است؛ ولی هرگز نمی‌توان منکر اهمیت و ارزش والای معلم در امر تدریس شد. شیوه‌های آموزش متنوع معلمان و تهیه درس افزارها با سلیقه‌ها و روش‌های گوناگون معلمان، همچنان با اهمیت و پرارزش است و در آموزش بر اساس فناوری اطلاعات، معلم نقش تسهیل کننده را دارد و نه یک ناطق یک طرفه. در عین حال به سبب نیازهای فناوری، موظف است که دائماً سطح آگاهی خود را نیز از نظر کیفی ارتقاء دهد.[۲۳]

کتاب‌های درسی و حفظ هویت ملی و بومی

روان‌شناسان اجتماعی و جامعه شناسان بر این واقعیت تأکید می‌ورند که احساس هویت، معمولاً در نگرش‌ها و احساسات افراد نمود می‌یابد؛ ولی بستر شکل‌گیری آن، زندگی اجتماعی است. هویت اجتماعی نمود یافته در شخصیت، جدا از دنیای اجتماعی افراد دیگر معنایی ندارد.[۲۴]

از طرف دیگر، قسمتی از برنامه درسی بایستی در جهت رشد و تربیت اجتماعی کودکان باشد. در حقیقت، تربیت اجتماعی فرزندان یک جامعه همان اجتماعی شدن از طریق برنامه‌های درسی در طول تاریخ بوده است. در انعکاس عناصر عمومی فرهنگ و هویت ملی و بومی، بایستی در دوره‌های ابتدایی آموزش عمومی بیشتر تلاش شود و هرچه آموزش ادامه پیدا می‌کند، بایستی جنبه تخصصی و حرفه‌ای آن نیز بارزتر و بیشتر شود.[۲۵]

پس در وهلهٔ اول، برنامهٔ درسی باید بر تربیت عمومی بر اساس فرهنگ بومی و ملی افراد تأکید نماید و به تدریج دانش‌آموزان را برای زندگی آینده و بر اساس حفظ اصالت فرهنگی و ایجاد هویت ملی آماده کند. غفلت از هر کدام از این عناصر و عدم توجه برنامه‌ریزی درسی به آن، برنامه‌های درسی را از اهمیت اجتماعی دور می‌کند. عدم توجه به عناصر عمومی، افراد را منزوی و غیراجتماعی و ناسازگار خواهد نمود و غفلت از غناصر تخصصی و حرفه‌ای، دانش‌آموزان را تبدیل به افرادی منزوی و غیراجتماعی و ناسازگار خواهد نمود و دانش‌آموزان را تبدیل به افرادی غیرمتخصص، غیرصالح و بدون مهارت خواهد کرد.[۲۶] اما وظیفه برنامه ریزان درسی در مقابل میراث فرهنگی، فرهنگی ملی و بومی، توجه به عناصر زیر است:

الف) سازماندهی تجربیاتی برای فهم و درک میراث فرهنگی

اولین وظیفهٔ مهم مدرسه، آموختن میراث فرهنگ جامعه، فرهنگ ملی و بومی مکان و انتقال آن به نسل جدید است. این وظیفه و انجام آن، موجب تداوم حیات اجتماعی و بقای جامعه خواهد شد. در نظام‌های سنتی تعلیم و تربیت فرهنگ، بر این وظیفه تأکید زیادی شده است، به طوری که وظایف بعدی تحت شعاع آن قرار گرفته است.[۲۷] چرا که فرهنگ ذاتی نیست و لازم است که به هر نسل جدیدی آموخته شود. در همهٔ جوامع، میراث فرهنگی مورد اعتناست و چون ممکن است بر اثر غفلت از میان رود، انتقال آن به افراد

جامعه و به ویژه به نسل‌های جدید اهمیت خاصی پیدا می‌کند. در جوامع ساده، این وظیفه از راه شرکت کودکان و جوانان در فعالیت‌های زندگی و از طریق مشاهده، تقلید و یادگیری ضمن کارورزی صورت می‌گرفت. در این شرایط، همهٔ بزرگسالان در نقش معلم عمل می‌کردند و زمان و مکان خاصی برای یادگیری رسمی وجود نداشت. این امر تا زمانی که فرهنگ متجانس و جامعه ایستا می‌باشد، امکان پذیر است. با تحول نو گرایی در جامعه، فرهنگ پیچیده‌تر و نامتجانس می‌شود و تغییر اجتماعی سرعت می‌گیرد. نیروهای تغییر، انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر را دشوار می‌سازد و برای بازآفرینی فرهنگی، آموزش و پرورش نهادی شده ضرورت پیدا می‌کند.

منظور از انتقال فرهنگ، پاسداری و بزرگداشت سنت‌ها و ارزش‌هاست؛ از این رو کارکرد انتقال فرهنگ بسیار محافظه‌کارانه است. با این وجود، ممکن است در فراگرد انتقال فرهنگ، به ارزش‌های تحقیق و انتقاد بذل توجه شود و از این طریق، بازسازی فرهنگ و تغییر و دگرگونی در آن میسر شود.[۲۸]

واقعیت این است که انسان نیازمند پاسخ‌گویی به هستی وجود خویش است و به همین دلیل نمی‌تواند بدون هویت شخصی، قومی و ملی خویش زندگی کند. او مجبور است که در این دنیا وجود خویش را معرفی کند و به عبارتی شناسنامه فرهنگ ملی خود را به دیگران نشان دهد. از طرفی نیز، جهانی شدن فرصت جدیدی در خصوص تقویت نیاز پاسخ به این پرسش را داشته است. افراد در هر جایی از دنیا که باشند، نمی‌توانند در خلاء هویتی زندگی کنند. بنابراین آموزش و پرورش دارای رسالتی است که از این طریق فرهنگ بومی و ملی را به افراد جامعه انتقال می‌دهد و هویت ملی و بومی را در ابتدا به وسیلهٔ کتب درسی پرورش می‌دهد.

ب- سازماندهی تجربی در خصوص ارزش‌یابی فرهنگ ملی و بومی

وظیفه مهم دیگر مدرسه و نظام تعلیم و تربیت، کمک به شاگردان در تحلیل و بررسی نقاط قوت و ضعف میراث فرهنگی و پرورش روحیه انتقاد نسبت به پدیده‌های فرهنگی است.[۲۸]

همین عامل زمینهٔ تقویت هویت ملت و آشنایی با فرهنگ و آداب و رسوم محلی و بالتبع هویت ملی را فراهم می‌کند و در نهایت ناخالصی‌های فرهنگی را از هویت ملی و بومی دور می‌کند. بنابراین، برنامه‌ریزی درسی می‌تواند که کمیت درسی را بر پایه فرهنگ بومی تدوین کند و زمینه‌های پر کردن خلع شخصیتی افراد تحت آموزش را در زمینه‌های پیش‌روی آن‌ها پر نماید. آن هم در دنیایی که به دلیل فشردگی زمان و مکان، نیاز افراد به هویت دوچندان گشته است.

ج- سازماندهی تجربه‌های مرتبط با توسعه و تکامل فرهنگ جامعه

تأکید بر پرورش عقلانی خلاقیت و ابتکار در بین دانش‌آموزان و ایجاد تجربه‌هایی به منظور بروز قوهٔ ابتکار و خلاقیت در بین آنان، پرورش احساس مسئولیت نسبت به خانواده، جامعه، فرهنگ و پرورش وجدان کاری و انضباط اجتماعی، موجب خواهد شد تا دانش‌آموزان و افراد جامعه به طور اعم در راه توسعه و تکامل فرهنگ سوق داده شوند.

تداوم و بقای جوامع انسانی، به چگونگی انجام این فعالیت مرتبط خواهد بود. چنان‌که بیان شد، نهادهای گوناگون اجتماعی در راستای حفظ و بقای جامعه انسانی تلاش دارند. اما نهاد آموزش و پرورش با توجه به وسعت و اهمیت فعالیتش، نقش اساسی[۳۰] در تقویت هویت و فرهنگ ملی و بومی ایفا می‌کند. پس در این میان، از طریق کتب درسی می‌توان ذهن افراد را هرچه بیشتر برای آیندهٔ پر مخاطره آماده ساخت تا در دنیای جامعهٔ شبکه‌ای، کوچکترین مشکلی از این جهت برای افراد کشور پیش نیاید.

نظام‌های سنتی آموزش و جهانی شدن

یکـی از ویژگـی‌های قرن بیستم، کوشش پیگیری بود که برای ایجاد سازمان جدیـد و روش‌هـای تـازه و محتوایی متناسب با تقاضاهای عصر جدید به عمل آمـد. هوشـیاری علمـای تعلـیم و تربیـت نسـبت به زندگی در دنیای متحول و اشـتیاق آنـان بـه ایجـاد حرکتـی تازه قابل توجه بود. بسیاری از آنان، اوایل قرن بیسـتم را دورانـی از دگرگونی سریع در زمینه‌های مادی و اجتماعی می‌دانستند. یعنـی دوره‌ای کـه تفکر علمی را مسلم می‌داشت،ارتباط و همکاری بین انسان‌ها پیشـرفته‌تـر مـی‌شـد و افـزون بـر همـه، دوره‌ای بود که امکانات و فرصت‌های بیشـتری بـرای تمـام انسـان‌ها فراهم شده بود تا بتوانند از زندگی خود رضایت بیشتری داشته باشند و مکنونات قلبی خویش را آزادتر و انسانی‌تر بیان کنند.

بنابرایـن تعلـیم و تربیـت نـیز مـی‌بایسـت کـه همگام با این تحولات، از نو طراحـی مـی‌شـد تـا انسان‌هایی بسازد که بتوانند از فرصت‌های بیشتر در شرف پـیدایش بهـره کـامل ببرند؛ یعنی کسانی که از تحولات سریع اجتماعی ناشی از جهانـی شدن، از اهمیت تفکر علمی، تسهیلات ارتباطی و تعاونی و فرصت‌های تازه برای آزادی بیان و اندیشه آگاه باشند.

تعلـیم و تربیـت موجود، کهنه و قدیمی محسوب می‌شد و در معرض انتقاد شـدید قـرار داشت. علمای تعلیم و تربیت، در چهار زمینه اعتراض خود را ابراز داشـتند. یکـی از اعتراضـات، علـیه کوشش مدارس به انباشتن ذهن شاگردان از معلومـات بـود کـه این نسخه در جهان جهانی شده، سنتی محسوب می‌شد. در حالـی کـه علمـای جدیـد بـه رشـد عقلانـی توجـه داشتند، به‌ویژه می‌خواستند دانـش‌آمـوزان طـریق حـل مسـأله و کاربـرد روش‌هـای علمی را بیاموزند. آنها مـی‌خواسـتند که در جهان مدرن و (شاید پست مدرن) امروزی، زمینه آزاد برای خلاقیـت فکـر و پرسـش‌گری دانش‌آموزان فراهم آید. ولی در عین حال، معتقد بودنـد کـه بـاید انسان کامل تربیت کنند؛ انسانی که دارای احساس، ذوق، حس

مسئولیت و اندیشه باشد، از این رو با تک بعدی بودن و تأکید بر ذهنیات مخالف بودند. دومین زمینهٔ مخالفت آنان، برنامه سنتی مدرسه بود. علمای جدید معتقد بودند که برنامه‌های موجود، ارتباطی ناچیزی به نیازهای جامعه صنعتی دارد و برای مواجهه با جامعه دموکراتیک و جهانی شدهٔ آینده، آمادگی کافی ندارد. زیرا در برنامه‌های مدارس، مطالعه جامعه کنونی سهم اندکی داشت، به مطالعه علوم چندان توجه نمی‌شد و بر علوم گذشته و حفظ و انباشت ذهن از یک سری اطلاعات قدیم تأکید می‌گشت. تقریباً هیچ فرصتی برای تمرین مهارت‌ها و فعالیت‌هایی که ویژه زندگی در عصر اطلاعات باشد، فراهم نبود. سومین اعتراض، متوجه انعطاف‌ناپذیری مدارس موجود بود. میز و نیمکت‌های ثابت، سمبل انعطاف‌ناپذیری نظام‌های سنتی آموزش در زمینهٔ مدیریت، سازمان، برنامه و ارزش‌یابی بر روابط معلم شاگرد در مدارس بود. از طرفی، شکستن سنت‌های رایج فوق‌العاده دشوار می‌نمود. با این همه در میان علمای جدید تعلیم و تربیت، کسانی بودند که می‌گفتند نه تنها مدرسه به عنوان نظام آموزشی باید پاسخ‌گوی تحولات اجتماعی باشد، بلکه باید رهبری دگرگونی‌ها را نیز بر عهده گیرد. بالاخره آخرین اعتراض، علیه تأثیر کشنده‌ای بود که مدارس بر روح و جان دانش‌آموزان باقی می‌گذاشتند.

علمای تعلیم و تربیت پیشرو، با عنوان کردن این مسایل، جومناسبی برای بازسازی در عصر جهانی شدن فراهم کردند و وظیفه علمی ساختن شیوه‌های تازه‌ای که جبران کنندهٔ نقایص نظام باشد را بر عهده گرفتند. این نهضت پیشرو، تنها در اعتراض علیه نابسامانی‌های موجود خلاصه نمی‌شد، بلکه کوششی اخلاقی بود که از جانب مردان و زنانی اندیشمند و ماجرا جو به عمل می‌آمد و پیش از آن هرگز چنین تحولی در تاریخ آموزش و پرورش رخ نداده بود.[۳۱]

قرن بیستم، از یک سو دست آوردهای مفید و سازنده و از سوی دیگر مصائب و معظلاتی برای جوامع بشری به همراه داشته است. مقایسه زندگی

کنونی با پیشینیان معلوم می‌دارد که ما به مراتب بهتر و راحت‌تر از گذشتگان خود زندگی می‌کنیم. در حالی که بشر قرن نوزدهم برای مسافرت و حمل و نقل از وسیله‌های ابتدایی و چهار پایان استفاده می‌کرد، انسان قرن بیستم از وسایل پیشرفته و سریع السیری چون هواپیما و اتومبیل بهره‌مند است. انسان قرن بیستم با کنترل بیماری‌ها توانسته است بر متوسط طول عمر خویش بیفزاید. قرن بیستم، عصر ماشین و عصر علم است؛ پیشرفت‌های این قرن در علوم نظری و کاربرد علمی آن‌ها عظیم بوده است.

در قرن بیستم، آموزش و پرورش با تحولات فراوانی رو به رو بوده است. در این قرن، دامنه تعلیم و تربیت گسترده و متنوع شده است، از میزان بیسوادی کاسته شده و سطح آگاهی مردم ارتقاء یافته است و عدهٔ بیشتری از تعلیم و تربیت برخوردار گشته‌اند. احتمالاً هیچ عصری از فعالیت‌های دامنه داری که در قرن بیستم برای پیشبرد جنبه‌های نظری و علمی تعلیم و تربیت به عمل آمده است، برخوردار نبوده است. آموزش و پرورش قرن بیستم، اهداف خود را تغییر داده و دگرگون ساخته است. فلاسفه تعلیم و تربیت، هماهنگ با حال و هوای علمی این عصر، به اردوگاه طبیعت گرایی و تجزیه گرایی گام نهاده‌اند. ولی آنان در مسیر کار خود همواره با نمایندگان فلسفه‌های قدیمی کلنجار داشته‌اند. آموزش و پرورش قرن بیستم با به کار گیری یافته‌های فزاینده علم، مراحل و روش کار خود را به کلی متحول کرده است. تعلیم و تربیت جدید، نه تنها از یافته‌های نظری علوم طبیعی سودجسته است، بلکه توانسته است از تولیدات علم نیز بهره‌گیری کند. بناهای مدارس کنونی بهتر از گذشته ساخته می‌شود و از حیث نور، تهویه و وسایل ایمنی و بهداشتی مجهزترند. مدارس قرن بیستم از وسایل مدرنی نظیر رادیو، تلویزیون، فیلم، رایانه و اینترنت و... برخوردار هستند. معلم قرن بیستم در سایه پیشرفت‌های روان‌شناسی و

شاخه‌های وابسته به آن، اطلاعات ارزنده‌ای درباره رفتار عواطف و احساسات، انگیزه‌ها و اختلالات رفتاری انسان کسب می‌کند.

او می‌تواند از علم روان‌شناسی برای پیشبرد کار خود به خوبی استفاده کند. پیشرفت‌های علم جامعه‌شناسی دیدگاه معلم کنونی را نسبت به جوامع بشری ژرفا بخشیده است. به عنوان مثال، علم مردم شناسی ثابت کرده است که ادعای برتری نژاد سفید درست نیست. مربی کنونی تعلیم و تربیت از اثرات محیط بر فرد و جامعه از عواملی که در کنترل اجتماعی دخیل می‌باشند، از سلطه روح جمعی بر فرد و بسیاری از عوامل دیگر آگاه است. مشخص است که گرچه فرد از نظر تعلیم و تربیت مهم است، اما سازگاری او با جامعه اهمیت بیشتری دارد. همچنین آشکار است که مدرسه و جامعه ارتباط تنگاتنگی با هم دارند و مدرسه در خلاء اجتماعی عمل نمی‌کند.[۳۲]

به طور کلی باید گفت، در حال که قرن بیستم پایان یافته و وارد هزاره جدیدی شده‌ایم، سیستم آموزشی نیز همانند بیشتر عرصه‌های زندگی بشر و در اقصا نقاط جهان متحول شده است. تحول در کلیه شؤون آموزشی و در دستگاه آموزشی و پرورش همانند مابقی وزارت خانه‌ها و بخش‌های مختلف یک کشور، تحت تأثیر تفکر و اندیشه عصر اطلاعات غافل گشت. بنابراین در دنیای متحول و پیشرفته قرن حاضر، اگر در سیستم‌های تدریس، روان‌شناسی ارتباط، پیشرفت ذهن و به طور کلی خلاقیت و ابتکار ذهنی دانش‌آموزان و به روز شدن معلم صورت گرفته، در جنبه تکنولوژی آموزشی نیز تغییراتی نیز وجود داشته است. وسایل آموزشی امروزه هرچه بیشتر پیشرفته می‌شوند و شرایط را برای حیات سیستم‌های سنتی آموزش تنگ و حتی حذف کرده است. امروزه تحت لوای ارتباطات و تقابلات عصر جهانی که داغ‌ترین بحث‌های آن در قالب اینترنت صورت می‌گیرد، کلاس‌های آموزشی تشکیل می‌شود که شاگردان آن از ملیتهای مختلف و در اقصا نقاط جهان به طور همزمان در کلاس درس حضور

دارنـد. اگرچه امروزه دیگر خبری، از مکتب خانه‌ها، مرشدها، میرزاها و... نیست، ولـی جهانـی شـدن سیستم‌های متمرکز، واحد و بوروکراسی قرن بیستم را نیز با چـالش روبـه‌رو کـرده اسـت. در جهـان پسـت مـدرن امـروزه، کـه تحت تأثیر پلورالیسـم در کلـیه جوانـب زندگـی اسـت، مدرسـه محوری و تصمیم‌گیری از پاییـن و شکسـتن قالـب و سـاختارها طـبق نظـر مارکس هر روز ادامه داشته و دنـیای آموزشـی را پلورالـیزه کـرده اسـت. جنـبه‌هـای این پلورالیزم، اگرچه در کشـورهای جهـان سـومی مانند ایران وجود ندارد، ولی سوابق آن را می‌توان در کشـورهای همچـون ژاپـن، کانادا و... ردگیری کرد. به هر حال، تخصصی شدن دروس و مـدارس، متـنوع‌تـر شـدن آن‌هـا، بـرنامه‌ریـزی آموزشـی و درسـی دموکراتـیک و منطـبق بـا دنـیای آزاد، مدرسـه محـوری، تمرکز زدایی آموزشی، بومی‌گرایی و بوروکراسی‌زدایی از خصایص دهکده جهان می‌باشد.

نتیجه گیری

واقعیـت ایـن اسـت که جهانی شدن تأثیرات زیادی را بر آموزش و پرورش داشـته است و یا در حال تأثیرگذاری است. آموزش و پرورش قسمتی از وجود جامعـه را تشـکیل مـی‌دهـد و جامعـه امروزی دارای نگرش جهانی است. تفکر سـنتی ارتجاعـی نه تنها جایی در آموزش و پرورش ندارد، بلکه در هیچ بخشی از کشـور مشـاهده نمـی‌گـردد. آمـوزش و پرورش امروزی مبتنی بر نگرش‌های روزمـره اسـت. از طرفی در حال حاضر ساختار اهداف آموزش، دیگر وسیله‌ای در دسـت حکومـت نیسـت و بـر خلاف نظریه مارکس، کلیه طبقات جامعه «در کشـورهای پیشـرفته» امـر آمـوزش را زیر نظر دارند و این فرآیند نیز از مرکز به سـمت پـیرامون در حـال گسـترش اسـت. گذشته از مثبت یا منفی بودن پدیده جهانـی شـدن، بـه نظـر می‌رسد که رخداد این پدیده در عصر فضا، فرصت‌های لازم را نـه تـنها بـرای تـبادلات آموزش و پیشرفت آن در سطح جهان به وجود

آورده است، بلکه امتیازاتی را نیز برای کشورهای جهان سومی مانند ایران فراهم ساخته تا از این طریق بتوانند پایه‌های آموزشی جامعه خویش را محکم ساخته و گامی بلند برای آینده پیش‌روی خویش بردارند. ورود فناوری آموزشی سطح بالا، گسترش خطوط و پایگاه‌های اینترنتی، ورود رایانه‌های نو به بازار، افزایش مشارکت، مدرسه محوری و... همگی متأثر از پدیده جهانی شدن می‌باشند. بنابراین برای جاماندن از جامعه مدنی جهانی، باید کودکان و نوجوانان را با این پدیده آشنا ساخت و ضمن رفع مشکلات آنان، زندگی در زمان بی‌زمان را به آن‌ها آموخت.

یادداشت‌ها

۱- «جامعه صنعتی و جامعه اطلاعاتی»، گفتگوی کوتاه با اکبر هاشمی گلپایگانی، *نامه فرهنگ*، سال دوازدهم، دوره سوم، بهار ۸۱، ش.س۴۳، ص ۴۳.

۲- تقی زاده، محمد تقی، «تمایزات جهانی بودن و جهانی شدن»، *نامه فرهنگ*، سال دوازدهم، دوره سوم، بهار ۸۱، ش.س ۴۳، ص ۵۰.

۳- کوشا، «جهانی شدن و منطقه‌گرایی و تأثیر آن بر کشورهای در حال توسعه»، *مجله اقتصادی سیاسی*، ش ۱۴۷-۱۴۸، ص ۱۸۲.

۴- طوسی، محمد علی، «مفهوم تازه از آموزش و پرورش در روزگار کنونی»، *مجله مدیریت در آموزش و پرورش*، ش ۱۴، ص ۳۱.

۵- یارمحمدیان، محمد حسین، «اصول برنامه‌ریزی درسی»، *یادواره کتاب*، ۱۳۷۷، صص ۱۱۶ و ۱۱۷

۶- همانجا.

۷- هاشم‌فر، دانش، *مبانی نظری تکنولوژی آموزشی*، سمت، ۷۲ ،صص ۱۶ تا ۳۳.

۸- علاقه‌بند، علی، *مقدمات مدیریت آموزشی*، رودکی، ۷۳، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۹- تصدیقی، محمد علی، «مدیریت مشارکتی در آموزش و پرورش با تاکید بر نگرش روابط انسانی»، *فصلنامه مدیریت در آموزش و پرورش*، دوره هشتم، پائیز ۱۳۸۱، شماره مسلسل ۳۱، ص ۱۰

۱۰- تصدیقی، همان.

۱۱- همان.

۱۲- علاقه‌بند، همان، صص ۱٤۰و ۱٤۱.

۱۳- علاقه‌بند، علی، *جامعه‌شناسی آموزش و پرورش*، بعثت، ۷۲، ص ۱۱۸.

۱٤- طوسی، همان.

۱۵- همان.

۱٦- همان.

۱۷- همان.

۱۸- ارنست آل بودن، «چه کسی را آموزش دیده می‌دانیم»، اعظم ملایی نژاد (مترجم)، *مجله تکنولوژی آموزشی*، ش ۷، فروردین ۱۳۷۲، ص ۵.

۱۹- همان.

20- http/ccat.sas.upenn.edu/complit/majorreg.htm

21- www.cuesco.org/iiop/nesleter/1998/ppre 98

۲۲- صفویی، امان الله، *تعلیم و تربیت جهانی در قرن بیستم*، نشر قطره، ۷٤ ص ۵۹.

۲۳- جاریانی، ابوالقاسم، «زنگ برای فناوری اطلاعات و ارتباطات به صدادر می‌آید»، *مجله رشد معلم*، سال بیست و یکم، ۸۱ ص ٤۰.

۲٤- گل‌محمدی، احمد، جهانی شدن فرهنگ و هویت، نشرنی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۲.

۲۵- علاقه بند، ۷۳، ص ۹۷.

۲٦- همان، ص ۹۸.

۲۷- همان.

۲۸- علاقه‌بند،۷۳، ص ٦۷.

۲۹- علاقه‌مند، ۷۳، همان.

۳۰- همان.

۳۱- صفویی، همان.

۳۲- همان.

دیدگاه ها

بحران معرفت‌شناختی در عصر جهانی شدن

دکتر محمدرضا تاجیک[1]

مقدمه

بی‌تردید تاریخ گورستان نظام‌های معرفتی است که در مواجهه با چالش‌های تاریخی، استعدادی برای مهار تهدیدات و بهره بردن از فرصت‌های آن نداشته‌اند. یک بار دیگر نظام معرفتی جامعه امروز ایران در برابر چالش نوینی به نام جهانی شدن قرار گرفته است. پدیده‌ای که «بس متفاوت از پدیده‌های مأنوس و آشنای گذشته است؛ هیچ حریم و حرمتی را پاس نمی‌دارد؛ هیچ مرزی را به رسمیت نمی‌شناسد؛ هیچ خط قرمزی را محترم نمی‌شمارد؛ هیچ نظام معنایی و هنجاری را از گزند خود مصون نمی‌دارد؛ اصالت هیچ نظام معرفت‌شناختی را مورد تأیید و تأکید قرار نمی‌دهد؛ هیچ هاله قدسی مانع نفوذ آن نمی‌شود؛ هیچ گروه مرجع و پاسدار حریمی را یارای مقاومت در برابر آن نیست؛ ساحت هیچ ایدئولوژی‌ای را بی‌نصیب از آلودگی خود نمی‌گذارد؛ زمان و مکان را فشرده می‌سازد؛ درون و برون و این جا و آن جا را از بین می‌برد؛

۱- آقای محمدرضا تاجیک، دارای دکترای تئوریهای سیاسی از دانشگاه اسکس انگلستان و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی تهران می‌باشند. متن حاضر تنظیم شده مطالبی است که توسط سخنران در همایش ارایه گردید.

حضور و غیاب را همنشین هم می‌کند؛ دور و نزدیک را در کنار هم قرار می‌دهد؛ آگاهی‌ها را متکثر می‌کند و ویروس آزادی را پخش می‌کند.»

در این شرایط، امنیت هستی‌شناختی و وجودی جامعهٔ ایرانی، دل‌مشغولی اصلی هر انسان ایرانی می‌گردد. صیانت از تمامیت و حرمت و حریم معرفتی، فرهنگی، هویتی، دینی، تاریخی و تمدنی او جای تمامی دغدغه‌های دیگر وی را می‌گیرد و برای تأمین این مهم، یک بار دیگر بایدازتمامی‌استعدادها و ظرفیت‌های خود برای ترابط و تقابل اصولی با این پدیده استفاده نماید.

بهتر است برای ورود به بحث، نخست نقطه عزیمت معرفت شناختی خود را مشخص نماییم. *آنتونی گیدنز*، در تعریف جهانی شدن، نوعی این همانی مفهومی‌میان آن و مدرنیته برقرار کرده و از جهانی شدن تحت عنوان «مدرنیته جهانی» نام می‌برد. او بر این باور است که مدرنیته ذاتاً جهانی کننده است و جهانی شدن نشانگر این است که مدرنیته توانسته است خویش را درک نماید. بنابراین، جهانی شدن «بسط تجدد از جامعه ملی به جهان» است. به بیان دیگر، جهانی شدن همان تجدد در مقیاس جهانی است. از آن جا که گیدنز مدرنیته را یک پروژه غربی می‌داند، جهانی شدن را نیز به عنوان بنیادی‌ترین پی‌آمد مدرنیته، نتیجه گسترش و اشاعه نهادهای غربی و ارزش‌های آن به سراسر جهان در نظر می‌گیرد.

مارتین آلبرو، اصرار می‌ورزد که «مدرنیته را فراموش کنیم، خود را از سلطهٔ خفقان‌آور امر مدرن بر تخیلمان خلاص کنیم. ما در زمانه خودمان زندگی می‌کنیم و دوران جهانی به شیوه‌های بی‌سابقه‌ای در دنیاها را به رویمان می‌گشاید.»

من می‌خواهم جایی در جغرافیای مشترک میان مدرنیته و پسامدرنیته، به بحث درباره جهانی شدن و آثار معرفت‌شناختی آن بپردازیم. به بیان دیگر، می‌خواهم تصویری «دوچهره» از این پدیده ترسیم نمایم تا آثار گوناگون و گاه متضاد و پارادوکسیکال معرفت‌شناختی آن، قابلیت درک و فهم پیدا کند. از این

منظر، می‌توان گفت که جهانی شدن مولود عصری است که می‌توان آن را «هم عصر پندارسازی، هم عصر پندارشکنی؛ هم عصر معناسازی، هم عصر مخدوش کردن هر نظام معنایی؛ هم عصر وانموده سازی، هم عصر وانموده‌زدایی، هم عصر ایدئولوژی، هم عصر پایان ایدئولوژی؛ هم عصر آگاه‌سازی، هم عصر آگاهی‌زدایی؛ هم عصر شناخت، هم عصر بحران شناخت؛ هم عصر تولد انسان به عنوان فاعل شناسا، هم عصر مرگ انسان؛ هم عصر تمرکز، هم عصر تکثر؛ هم عصر عام‌گرایی، هم عصر خاص‌گرایی؛ هم عصر فراروایت‌ها، هم عصر خرده روایت‌ها؛ هم عصرفرا گفتمان‌ها، هم عصر خرده گفتمان‌ها؛ هم عصر قدسی‌سازی، هم عصر قدسی‌زدایی؛ هم عصر مطلق‌گرایی، هم عصر نسبی‌گرایی؛ هم عصر کلان تئوری، هم عصر خرده تئوری؛ هم عصر تعمیم، هم عصر تخصیص و هم عصر معرفت و هم عصر قدرت» نامید.

بنابراین جهانی شدن هم به مثابه فراروایت مدرنیته، یک فرا گفتمان «جهان‌شمول، حقیقت محور، غرب محور، کلام محور، خودی و دگرساز، مبتنی بر قدرت حاکم، متصلب و انسدادطلب، انقیادطلب و...» است و نیز همچون خرده گفتمان‌های پسا مدرنیته، محلی‌گرا، نافی حقیقت مطلق، نافی ناطق کلام محور و خودی و دگرساز، مبتنی بر قدرت ابژه و سوبژه‌ساز، سیال و متلون و...» است.

هر دو چهره، آثار دوگانه‌ای در عرصهٔ معرفتی و معرفت‌شناختی دارند. به طوری که از یک‌سو آثار ایجابی و تثبیتی بر روی نظام‌های معرفتی و روش‌های معرفت‌شناختی موافق روح و دقایق گفتمانی خود دارند و از جانب دیگر، آثار سلبی و تخریبی بر نظام‌های معرفتی و روش‌های معرفت‌شناختی ناسازگار با بافت گفتمانی خود دارند.

در حالت اول، یعنی در حالتی که ما از چهره مدرنیته مآب جهانی شدن سخن می‌گوییم، از جهتی با یک بحران در نظام‌های معرفتی دینی و محلی

مواجه هستیم. در این دیدگاه، انسان جای خدا و عقل جای مذهب می‌نشیند. از سوی دیگر، نوعی دیگر از بت پندار و فرا گفتمان تولد می‌یابد که در متن و بطن آن، عام‌گرایی جای خاص‌گرایی، تعمیم جای تخصیص، منطق مبتنی بر تعین یک جانبه جای منطق مبتنی بر تعیین چندجانبه، امکان شناخت به جای امتناع شناخت، اسطورهٔ چارچوب نظری جای بی‌کرانگی نظری، از جا کندگی روابط اجتماعی از بافت‌های محلی به جای یک جا شدگی قرار می‌گیرد و نظام معنایی همگن شده را جای نظام‌های معنایی ناهمگون می‌نشاند.

در حالت دوم، از «مرگ فرا روایت‌ها و فرا گفتمان‌ها» شعاری ساخته می‌شود؛ از شورش دانش‌های تحت انقیاد صحبت می‌شود؛ بر واسازی هر گونه نظام معنایی استعلایی اصرار ورزیده می‌شود؛ نظام‌های کلان معرفتی به چالش کشیده می‌شود و خبر از تولد خرده نظام‌های معرفتی داده می‌شود و خاص‌گرایی جای عام‌گرایی، تخصیص جای تعمیم، منطق مبتنی برتعیین چندجانبه جای منطق مبتنی برتعیین یک جانبه، بحران چارچوب جای اسطوره چارچوب، بحران روش و تئوری جای کلان روش و کلان تئوری، بازی‌های زبانی متکثر جای نظام معنایی همگن شده، بحران باز نمایی جای امکان بازنمایی، امتناع شناخت مطلق جای امکان شناخت مطلق، واقعیت‌ها و حقیقت‌های گفتمانی جای واقعیت‌ها و حقیقت‌های فراگفتمانی، مرکزیت‌زدایی از فاعل شناسا جای مرکزیت استعلایی فاعل شناسا و... می‌نشیند.

سخن آخر

جهانی شدن هم پیام‌آور امپریالیسم معرفتی است و هم پیام‌آور ضد امپریالیسم معرفتی و هم سازنده و پردازنده بت‌های معرفتی است و هم تخریب

کننده آن‌ها. در یک کلام، جهانی شدن در نسبت و رابطه خود با نظام‌های معرفتی متفاوت، هم تهدیدزا و هم فرصت آفرین است. لذا باید تمهیدات و تدبیرهایی اندیشید که با آن مواجه و تقابل و تعاملی اصولی و عقلانی داشت. تنها در این صورت است که ما می‌توانیم موج فرصت‌های این پدیده را در جهت هر چه بارورتر و شکوفاتر کردن نظام معرفتی خود تسخیر نموده و از تهدیدات آن مصون باشیم.

سه اصل مهم تربیتی در عصر جهانی شدن

دکتر محمود سریع‌القلم [1]

مقدمه

می‌خواهیم بین دو موضوع ارتباط برقرار کنیم: اول موضوع «جهانی شدن» و دوم موضوع «تعلیم و تربیت در ایران.» جهانی شدن تعاریف سنتی خاص خود را در متون تخصصی به همراه دارد. شاید دوستان شنیده باشند، مثلاً گفته شده ما در جهانی زندگی می‌کنیم که حکم یک دهکده جهانی را دارد؛ همه انسان‌ها و ملت‌ها به هم مرتبط و وابسته شده‌اند و عصر داده‌ها و اطلاعات است و پارادایم عقلانیت و رفتار و کردار عقلانی، وجه مشترک بین دولت‌ها و ملت‌ها قرار گرفته است. اما برای فایده‌مندی این بحث و نتیجه‌گیری سودمند از آن، معتقدم که جهانی شدن یک معنای بسیار مهم‌تر دیگری نیز دارد و آن این است: «جهانی شدن، یعنی هر نهاد، فرد، دولت و حکومتی با توجه به شرایطی که پیش می‌آید، آمادگی تغییر چه به لحاظ روانی و روحی و چه به لحاظ فکری و عقلانی در خودش ببیند.»

۱- آقای محمود سریع القلم، دکترای روابط بین‌الملل از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی و عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی تهران می‌باشند. نوشتار حاضر، تنظیم شده سخنرانی‌ای است که توسط ایشان در همایش ارائه گردید.

شاید در مطالعهٔ متون جامعه‌شناسی که به ایران مربوط می‌شود، بدین جمله برخورد کرده باشید که می‌گویند: «ملت ایران، ملت محافظه‌کاری هستند» و به عبارتی در مقابل تغییر مقاومت می‌کنند. برخی معتقدند که این امر دلایل آب و هوایی دارد؛ چرا که کشور ما کشور کم آبی بوده است و همواره در تاریخ از کویری بودن آن یاد می‌شود. این وضعیت باعث شده است تا نوعی کم‌کاری و تمایل به حفظ وضع موجود پیش آید. عده‌ای به دلایل فرهنگی و فکری اشاره می‌نمایند و ریشهٔ آن را در اعتقادات ما جست و جو می‌کنند: باور به این مسأله که به هر حال، هر ملتی و یا هر فردی سرنوشت خود را دارد، بنابراین دیگر نباید به دنبال تغییر و تحول باشیم! عده‌ای به دلایل سیاسی معتقدند و بر این باورند که ما عموماً دارای جامعهٔ محافظه کاری هستیم؛ به عبارتی از لحاظ جغرافیایی در چارچوبی قرار گرفته ایم که محل رفت و آمد اقوام، تمدن‌ها و چارچوب‌های مختلف فکری بوده است و بر این اساس نظام‌های سیاسی به وجود آمده در کشور ما بیشتر در جهت حفظ وضع موجود عمل کرده‌اند. به هر روی، به نظر می‌رسد که در کنار مطالعات عمومی و مشاهداتی که شاید بسیاری از ما داشته باشیم، این موضوع و نظر صحت دارد که «ما چه در حکم فردی و چه در حکم اجتماعی و در چارچوب مسئولیت‌ها، در مقابل تغییر مقاومت به خرج می‌دهیم.» حال چنانچه در رابطه با دلایل این موضوع مطالعاتی بشود، بسیار مفید خواهد بود.

به طور کلی، اگر بخواهیم در رابطه با جهانی شدن بحث کنیم، با این نیروی مقاومت که در وجودمان هست رو به رو خواهیم شد. این واقعیتی است که فرهنگ ما و وضعیت کنونی ما در برابر تغییر مقاومت می‌کند. چنانچه از درون به بیرون بنگریم، عموماً حالت مقاومت‌گونه داریم؛ ولی جهان بیرون از ما نگاه تغییری دارد و بر این اساس، جهانی شدن یعنی تغییر دایمی‌و این خود یک پارادوکسی است؛ هم به لحاظ روشی و هم به لحاظ فکری و فرهنگی. شواهد در این زمینه بسیار است.

در رابطه با جهانی شدن، سه اصل را انتخاب کرده‌ام؛ سه اصلی که می‌تواند برای متحول ساختن نظام آموزش و پرورش مفید باشد. اگر با دیدهٔ منصفانه به تاریخ آموزش و پرورش در ایران نگاه کنیم، با اندک مقایسه‌ای در می‌یابیم که با در نظر گرفتن سطح ریاضیات در نظام آموزشی کشورمان و انتقال داده‌های مربوط به ادبیات، تاریخ و جغرافیا به دانش آموز طی دوازده سال، سیستم و نهاد آموزش و پرورش ایران به لحاظ آموزشی در رده‌های بالای دنیا قرار دارد. شاید از این نظر کار مفیدی انجام داده‌ایم و باید گفت اطلاعاتی که یک دانش‌آموز در طول دوازده سال نظام آموزشی دریافت می‌کند، در قیاس با کشورهای صنعتی بسیار مناسب و مفید است.

بحران و مشکل ما نه در انتقال مواد خام، بلکه در بعد دوم، یعنی به لحاظ پرورش است. حضور در المپیادها به عنوان یک ملاک سنجش و ارزیابی به عنوان یک مسأله کیفی است و نشان دهنده آن است که دانش آموز ما می‌تواند در رده‌های بین‌المللی رقابت کند؛ اما مشکل در حوزه «پرورشی» خود را نشان می‌دهد.

۱ـ پرورش ناخودآگاه ذهن

نخستین موضوع قابل طرح در این همایش، «اهمیت پرورش بخش ناخودآگاه ذهن» است. در تقسیم‌بندی ذهن انسان، به دو قسمت ناخودآگاه و خودآگاه می‌رسیم. برخلاف آنچه که بسیاری می‌اندیشند، بخش ناخودآگاه از قسمت خودآگاه مهم تر است. منظور از برخورد و رهیافت با قسمت ناخودآگاه ذهن، نه تنها در چارچوب تخصصی و کارشناسی صرف یک جامعه است، بلکه هدف عامهٔ مردم می‌باشد. با نگاهی به کل جامعه درمی‌یابیم که بخش بسیار تعیین کننده، همان ناخودآگاه ذهن است. به فرض، هنگام چراغ قرمز و خلوت بودن خیابان فرعی، برای استفاده از موقعیت، چراغ قرمز را رد می‌کند؛ در واقع

این بخش ناخودآگاه است که عمل می‌کند. ریختن آشغال از اتومبیل به بیرون نیز نشان دهندهٔ تبعیت از ناخودآگاه ذهن است. افراد مختلف در سمت‌های مدیریتی نیز بعضاً از قسمت ناخودآگاه ذهن دستور می‌گیرند. تا جایی که اطلاع دارم، قسمت ناخودآگاه ذهنی انسان در سن سیزده سالگی بسته می‌شود. روشن‌تر آن که هر چه به خانواده، مدرسه و محیط اجتماعی و به یک نوجوان ۱۳ تا ۱٤ ساله بر می‌گردد، در آن شبکه و ماتریس اتفاق می‌افتد و در قسمت ناخودآگاه ذهن شکل می‌گیرد. شاید مهم‌ترین عامل تعیین کننده در سرنوشت فرد همین سنین است.

بنابراین، این که یک نظام آموزشی در دوره ابتدایی و راهنمایی چه چیزی منتقل می‌کند و پدر و مادر از هنگام تولد فرزندشان تا به این سن کلیدی چه فضای ناخودآگاه و غیرمستقیم تربیتی را انتقال می‌دهد، بسیار تعیین کننده است. دلایلی برای اهمیت این قسمت از ذهن، یعنی «بخش ناخودآگاه» وجود دارد؛ قسمتی از ذهن که در صورت عدم رجوع انسان به آن، فرد خودکار عمل می‌کند. به طور کلی انسان‌ها بر اساس عادت رفتار می‌کنند و با عادات رفتار می‌کنند. مثلاً عده‌ای در هنگام غذا خوردن با قاشق و چنگالشان صداهایی تولید می‌کنند و یا در زمان مسواک زدن از روشهای غیرمنطقی استفاده می‌نمایند. عده‌ای حتی حوصلهٔ تمام شدن حرف طرف مقابلشان را هم ندارند؛ در این زمینه می‌توان یک فهرست هزار موردی را مثال زد. همین موضوع در ارتباطات اجتماعی نیز نمود دارد، برخورد انسان‌ها با هم نشان دهنده این است که فرصت‌ها برای تربیت افراد به کار گرفته نشده است. شما می‌بینید، افرادی هستند که ضمن چرخاندن کلید در دستشان با طرف مقابل دست می‌دهند؛ پاسخ ندادن به یک تلفن ـ هر چند که فرد نتواند کاری انجام بدهد ـ خود نمونه‌ای از این موضوع، یعنی تربیت نشدن است. ما به طور روزمره شاهد فقدان تربیت هستیم؛ به طور مثال، هنگام رانندگی در خیابان‌ها دیده‌اید که

عده‌ای حاضر نیستند به دیگران راه بدهند. از این منظر باید دید که آیا اساساً تربیتی صورت گرفته یا خیر؟ به نظر می‌رسد بسیاری از موارد تربیتی به دوران کودکی و محیط مدرسه و خانواده بر می‌گردد. چنانچه بحث ارزش‌ها و تربیت طی دوران خردسالی رخ ندهد، به نظر نمی‌رسد که در سن ۲۰ تا ۲۵ سالگی زمان برای یادگیری مسائلی از این قبیل باشد. اگر پدر و مادر از سن چهار سالگی با فرزند خردسالشان به بحث کردن بپردازند و ضمن آموزش و تربیت آن‌ها را به نقد دعوت بکنند، می‌توان به نتیجه چنین روشی امیدوار بود.

به خاطر دارم هنگامی‌که پسرم چهار ساله بود، عمداً رفتاری می‌کردم که پاسخم عذرخواهی از او باشد و هدفم از این عمل، آموختن عبارت مقدس «عذر می‌خواهم» بود. عبارتی که متأسفانه جایگاهی در فرهنگ ما ندارد. به نظر می‌رسد بر اساس هنجارهایی که از جامعه به من نوعی منتقل شده است، اگر از کسی عذرخواهی بکنم، فکر می‌کنم حتماً چیزی از من کم خواهد شد و غرور و ابهتم خدشه‌دار می‌شود. در حالی که عذر خواستن در عالم تربیت بسیار مهم است. چنانچه در کلاس سوم دبستان مفهوم عذر خواهی را به کودک منتقل کنند، از همان زمان این موضوع در ناخودآگاه ذهن او شکل خواهد گرفت و مبنای تربیتی یک عمراو را فراهم خواهد ساخت.

در کنار این عادات، تمایل و علاقه ما به نتیجه‌گیری سریع و بسته‌بندی مسائل است. ذهن انسان این آمادگی را دارد تا با صرف حوصله، تفکر و مشورت، به جمع‌آوری داده‌ها بپردازد تا به ثبات برسد. ذهن انسان پدیده‌ای است که به تعمیم دادن علاقه نشان می‌دهد و به قضایا دید کلی دارد. از این منظر، ذهن پیچیده ذهنی است که با هر مورد خاص برخورد می‌کند و با حادث شدن هر پدیده، سلول‌های ذهن را فعال می‌کند تا ویژگی‌های خاص آن مورد را دریابد. شاهد این مدعا، زندگی فکری تمام انسان‌های بزرگ است. به طوری که وجه مشترک همه آن‌ها، آسان نگذشتن از کنار پدیده‌هاست.

عنصر سوم در مجموعه پیرامونی زندگی انسان، به پنج عامل مهم مربوط است که عبارتند از: «خانواده، مدرسه، دوستان، رسانه‌ها و دولت.» این پنج عامل مجموعه‌ای تربیتی تشکیل می‌دهند. این که نظام آموزشی برای ذهن ناخودآگاه چه قدم‌هایی برداشته است، بسیار مهم می‌باشد. به دوستان برنامه‌ریز این سازمان بسیار مهم توصیه می‌کنم که درسی را برای کلاس اول و دوم راهنمایی اختصاص بدهند به نام «آداب زندگی کردن»؛ از نوع غذا خوردن گرفته تا چگونگی تعامل و ارتباط با دیگران. به عبارت دیگر، در کنار ریاضیات، ادبیات، این که آب و هوای جنوب چین در تابستان چگونه است و سایر مطالب و محفوظات که عموماً پس از امتحان تا حدود زیادی فراموش می‌شوند، واحدی را برای تربیت آداب در همین سن اختصاص بدهند و این خدمت بزرگی به فرد و جامعه است. بنده در هر فرصتی به طرح این موضوع کلیدی و مهم پرداخته‌ام که مهمترین وزارتخانه دولت آقای خاتمی، آموزش و پرورش است؛ به ویژه در چارچوب‌هایی که ایشان مشخص کرده‌اند. جامعه مدنی نتیجهٔ ده تا همایش و کنفرانس و غیره نیست چنانچه قصد ساختن جامعه مدنی داریم، چاره‌ای جز تحمل و مدارا و تربیت آن از دوران خردسالی نداریم. نتیجه چنین برنامه‌ریزی‌هایی طی سی تا چهل سال آینده مشخص خواهد شد. اگر دبیران و معلمانی تربیت بکنیم که اصل تحمل را آموزش دهند، شاید بتوان به استحکام جامعه مدنی و توسعه یافتگی در کشور و بنیان آن امیدوار بود. نتیجه این که دورهٔ دبستان و راهنمایی از نظر تربیتی بیشتر مورد تأکید است.

۲ـ سیستم‌سازی

با مطالعه قسمت‌هایی نظیر اقتصاد، فرهنگ، سیاست و اجتماع، بحث سیستم‌سازی دارای اهمیت است. از طرفی، واقعیتی به نام تغییر کیفی وجود دارد. اساساً ما ایرانیان با سیستم‌سازی مشکل داریم، و این به نبود کار جمعی و

در کل روحیهٔ تعاون برمی‌گردد. ما علاقمند نیستیم که حتی در یک جمع پنج تا ده نفری هم به یکدیگر سهم بدهیم. در فرهنگ ما سهیم کردن دیگران مترادف با ضعیف شدن است؛ در صورتی که سهم دادن ما به دیگران سبب تعامل ما با دیگران خواهد شد. اصولاً بحث‌هایی همچون «تعامل، تساهل و تحمل» به سهیم کردن دیگران بر می‌گردد.این موضوع در همه موارد صدق می‌کند؛ در زندگی زناشویی، محیط کار و محیط اجتماعی؛ مانند رانندگی کردن، راه رفتن در پیاده‌رو و غیره.

چنانچه بخواهیم وارد فاز جهانی شدن شویم، تغییر کنیم و به تربیت عقلانی شهروندان بیاندیشیم، باید زمینه‌های سیستم‌سازی را فراهم کنیم. سیستم‌سازی در گرو کار و فعالیت جمعی است. چارچوب این‌گونه زیستن را باید مشخص کنیم. در این رابطه، چند عامل به عنوان مثال آورده می‌شود:

فرض کنید در جامعه این تفکر وجود دارد که فرد از فکر مهم‌تر است، در واقع تفکری که متعلق به دوره‌های استبدادی است. در حالی که در جامعه رشد یافته، برتری فکر بر فرد مهمتر بوده و چنین جامعه‌ای می‌تواند به ایفای نقش در جهانی شدن امیدوار باشد. انسان به لحاظ اندیشه است که ارزش می‌یابد. اگر دقت شود، اصولاً انسان‌های فکری کمتر به نزاع می‌پردازند. به عنوان مثال در نوروز گذشته مهمان زن و شوهر پزشکی بودم، به ایشان گفتم که از بچگی شیفته یادگیری از آن‌ها بودم زیرا صفا و صمیمت واقعی آن‌ها برای من حیرت‌آور بود. در رفتارشان هیچ گونه تصنعی نبود. علت را جویا شدم؛ پیرمرد ۷۶ ساله قدری فکر کرد و گفت من جواب را در یک جمله خلاصه می‌کنم: «این که ما هر دو از ابتدا آمادهٔ تغییر بوده‌ایم و هر حرف و توصیهٔ منطقی را از همسرم می‌پذیرم.» این یک واقعیت است، کمی با خودتان خلوت کنید؛ به بیرون از شهر بروید، ببینید من و شما چه قدر مشکل داریم! به ویژه در پذیرش گفته‌های دیگران. به نظر می‌رسد که این یک مشکل ژنتیکی است که با آموزش

قابل اصلاح و تغییر است. واقعیت این است که ما به سختی سخن دیگران را تحمل می‌کنیم. چنانچه قصد ساختن سیستم را داشته باشیم، این ویژگی‌ها زیان‌بخش است. آموزش باید از خردسالی صورت گیرد. باید در فضای عمومی‌جامعه تبلیغاتی ایجاد کنیم و در آن فضا والدین و افراد به تربیت بپردازند و نه بیهوده امتیاز بدهند. این در عهده و وظیفه آموزش و پرورش است که چگونه نوجوانان و جوانان را تربیت کند. برای سیستم‌سازی باید احساس و هیجان را به کناری نهاد؛ چرا که بسیاری از کارهای ما با احساساتمان قرین است. در تصمیم‌گیری عقلانی جایی برای احساسات وجود ندارد. اگر چه نمی‌توان مانع هیجان یک مرد ٦٥ ساله شد، اما می‌توان مرز بین احساس و عقل را برای طفل هشت ساله شناسایی کرد. این موضوع به هیچ روی از تعلیم ریاضیات، جغرافیا و تاریخ و نظایر آن کمتر نیست. همان‌طور که بیان شد، ما در آموزش مشکل نداریم، بیشترین معضل ما در بعد پرورش است. این که ما از دیگران توقعات بسیار بالایی داریم، به خردسالی و نحوه تربیت ما برمی‌گردد. مدرسه، خانواده و در کل فضای تربیتی جامعه، اجازه اشتباه به نوجوان را نمی‌دهد و اصولاً در جامعه‌ای به سر می‌بریم که همه سیال هستند.

اما چرا در جامعه ما انسان‌ها این قدر سیال هستند؟ این قدر تغییر پیدا می‌کنند؟ این قدر فراز و نشیب دارند؟ شما می‌بینید که بیشتر افراد نسبت به یک موضوع، در ٢٤ ساعت چهار بار موضع عوض می‌کنند. نتیجه همین سیستم تربیتی است که در سطوح بالاتر کسی هم می‌آید و به یک چارچوب تصمیم‌گیری که می‌رسد، در طول یک روز سه بار جهان‌بینی‌اش را عوض می‌کند! چرا؟ چون ضعیف است. چون عادت به فکر کردن ندارد! این مسأله از آن مقدار ریاضیات و ادبیاتی که ما در نظام آموزش و پرورش منتقل می‌کنیم کم‌اهمیت‌تر نیست و باید گفت که این موضوع به همان اندازه مهم است. جهانی شدن، یعنی انسان‌های قوی داشتن و آن‌ها را وارد صحنهٔ جهانی کردن.

مهمترین منبع مصونیت برای یک سیستم و یک جامعه در مقابل این تهاجمات بین‌المللی، این است که انسان‌های قوی داشته باشد. اگر یک فردی یک خبری بخواند و زود دل‌سرد بشود یا یک خبر دیگری را بخواند و بعد خیلی خوشحال بشود، ذهن او یک ذهن شهروندی نیست. در دنیای جهانی شدن، یعنی انسان‌هایی می‌خواهیم که بتوانند مسایل را خودشان تجزیه و تحلیل کنند و در نگاهی که به جامعه دارند قوی باشند. مسأله دیگر این است که ما نسبت به هم بی‌اعتماد هستیم؛ بالاخره در یک جایی از کشور باید این مسأله را حل کنند. چرا که اگر می‌خواهیم حزب درست کنیم، مبنایش اعتماد است. اگر می‌خواهیم تشکل درست کنیم، مبنایش اعتماد است. اگر می‌خواهیم سیستم درست کنیم، مبنایش اعتماد است. ما نمی‌توانیم نگاه جزمی‌تاریخی داشته باشیم و بگوییم ایرانیان در طول هزاران سال، نظام‌های استبدادی داشته‌اند و افرادی اتمیزه شده‌اند. یعنی نسبت به محیط اجتماعی خودشان بی‌تفاوت و نسبت به دولت بی‌اعتماد گشته‌اند بنابر این این ژن تاریخی ایرانی نقشی در وضع موجود نمی‌تواند داشته باشد و همچنان باید با سرنوشت از قبل تعیین شده‌اش حرکت کند. در جایی که مسئولیت آن با دولت است، می‌بایستی به ما ایرانیان کمک کند تا سطح اعتمادمان نسبت به همدیگر افزایش پیدا کند. این مسأله بسیار اساسی است، اما کجا باید این کار را بکند؟ دولت، به خاطر این که تقریباً امکانات در اختیار دارد؛ همهٔ مؤسسات آموزشی و پژوهشی را در اختیار دارد، چون دولت به مردم آموزش می‌دهد و چون بسیاری از رسانه‌ها در اختیار دولت است. بنابراین، ایجاد جامعه مدنی و پی‌گیری اندیشه‌ای همچون توسعه سیاسی و یا توسعه اجتماعی، مبنایش بالا رفتن سطوح علمی در جامعه است، تا افراد روش معاشرت با هم را یاد بگیرند. اگر نگاه فرد در معاشرت با دیگران، ۹۵ به پنج باشد،هیچ وقت نمی‌تواند معاشرت کند؛اما اگر نگاه افراد (۶۵ به ۳۵) یا (۵۵ به ۴۵) باشد، می‌توانند مطلبی از همدیگر یاد بگیرند. این مسأله به اعتماد

و به سیستم‌سازی برمی‌گردد. نظام آموزش و پرورش بهتر می‌تواند به یک دانش آموز هشت یا نه ساله و یا در یک کلاسی که ۳۰ دانش‌آموز نه ساله در آن جای دارند، به آن‌ها آموزش بدهد که چگونه به هم اعتماد پیدا کنند. در نظام آموزش و پرورش ژاپن، مهمترین سمت آموزشی از آن معلم کلاس اول است. وقتی در یک میهمانی بگویند ایشان معلم کلاس اول است، حکم بالاتر از استاد دانشگاه را دارد؛ چرا؟ چون فردی که کلاس اول را درس می‌دهد، آن ضمیر ناخودآگاه ذهن را پرورش می‌دهد. بنابر این پیچیده‌ترین تربیت‌ها در کلاس اول و در سن هفت سالگی است. آن جاست که باید به بچه یاد داد که چراغ قرمز چیست؛ نباید زباله در خیابان ریخت؛ نباید وقتی کلید دارد با کسی دست دهد؛ حتماً باید به دیگران احترام بگذارد و طیف گسترده‌ای از مسایل تربیتی و آموزشی.

۳ـ واقعیت‌پذیری

اگر باز هم بخواهیم آسیب‌شناسی اجتماعی کنیم، یعنی کمک کنیم که که در عصر جهانی شدن این جامعه پیشرفت کند، توجه به مسأله واقعیت‌پذیری است. به نظر من یکی از کانون‌های جدی بحران فکری ما ایرانیان این است که ما انسان‌های ایده‌آلی هستیم. من حتی در صنف خودم جدل‌های جدی با همکارانم دارم. چرا که می‌بینم که همکار من ماکس وبر را یک دانشمند آلمانی می‌خواند و بعد بر سر آن بحث می‌کند که چرا ایران بر طبق آن چه که ماکس وبر می‌گوید، تغییر نمی‌کند. بعد من به ایشان می‌گویم که همکار محترم! ماکس وبر وقتی در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ میلادی در آلمان دست به قلم برد آلمان صنعتی شده بود، شرایط ایران را نمی‌توان با شرایط آلمان مقایسه کرد. اکنون ما باید درک کنیم که در کجای تاریخ هستیم و چه وضعیتی داریم و با شناخت دقیق آن چه که ایران در آن قرار گرفته، وضعیت امروز نسبت به پنج سال آینده‌مان را

بهبود ببخشیم. چرا شما ملاکتان را آلمان قرار داده‌اید؟ ملاک را باید واقعیت‌های ایران قرار بدهیم. انسان می‌بایستی با واقعیت زندگی کند و برای آرمان‌های خودش برنامه‌ریزی کند. اگر انسان براساس آرمان‌هایش زندگی کند، همین تاریخی خواهد بود که ما داشتیم. یعنی اگر شما به سیر آرمانی و آرزوهای سیاسی که ایرانیان در صد سالهٔ اخیر داشته‌اند، نگاه کنید؛ همیشه توقعات صد برابر واقعیت‌های ما ایرانیان بوده است. عقل حکم می‌کند که اهداف یک تناسبی با مقدورات داشته باشند. هر کشوری که بخواهد برنامه‌ریزی کند، باید یک تعادلی بین واقعیت‌ها و اهداف برقرار کند، در غیر این صورت همین فضای آرمانی و ایده‌آلی به وجود می‌آید که ما داریم. این که بیاییم بگوییم که می‌خواهیم خصوصی‌سازی اقتصادی انجام دهیم، یک آرزو است؛ زیرا در کشوری که محل درآمد ۸۱ درصد مردم آن از دولت است، خصوصی‌سازی نمی‌تواند رشد کند. الان باید سیاست‌گذاری کرد و فرهنگ آن را ایجاد نمود و سپس دولت به تدریج خود را از اشتغال کنار بکشد و به بخش خصوصی فضا دهد تا این که بخش خصوصی رشد کند. این که الان بگوییم: «می‌خواهیم جامعه مدنی ایجاد بکنیم»، این هم یک آرزو است؛ چرا که جامعه مدنی در کشوری که سه هزار سال تاریخ اقتدارگرایی دولتی داشته است بیش از یک آرزو نمی‌تواند باشد. اما ما می‌توانیم برنامه‌ریزی کنیم و امیدوار باشیم که در سال ۱۴۲۰ شمسی به یک جامعه مدنی برسیم. اما اکنون چه باید کرد؟ دولت وقت برای هشت سال آینده، چه برنامه‌ریزی باید انجام دهد تا در آینده به آن چارچوب برسیم. از طرفی، اگر این چارچوب‌سازی صورت نگیرد، نمی‌توانیم که در آینده موفق باشیم.

فهم واقعیت از این جنبه بسیار اهمیت دارد که ما تا زمانی نتوانیم واقعیت‌های جاری را درک کنیم، نمی‌توانیم برنامه‌ریزی کنیم. اگر به گذشته برگردید، به طور مثال می‌بینید که ادعا شده بود که ایران می‌بایست قدرت پنجم

جهان شود. در شرایطی که ۷۲ درصد مردم ایران سواد خواندن و نوشتن نداشتند، ما به دنبال این بودیم که قدرت پنجم صنعتی جهان شویم.!! بنابراین، فهم واقعیت باید جزء ارکان آموزشی و تربیتی ما باشد. ما همیشه خودمان را با افق‌هایی مقایسه می‌کنیم که در آن زمینهٔ مقایسه وجود ندارد و براین اساس در بسیاری از مسایل هم مشکل پیدا می‌کنیم. در عمل، نگاه ما را به منطقه خاورمیانه بررسی کنید؛ نگاه ما را به دنیای اسلام بررسی کنید؛ جایگاهی که ما در ذهن‌مان برای خود در جهان ترسیم می‌کنیم، بررسی کنید؛ این‌ها چه قدر با واقعیت فاصله دارند.

جامعه‌ای می‌تواند در مسیر جهانی شدن حرکت کند که جایگاه واقعی خودش را از نظر سیاست‌گذاری طراحی کند. همچنین، چه قدر مفید است که نظام پرورشی ما بتواند ذهن یک نوجوان ۱۱ و ۱۲ ساله را براساس واقعیت‌ها شکل بدهد. اگر ما نتوانیم این کار را انجام دهیم، ایده‌آلی بار می‌آییم. چه بسا که در نظام اجتماعی‌مان، زمانی بود که همه می‌خواستند تا فرزندان آن‌ها پزشک و مهندس بشوند؛ چرا؟ چون واقعی فکر نمی‌کردند. به نظر من یکی از جدی‌ترین مشکلاتی که امروز با آن مواجه‌ایم، این است که لایه‌های غیرواقعی در ذهن مدیران کشور شکل گرفته و با واقعیت همخوانی ندارد. مدیران با واقعیت طراحی و برنامه‌ریزی نمی‌کنند و البته این ریشه در گذشتهٔ ما دارد و در بسیاری از سیاست‌گذاری‌هایی که داریم، می‌توان ریشهٔ این نگاه آرمانی را یافت. حتی اگر به سیستم بودجه و طرح‌های توسعه نگاه شود، در می‌یابیم که کشور ما می‌خواهد در همه عرصه‌های دنیا اول شود و می‌خواهیم که در همه چیز جامع الاطراف باشیم و این به تربیتی باز می‌گردد که ما در سنین کودکی داشته‌ایم.

در جمع‌بندی مباحث عنوان شده اگر بخواهیم پارادایم پرورشی را در نظام آموزشی متحول سازیم، به نظر می‌رسد که سه عنصر در میان پیشنهادها و عناصر اصلاحی دیگری که قابل تصور هستند، از همه مهمتر است:

۱ ـ اهمیت و پرورش بخش ناخودآگاه ذهن

۲ ـ سیستم سازی

۳ ـ واقعیت پذیری

این موارد براساس مطالعاتی بوده که نگارنده در خصوص توسعهٔ ایران داشته است و به نظر می‌رسد که جایگاه این نوع تغییر، در دوره «ابتدایی و راهنمایی» کشور است.

جهانی شدن، چشم‌اندازهای نوین آموزشی و جامعه‌پذیری

دکتر هادی خانیکی[1]

تصور من بر این است که در یک نشست علمی، حداقل باید بین حوزهٔ عمل و نظر یک تعامل و گفت‌وگوی صورت بگیرد. زیرا گاه این افتراق نیافتگی نقش‌ها در جوامعی مانند کشور ما، سبب ساز مشکلاتی می‌شوند. از جمله این که افراد در مسایل روزمره اجرایی غرق می‌شوند و گاه در چنین نشست‌هایی باید به عنوان یک نظریه‌پرداز هم نظر بدهند و در حقیقت، خود این موضوع نقض غرض شده و مرزهای هویتی را مخدوش می‌سازد.

نخستین ضرورت، روشن کردن و تدقیق مفاهیم در حوزه علوم انسانی است. گرچه مفاهیم بنیادی ـ از کوچکترین عنصر تا بزرگترین عنصر ـ در عین حال که بسیار آسیب‌زا هستند و احتمال بدفهمی‌در مجادلات علمی خیلی زیاد است، اما همین مفاهیم موجبات بروز ابهام را فراهم می‌سازند. از طرفی، اما از آن جا که مفاهیم علوم انسانی ذاتاً کش‌دار و قابل تغییر هستند، به نظر می‌رسد

۱- آقای هادی خانیکی، دارای دکترای علوم ارتباطات و عضو هیأت علمی‌دانشگاه علامه طباطبایی می‌باشند. متن حاضر دربردارنده مطالبی است که توسط ایشان در همایش ارایه گردید.

که تفکیک چهار مفهوم ضروری باشد: «مفهوم جهانیت، مفهوم جهانی شدن، مفهوم جهانی‌سازی و مفهوم جهانی‌گرایی.»

۱ـ مفهوم جهانیت

جهانیت یا گلوبالیتی ناظر بر یک واقعیت است، واقعیتی که مربوط به اشباع کمی جهان و افزایش ارتباط و هم‌بستگی برای تشکیل دهنده آن است. در عین حال، بدون شکل‌گیری این ذهنیتی که ما از دنیای مدرن داریم، این مفهوم یک مفهوم خیلی قدیمی است. یعنی از آغاز پیدایش بشر وجود داشته است. به عبارت دیگر و به تعبیر *رابرتسون*، ما از یک مفهوم مدید و ادامه‌دار در خصوص یک پدیدهٔ جدید استفاده می‌کنیم. وقتی از جهانیت سخن می‌گوییم، منظورمان این است که جهان امروز کوچکتر شده و مسایل، پهنه اجتماعی یافته است. به تعبیر دیگر، گفته می‌شود که ما وارد دهکدهٔ جهانی شده‌ایم. به گونه‌ای که گفته می‌شود: «عصر ما و دوران ما، عصر سرزمین‌زدایی است.» از درون سرزمین‌ها خارج شده‌ایم؛ عصر ما را پایان عصر جغرافیا نامیده‌اند؛ پایان عصر دولت ـ ملت‌ها و کاهش قدرت‌های حاکم، حاکمیت ملی و پیدایش و یا ظهور زیست جهان یا بوم زیست‌های جهانی. در حقیقت، یعنی معیارهای جهانی هم در فیزیک قضیه و هم در فضاهای معنوی اهمیت یافته است. ما وارد معیارهای جهانی شده‌ایم، معیارهایی همچون: «تجارت جهانی، اقتصاد جهانی، فرهنگ جهانی و اندیشه جهانی.» با همین تعبیری که نظریه‌پردازی به نام *رابرتسون* می‌گوید: «آگاهی یافتن از جهانیت یا گلوبالیتی، آگاهی از جهان به عنوان یک مکان واحد است و دغدغهٔ آن، به مثابه یک کل و با تعبیر جهان در خود به جهان برای خود.» این اولین مفهوم است که باید در شناخت جهانی شدن در وضعیت کنونی‌مان با آن آشنا شویم.

۲ـ مفهوم جهانی شدن[1]

جهانی شدن عنوان عامی است برای آن بخش از ادبیات نظری که در حوزهٔ این پدیده نوظهور به نحوی بی‌طرفانه برای تعیین علل و عوامل پدید آورنده‌اش به کار برده می‌شود. به عبارت دیگر، تحلیل یک فرآیند و پیش‌بینی مسیر و جهت آن است. ما در صدد تفسیر و تبیین اتفاقی هستیم که رخ داده است. در واقع آن تبیین و تفسیرش را جهانی شدن می‌گوییم، چنانچه ادعایمان این باشد و بتوانیم آن را محقق سازیم. به طور کلی توصیف وضع است بدون جهت‌گیری مثبت یا منفی ـ البته در صورتی که مفهوم فرآیندی یا مفهوم پروسه‌ای را در نظر بگیرد. اما در عمل، این انگار و تلقی جدید که برای پر کردن خلاء معرفتی و تبیینی هستند، به دلیل بعضی پارادایم‌ها و چارچوب‌های دو قطبی قدرت‌های شرق و غرب به وجود آمده است و ابهاماتی دارد. وقتی که می‌گوییم جهانی شدن، جهانی را تفسیر می‌کند که پس از جهان دو قطبی به وجود آمده است، ولی همهٔ ابعاد آن کاملاً روشن نیست. مهم‌ترین خلط مبحث صورت گرفته، این است که سطوح تئوریک و استراتژیک با هم مخلوط شوند. یعنی در حین توصیف کردن، ارزش‌گذاری هم می‌کند و ادعای نیل به سمت راهبری را نیز دارد. به عبارتی، راهبری در آن به وقوع می‌پیوندد.

۳ـ مفهوم جهانی‌سازی[2]

به تدریج وقتی نمی‌توانیم جهانی شدن را به کار ببریم، به یک سبک از نظرهای ایدئولوژیک می‌رسیم که به جای یکپارچه شدن بر یکسان سازی مبتنی هستند: «یگانه‌سازی به جای تکثر، همشکل شدن در مقابل همبستگی، غرقه

1- Globalizaion

2- Global

شدن در برابر شریک شدن و در نهایت تفوق سبک زندگی آمریکایی.» این‌ها درست همان نتایجی است که به طور پنهان از جهانی شدن به دست می‌آید.

٤ـ مفهوم جهان‌گرایی

مفهوم جهان‌گرایی، در واقع گلوبالی است که مثل همهٔ ایسم‌ها به یک مکتب می‌رسد. جهانی شدن یک فرآیند است و در نهایت منجر به یک نوع موافقت نسبت با آن روندی می‌شود که اتفاق افتاده است. اما این اتفاق روی داده را به چه شکل می‌توان صورت‌بندی کرد؟ برای این کار، ابتدا باید دید که چه ویژگی‌ها و مختصاتی دارد که در این جا به ده مورد از ویژگی‌های آن به اختصار اشاره می‌شود:

۱) بر یک جهانی مبتنی است که در درونش جهان‌های بسیاری وجود دارد. می‌گوییم که داریم به سمت یک جهان می‌رویم؛ اما در آن جهان‌های متنوعی هست. پس برای این پدیده نمی‌توان جغرافیایی در نظر گرفت، چرا که فاقد مرکزیت است.

۲) باید این پدیده را به عنوان روند یا پروسه در نظر بگیریم و نه یک پروژه و یا یک طرح. در واقع نباید آن را به طرح محدودش کرد. در صورت محدودسازی آن که می‌تواند ساخته و پرداخته فقط و فقط یک حزب، دسته و یا گروه و کشور باشد، در واقع آن را متنازل کرده‌ایم. در حالی که مسأله بسیار عمیق‌تر می‌باشد. بنابراین پروسه است و نه پروژه.

۳) در این پدیده، نقش‌های فرهنگی اهمیت بیشتری یافته‌اند. این نقش‌ها گاه به جای سیاست نیز حضور داشته‌اند و به عبارتی این عصر، عصر قدرت فرهنگ است. حتی سیاست‌مدارانی که مبتنی و متکی بر فرهنگ بشوند، می‌توانند نقش‌هایی را پیش ببرند. همان طور که می‌دانید، امروزه یا بحث بر سر گفت‌وگوی تمدن‌هاست و یا برخود تمدن‌ها و این دو ایده بزرگ طرفداران و

یا مخالفانی در جهان دارد. تمامی‌مسایلی که در حال رخ دادن است در چارچوب یک نظر فرهنگی ـ که یا بر پایه برخورد تمدن‌ها است و یا مبتنی بر گفت‌وگوست ـ تبیین و تفسیر می‌شود.

٤) پدیده جهانی شدن محصول انقلاب اطلاعات است. انقلابی که از اوایل دهۀ ۱۹۷۰ در دره سلیکون آمریکا رخ داده است. به عبارتی، قبل و بعد از این وضعیت کاملاً متفاوت است. یعنی منشأ جهانی شدن، انقلاب اطلاعات و ارتباطات است، تا این که بگوییم شروع آن کاملاً جنبه سیاسی داشته است.

٥) هدف جهانی شدن، همگن ساختن و یکنواخت کردن نیست؛ بلکه نتیجه حاصله، بیشتر نشان از به چالش کشیده شدن سنت و وضعیت‌های مستقر دارد.

٦) جهانی شدن بسیاری را به قدرت می‌رساند. افرادی از گروه‌های اجتماعی، حوزه‌ها و عرصه‌های مختلف و در عین حال، بسیاری را از قدرت خارج می‌کند. حاشیه‌هایی را به متن می‌آورد و متن‌هایی را به حاشیه می‌راند.

۷) نه می‌شود که جهانی شدن را راهی به سوی آرمان‌شهر قلمداد کرد و نه راهی به سوی ویران‌شهر؛ زیرا هم فرصت است و هم تهدید. جهانی شدن می‌تواند فاصله‌ها را هم با گذشته و هم با دنیای امروز کم کند و در عین حال می‌تواند که فاصله‌ها را تشدید کند. البته بستگی به این دارد که قضیه را از چه زاویه‌ای بنگریم.

۸) بر اثر پدیدۀ جهانی شدن مرزهای هویتی تغییر کرده است. نقش‌های فراتر و فروتر از حاکمیت‌ها اهمیت یافته‌اند؛ فروتر از حاکمیت‌ها وبخش‌هایی از افراد و نهادهای مدنی، فراتر از حاکمیت‌ها، نقش‌های تمدنی و فرهنگی. این که ما چه کسی هستیم؟ به کدام حوزه فرهنگی و تمدنی تعلق داریم؟ در چه نهاد مدنی فعالیت می‌کنیم؟ این‌ها همه عناصر هویت‌ساز شده‌اند.

۹) به تعبیر *کاستلز*، قدرت‌ها، قدرت‌های شبکه‌ای شده هستند. او تعبیر خیلی درستی را به کار می‌برد و می‌گوید: «فاصلۀ این دنیا با دنیای قبل مثل فاصله بین

هندسه مسطح و هندسه فضایی است. اگر ما در هندسه مسطح برای پیدا کردن جایگاه هر چیزی از دو بعد طول و عرض استفاده می‌کنیم، در هندسه فضایی ما به سه بعد نیاز داریم. دیگر نمی‌توانیم با آن شناخت دو بعدی وضعیت جدید را بشناسیم.» نتیجه این وضع، یعنی «قدرت شبکه‌ای»، کاهش اثرگذاری‌های رسمی، فعال‌تر شدن نقش‌نهادهای غیررسمی و تربیت و آموزش‌های غیررسمی است.

۱۰) در این جهان شبکه‌ای یا جهان جهانی شده، لازم است که هر فرد، هر نهاد و هر کشور و جامعه‌ای بازیگر فعال شود. نه امکان این وجود که به دوری از این وضعیت پناه برد و نه این که این وضعیت به فرجام می‌رسد. در عین حال، نمی‌توان دست‌ها را به حالت تسلیم بلند کرد. پس تنها راهی که وجود دارد، ایفای نقش و بازیگری است.

می‌خواهم نتیجه بگیرم که روایت فرهنگی از این فرآیند (جهانی شدن)، به واقعیت‌های امروز نزدیکتر است تا روایت صرفاً سیاسی شدن. زیرا در این حالت، جهانی شدن را در حد یک پدیده سیاسی متنازل کرده‌ایم. در صورتی که فقط و فقط این بخش از مسأله از حوزه ارتباطات در برابر آموزش و پرورش قرار می‌گیرد و اگر آن را به عرصه سیاست و بازیگری متنازل بکنیم، در واقع متوجه خیلی از ابعاد آن نخواهیم شد.

آثار و پی‌آمدهای جهانی شدن و چگونگی عملکرد آموزش و پرورش

۱) چند شاخه‌ای کردن جهان، مهمترین و اولین پی‌آمد فرآیند جهانی شدن است. امروزه ما در جهانی به سر می‌بریم که مبناهای آن چندگانه شده‌اند. مبناهای نظام معنایی واحد و نظام معنایی مشترک دست‌خوش نوعی تحول شده و به یک نوع نظام معنایی چند منبعی و چندگانه تبدیل شده است. فضاهای تک ساختی تغییر کرده‌اند و در پی آن ما شاهد دو نوع بحران هویت هستیم:

«نوعی از بحران که در غرب است و عمدتاً فردی است و نوع دیگر که خاص جوامع در حال توسعه می‌باشد و از سنخ بحران اجتماعی است.»

۲) ما با فشردگی فزایندهٔ زمان و فضا مواجه شده‌ایم. بی‌تردید این فشردگی هزینه‌هایی را به ما تحمیل کرده و می‌کند. به هر روی، دسترسی به اطلاعات از سرزمین‌های دور بسیار آسان‌تر شده است. یک رسانه یا رایانه ـ به جای سفرهای طولانی ـ بیشترین اطلاعات را به کاربران می‌دهد. این همان دگرگونی و تحولی است که در نظام‌های ارزشی هم روی می‌دهد. به عبارتی، مرزها و عوامل محدود کنندهٔ اجتماعی فروریخته و کاهش یافته‌اند و وابستگی متقابل انسان‌ها در سطح جهان بیشتر شده است. در نهایت باید گفت که یک نوع همسانی ساختاری و نهادی در جوامع مختلف به وجود آمده است؛ به گونه‌ای که نه فقط ذائقه‌ها و سلیقه‌ها، بلکه ساختارهای جوامع مختلف به هم نزدیک شده‌اند.

۳) باید اذعان داشت که یک نوع پارادایم و چارچوب مفهومی‌جدیدی پدید آمده است که مادهٔ خام آن اطلاعات بشری است. در گذشته، قدرت مبتنی بر زور و یا توانایی جسمی بود؛ همان طور که در انقلاب کشاورزی شاهد آن بوده‌ایم. در موج دوم که معروف به انقلاب صنعتی بود، قدرت بر انقلاب سرمایه تکیه داشت و در موج سوم که امروزه ما در آن به سر می‌بریم و به دنیای فراصنعت معروف است، قدرت مبتنی بر «دانش و اطلاعات» و جابه‌جایی آن است. به عبارتی بر اساس همین دانش و اطلاعات است که قدرت‌ها در دنیای ما بزرگ یا محدود می‌شوند.

٤) هیچ عرصه‌ای از حیات فردی و اجتماعی نیست که از امواج جهانی شدن مصون مانده باشد. روشن‌تر این که ما با چالش‌هایی روبه‌رو هستیم که سنت‌ها را به پرسش می‌گیرد و این رویارویی در همهٔ عرصه‌ها وجود دارد.

٥) ما با سیستم‌های شبکه‌ای شده (مانند کندوی زنبور عسل که با هم در ارتباطند) مواجه هستیم که در آن سیستم‌های مختلف ترتیبی، آموزشی و

فرهنگی در کنار هم قرار گرفته‌اند و روز به روز هم تعامل و دادوستد میان این بخش‌ها بیشتر می‌شود. در هیچ زمانی مانند وضعیت کنونی، تا این اندازه اقتصاد بر آموزش و پرورش و یا برعکس اثر نگذاشته‌اند.

۶) انعطاف‌پذیری و فرآیندهای موجود برگشت‌پذیر هم هستند. به عبارتی ما می‌توانیم در هر وضعیتی مهندسی مجدد بکنیم.

۷) همگرایی بیشتر شده است؛ پیش از دوران ارتباطات و این موجی که سبب جهانی شدن شده است، گفته می‌شد که ما در عصر «اسفناکی و بی‌نظمی» به سر می‌بریم در حالی که اکنون گفته می‌شود که همه سطوح مختلف و گرایش‌های متفاوت علوم در عرصه‌های اجتماعی، به سمت نزدیکی وگشودگی بیشتر پیش می‌روند و در عین حال روند چند شبکه‌ای شدن به خود گرفته‌اند. در حقیقت باید گفت که ما در دوران چند وجهی به سر می‌بریم که حتی ممکن است متناقض هم باشد. یک طرف دنیای امروز ما جهانی شدن است و یک طرف آن بومی یا محلی شدن است. بر همین اساس، با یک طنزی از جهان امروز بحث می‌شود: «گلوکالیزیشن»، یعنی هم گلوبال می‌شود و هم لوکال، هم محلی می‌شویم هم جهانی. به عنوان مثال در جامعه خودمان، تعلقی است که به شهر و سرزمین‌مان داریم، این که اهل چه شهری چه دانشگاهی و چه اداره‌ای هستیم، بیشتر معنا می‌یابد. به هر کدام که تعلق بیشتری نشان بدهیم، در واقع متعصب شده‌ایم و بر غلظت هویتمان می‌افزاییم. از طرفی، با هویت‌های بارز جهانی، اعم از بالا و پایین نقش‌های ملت ـ دولت رو به رو هستیم.

نتیجه این که در چنین شرایطی، تنها با نگاه جدید می‌توان برخورد کرد و بس. با این وصف، باید دید که آموزش و پرورش با چه پرسش‌هایی مواجه است و به تبع آن با فرآیندهای اجتماعی شدن چه تغییراتی می‌کند. ببینیم نهاد مدرسه به مفهوم نقش دانش‌افزایی با چه چالش‌هایی رو به روست؟ آیا می‌توان به طور قطع از آموزش و پرورش ثابتی یاد کرد که در دنیای متغیر امروز در جریان است؟

جهانی شدن و مسئله تربیت

دکتر داود فیرحی [1]

هر زمانی که از تربیت صحبت می‌شود، در واقع معنای خلاصه شده‌ای از آن در ذهن داریم؛ بر این باورم که تربیت، مهارت زیستن در اجتماع است. روی این واژه تأکید دارم، چرا که آن را به مفهوم «مهارت» به کار برده‌ام. ارسطو از واژه «هنر» استفاده کرده است و بزرگان دیگر هم چنین اندیشه‌ای دارند. چنانچه هنر را مهارت زیستن در اجتماع در نظر بگیریم، معنایش این است که انسان موجودی است که بدون دیگران و حضور در آن‌ها، فاقد مفهوم تربیت خواهد بود. روشن‌تر این که، تربیت امری فردی نیست و انسان تنها منتسب به تربیت یا عدم تربیت نخواهد بود.

در مورد تربیت سه نظریه بزرگ مطرح است. نخستین نظریه که جزء نظریه‌های سنتی نیز هست و متأسفانه تا حدی هم در نظام‌های آموزشی ما مبنا قرار گرفته‌اند، نظریه‌های «ذات‌گرایانه» تربیت‌اند. براساس این نظریه‌ها، بسیاری فکر می‌کنند که انسان ذاتاً موجودی است که در درون خودش استعدادی دارد

۱- آقای دکتر داود فیرحی، دکترای علوم سیاسی از دانشگاه تهران واستاد دانشگاه تهران.

و این استعداد از قوه به فعل می‌رسد. بنابراین، مفهوم تربیت عبارت است از: «حمایت و کمک بیرونی برای زایش بالفعل این استعداد.» درست آن چه که ارسطو در تربیت، نام آن را «مامایی» نهاده است. در واقع مبنای این طرز تفکر این است که هر کس جوهری و احساسی دارد که با آن متولد می‌شود و بر عکس آن هم نمی‌تواند شکل بگیرد. چنانچه این موضع را بپذیریم، مشاهده می‌کنیم که نظریه‌های قدمای ما نیز همین‌طور بوده‌اند، یعنی هر کسی با ذات معین متولد می‌شود. بنابراین، تربیت نااهل ممکن نیست. روشن‌تر این که برخی اهلیت تربیت دارند و برخی فاقد اهلیت برای تربیت شدن هستند. طبق این نظریه، کودکان از همان ابتدا دسته‌بندی می‌شوند به خوب و بد، مستعد و نامستعد و به عبارتی از همان طفولیت یک نوع تحلیل اقتدارگرایانه در این دسته‌بندی‌ها شکل می‌گیرد و در این حالت کودک مستعد و یا نا مستعد بر همین باورخواهد ماند و نتیجه آن، شکل‌گیری توهمی‌است که در بزرگسالی به او حکم می‌کند که چنین و چنان است. امروزه این نظریه با اشکالات زیادی روبه‌رو است و بنده در این بحث در صدد نفی این دیدگاه نیستم و غرض، یافتن مبنای بحث است.

نظریه دیگری که در ابتدا صوفیست‌ها آن را مطرح کردند و در دوره‌های بعدی نیز جا افتاد، تئوری «آموزگارانه» از تربیت است. اینان معتقدند که انسان‌ها یک روح آیینه‌ای دارند. بر طبق این اندیشه، انسان‌ها نظیر موم هستند که در پروسه تربیت شکل می‌گیرند و متصلب می‌شوند. بر همین اساس، می‌توان گفت که با دانش تربیت، همگان را می‌توان تربیت کرد. امروزه این نظریه مشتری چندانی ندارد. زیرا احتمالاً در انسان‌ها یک نوع خلاقیت فطری وجود دارد که الزاماً با هر گونه نظام تربیتی سازگار نیست.

نظریه سوم، دقیقاً به ارسطو تعلق دارد و از زمان وی تا کنون گسترش یافته است. چنانکه امروزه بسیاری از پست مدرنها نیز آن را انتخاب کرده‌اند و به

گمانم دیدگاه جالبی است. این نظریه در واقع تربیت را نه شکوفایی ذاتیات را ذات فرد می‌داند و نه عامل ثقل آموزش که معتقد به تقدم آموزش بر تربیت باشد. نظریه اول در واقع تربیت را ناشی از شکوفایی ذاتیات ذات انسان می‌داند و نظریه دوم تربیت را تابع آموزش می‌بینند؛ در حالی که نظریه سوم، تربیت را حاصل تکرار، عمل و عادت می‌داند. بر طبق این نظریه، انسان‌ها آن‌گونه که می‌دانند، عمل نمی‌کنند. زیرا بسیاری از افراد خیلی چیزها را می‌دانند، اما بدان عمل نمی‌کنند. مانند پزشک سیگاری که دیگران را از کشیدن سیگار منع می‌کند.

مثال بعدی را از معلم‌ها می‌زنم. برخی معلمان مرتب به بچه‌ها گوشزد می‌کنند که خوب باشید؛ در حالی که خودشان در عمل رعایت نمی‌کنند و نمی‌توانند خوب باشند. در واقع نظریه سوم می‌خواهد توضیح بدهد که چگونه بر اثر تکرار مداوم یک عمل، آن عمل درونی می‌شود و تا تبدیل شدن به ملکه پیش می‌رود و بنا به گفتهٔ دکتر سریع‌القلم، از بخش آگاه ذهن به ناخودآگاه هدایت می‌شود و همان جا ماندگار می‌ماند. پس انسان‌ها بدون تفکر آگاهانه در شرایط خاص هم تصمیم عاقلانه می‌گیرند و رفتاری درست از آن‌ها سرمی‌زند؛ به این عمل «مهارت» می‌گویند. آن‌گاه که معمار یا معلمی بزرگ‌ترین اثرش را خلق می‌کند، خیلی به آن فکر نمی‌کند، زیرا از درون ناخودآگاهش بر می‌آید. در صورتی که چنین باشد، در واقع بحث اصلی این خواهد بود که چگونه تربیت از تکرار اعمال بیرونی که مبتنی بر قانون هستند به مرور به اخلاق بدل می‌شوند و در ناخودآگاه انسان، الزام درونی می‌یابند. روشن‌تر این که اگر الزام‌های قانونی و بیرونی به الزام‌های اخلاقی بدل شوند، حتی اگر انسان تنها هم باشد، خطایی از او سر نمی‌زند. در مورد تربیت با مبنای دوم، بحث بر سر این است که متولیان اصلی تربیت چه کسانی هستند؟ نظریه‌های قدیمی تا حدی به خانواده تکیه می‌کردند، حال آن که نظریه‌های جدید نظر به دولت دارند و

دولت را متولی تربیت می‌دانند. اکنون در شرایط جهانی شده که هم خانواده می‌شکند و هم دولت، تربیت در چه وضعی قرار خواهد داشت؟ سعی می‌کنم به طرح مسأله بپردازم.

در شرایط جهانی شده که از ویژگی‌های آن فشردگی زمان و جدا شدن فضا و زمان از جغرافیا و سرزمین به گونه‌ای است که انسان حضور دارد و حضور ندارد، با دیگران نیست اما از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد، در وضعیتی که مقوله دولت در هم می‌شکند، تا جایی که دولت به عنوان متولی و طراح استراتژی مدرن که دولت و ارکان آن در اثر نفوذ اندیشه‌های جهانی شبکه شبکه می‌شود و دیوارها و سقف‌هایش در حال شبکه شدن هستند و آب‌های تمدن جهانی شده در حال سرریز شدن هستند، چه مرجعی متولی تربیت است؟ اگر این اتفاق بیافتد، دولت حاکمیت مطلق خواهد داشت، نه اقتدار مطلق و نه قدرت مطلق و نه تصمیم قاطع، این چیزی است که در شرف وقوع است. بدین ترتیب با انسانی روبه‌رو هستیم که دیگر در درون مرزهای ملی با ایدئولوژی و حاکمیت ملی که در انحصار تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران نیست، مواجه شده است. دیگران مشارکت می‌کنند، ولی نوع مشارکت آن‌ها قهری است؛ یعنی با دولت حاکم گفتگو ندارند که در کجا دخالت کنند و در کجاها دخالت نکنند. بنابراین راه برای نفوذ ابزارهای فرهنگی باز است و صدای آن‌ها قبل از معلمانی که دولت استخدام کرده است به گوش کودک و انسان امروز می‌رسد. منظورم از کودک و انسان، تمامی سطوحی است که در تربیت مطرح است. به عبارتی، انسان‌ها در هر سطحی، وجهی از کودکی در وجودشان هست، ناخودآگاه کودکی همواره فعال است. هر چند که معلمان در مدرسه از نظام تربیتی خاصی سخن برانند، این نظام تربیتی خاص در خانه و پشت صفحات رایانه، تلویزیون، ماهواره، سینما، انواع مد لباس، سلیقه‌های نوشیدنی و خوردنی بی‌اعتنا می‌شود و آنچه اهمیت دارد، این است که آن

ابزارها جلوتر هستند. زیرا آن‌ها با نیازهای واقعی روزمره درگیرترند. حال اگر معلمی بخواهد که کودکی را قانع کند، دقیقاً با این گونه مسایل مواجه خواهد شد.

در شرایط جهانی شده، نظام تربیتی از انحصار دولت خارج شده است؛ به‌گونه‌ای که مدرسه یک چیز می‌گوید و بیرون چیز دیگری می‌خواهد. نام این وضعیت «سرگشتگی تربیتی» است. یعنی در اثر رایانه، فضایی برای انسان امروزی هر چند مجازی خلق می‌شود و تأثیری قطعی از آن می‌پذیرد. اتفاق جالب اما خطرناک رخ می‌دهد، خطرناک از آن‌رو که کودک را به کج‌تابی رسانده و دچار مفهوم شیزوفرنی می‌سازد. به عبارتی، کودک با واقعیتی زندگی می‌کند که در مدرسه قادر به توضیح آن نیست. کودک با توضیحاتی آشنا می‌شود که نظام عملی زندگی آن را تأیید نمی‌کند. اتفاقی که هم‌اکنون در حال رخ دادن است. یادگیری در دورهٔ آموزش عمومی، در راستای تربیت است و در راستای ساختن انسانی است که بنا به تعریف باید ساخته شود. حال این تداخل نشانه‌های معرفتی یا تربیتی، انسانی را متصور می‌سازد که از هر جهت دیده شود، شکلش کج است؛ چون ذهنش کج شکل گرفته است. چرا این اتفاق می‌افتد؟ آموزه‌های کودک به محض خروج از مدرسه به دست فراموشی سپرده می‌شود و معلم نیز از طرف دیگر آن‌ها را به کناری می‌نهد، چرا که می‌خواهد زندگی کند، چرا که زندگی واجب‌تر و اولی‌تر از دانایی است. در این صورت، انحنای بزرگی روی می‌دهد که طی آن هیچ دانش‌آموزی به معلمش اعتماد نخواهد کرد و هیچ معلمی‌هم به گفته خود اعتماد نخواهد کرد. این بزرگترین معضل تربیتی ماست. امروز ما شاهد حضور فرهنگ جهانی هستیم که وجه عمده آن فرهنگ آمریکایی است و این نیز با ایدئولوژی قابل قیاس نیست. امروز با واقیت‌ها سروکار داریم. شکل جهانی شدهٔ تمدن وجهی از جهانی شدن با سلیقه غربی است. از ساندویچ

گرفته تا نوع لباس و نوع راه رفتن در خیابان و نوع موزیکی که از خودروها بلند است، همه وجه‌غربی شده و آمریکایی شده این فرهنگ هستند. حال با این همه تعارضات شکل گرفته، نباید کمی‌در سیستم تربیتی تأمل بکنیم؟ این سیستم دو کار باید انجام بدهد: نخست آن که، در جایی که ضرورت بر تغییر است، درس تغییر بدهد و آن جا که ضرورت مقاومت است، شفاف مقاومت کند. در این حالت قادر خواهد بود که پاسخ‌گویی مسایل تربیتی باشد. این نظام تربیتی بُعد برتری هم دارد؛ هر چند که غرب به دیگر جوامع انسانی جریان یافته است، اما این امکان وجود دارد که وجهی از نقاط خاصی از فرهنگ‌های قومی، جهانی بشود. به عبارتی، این امکان وجود دارد که هر زمان بتوان نقدی آگاهانه نسبت به تمدن غربی داشت، آن را جهانی بکنیم. این نکته در سورهٔ «عصر» نهفته است که خداوند می‌فرماید: «قسم به عصر که انسان در خطاست، مگر انسانی که مؤمنانه زندگی می‌کند.» بعد توضیح می‌دهد که چگونه مؤمنانه زندگی می‌کند. «عملواالصالحات» یعنی کار خوب انجام بدهد. کار خوب از هر کسی که باشد، خوب است. چه مسلمان، چه مسیحی و چه یهودی و حتی کافر مطلق. همدیگر را به حق توصیه می‌کنند، نه معلم احساس کند که حق مطلق است و نه دانش‌آموز. «تواصوا» از تفاعل است یعنی تعامل. به عبارتی معلم کاری نکند در مدرسه که امنیت دانش‌آموز در سایه اطاعت محض از او از بین برود؛ زیرا به محض خروج از مدرسه در جای دیگر به دنبال الگوست. چنانچه دانش‌آموز از ترس به حرف‌های معلم گوش دهد، در منزل، زمان استخدام و نزد پلیس هم همین عمل از او سر می‌زند، این عمل درست باز تولید عمومی «اتوریته» در جامعه است. در این حالت، آیا امکان وجهی از مقدمات آموزه‌های تربیتی ما وجود دارد که جهانی بشوند؟ به گونه‌ای که دانش‌آموز یا موضوع تحت تربیت ما بتواند آن‌ها را در سیستم یونیورسال تحلیل کند، نه از آن حیث که تمدن ماست، بلکه اذعان

کند این درست است و باید شکل بگیرد. در قرآن همدیگر را به صبر توصیه کرده و خطابش مؤمنان است. در نهایت این مسأله طرح می‌شود که چنانچه کسی در شرایط معمولی نتواند صبر کند، در شرایط خاص هم نخواهد توانست مؤمنانه صبر کند. آیا این‌ها راه‌حل‌های جهانی برای موضوع تربیت نیستند؟

نظم، اخلاق، آموزش و پرورش در عصر جهانی شدن

دکتر احمد نقیب‌زاده [1]

مقدمه

پرورش بر پایهٔ یک نظم اخلاقی، یکی از کار ویژه‌های اساسی آموزش و پرورش در عصر جدید است، که خود بر حسب هر جامعه‌ای، گستره‌ای مناسب با نیازهای سیاسی و اجتماعی آن جامعه پیدا می‌کند. پرورش در بسیاری از جوامع رو به رشد شامل فرآیندی از جامعه‌پذیری و انطباق فرد با هنجارها و معیارهای اخلاقی تا جامعه‌پذیری سیاسی و ملت‌سازی می‌شود. همچنین در طول دورهٔ تجدد، آموزش و پرورش یکی از مجاری گسترش اخلاق عمومی‌و یکی از ابزارهای مؤثر در راه ایجاد دولت ملی بوده است. در نتیجه، مدرسه بیش از هر چیز یک مکان سیاسی و آموزش یکی از ابزارهای ایدئولوژیک دولتی به شمار می‌رفت، که وظیفه سنگین تنفیذ اقتدار دولت در نسوج پیچیدهٔ جامعه مدنی را بر عهده داشت. اما در عصر جهانی شدن، این نهاد از انحصار دولت خارج شده و در خدمت جهانی شدن هنجارها و معیارهای پذیرفته شدهٔ جهانی قرار می‌گیرد. از آن جا که این هنجارها بر

۱- آقای احمد نقیب‌زاده، دکترای جامعه شناسی روابط بین‌الملل از دانشگاه نانتر فرانسه وحائز درجه استادی علوم سیاسی دانشگاه تهران هستند. متن حاضر در بردارنده مطالبی است که توسط سخنران در همایش ارایه گردید.

جاذبه‌های عمومی ـ که معمولاً ریشهٔ آن در غرایز و امیال فردی نهفته است ـ تکیه دارند، به شدت با معیارهای اخلاقی ملی و خاص‌گرایی در تعارض می‌باشند. در این معارضه، نظم خصوصی یا ملی و مذهبی به سرعت فرو ریخته و جای آن را هنجارهای فراگیر جهانی می‌گیرند، که به دو عنصر اساسی سرمایه و تبلیغات تکیه زده و به یک جریان غالب و روایت کلان تبدیل می‌شوند. درست است که جهانی شدن با دو جریان متضاد «عام‌گرایی و خاص‌گرایی»، «جهانی شدن و محلی‌گرایی» و خلاصه «کلان و خرد» همراه است، اما اگر نیک بنگریم، مشاهده می‌کنیم که موارد خاص به صحنه می‌آیند تا در جهانی شدن ذوب شوند. به عبارت دیگر، خاص‌گرایی، جریان گذاری است که در موقعیت فراهم آمده از حاشیه خارج و به صحنه وارد شده تا بر تنوع و تکثر بیفزاید و چنانچه عناصری برای جهانی شدن در جریان خاص وجود دارد، عرضه گردد و چنانچه ندارد، پس از یک جولان نمایشی برای همیشه از صحنه محو شود تا جای شبهه یا حسرتی باقی نگذارد.

صالح و طالح مطاع خویش نمودند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

وقتی که هر کسی می‌تواند یک سایت اینترنتی برای خود به وجود آورد، آیا هر سایتی مراجع کننده‌ای خواهد داشت یا نه؟ بسیاری از انسان‌ها، جریان‌ها و افکار، مانند صومعه‌های قرون وسطی، فقط به درد این می‌خورند که به یک بنای باستانی تبدیل شده و توجه رهگذران را از باب تماشا و ارضای حس کنجکاوی به خود جلب کنند. این نکته تلخ به حقانیت یا ناحقی آن‌ها مربوط نمی‌شود، بلکه به اسرار جهانی شدن ربط دارد.

۱ـ اسرار جهانی شدن:

جهانی شدن فرآیندی است که در آن نه تنها مرزهای جغرافیایی از میان رفته و حاکمیت‌های ملی در معرض نیروهای فراملی رنگ می‌بازند، بلکه حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی نیز در هم تداخل یافته و در یک

مجموعهٔ جهانی ادغام می‌شوند. در مورد شروع این روند، اختلاف نظرهایی وجود دارد؛ اما در موجودیت و ماهیت آن نمی‌توان تردید روا داشت. چرا که این پدیده دیگر به آینده تعلق ندارد، بلکه فعلیت یافته و ابعاد آن در همه جا قابل لمس است. به تبع، در شرایط جهانی همه نیروها، ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و باورها در ارتباط با یکدیگر قرار گرفته و از آن میان نظام‌ها و ارزش‌هایی پایدار می‌مانند که قابلیت جهانی شدن داشته و از پشتیبانی یک نیروی سیاسی یا اقتصادی جهانی نیز برخوردار باشند. به قول دکتر *مهدی مظفری*، اگر جهانی شدن را به عنوان یک واقعیت انکارناپذیر بپذیریم و قبول کنیم که در این دنیای جهانی شده ،تمدن‌های رقیب و متعارض می‌توانند همزیستی کنند، باید وجود، یا دست‌کم ظهور یک تمدن جهانی را بپذیریم. *جان بولی* و*جرج توماس*، پنج اصل را شاخص فرهنگ جهانی معرفی کنند که عبارتند از: «جهان‌شمولی، فردگرایی، یک اقتدار اراده گرا، یک طرح عقلانی و یک شهروند جهانی.»

اما عوامل اصلی این وضعیت عبارتند از: «سرمایه» و «فناوری». به همین دلیل نیز کسانی که به تاریخ جهانی شدن اشاره می‌کنند، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- گروهی که جهانی شدن را با تاریخ سرمایه داری قرین می‌دانند و در نتیجه شروع آن را به دورهٔ رنسانس باز می‌گردانند.

۲- کسانی هستند که ارتباطات گسترده را عامل اصلی جهانی شدن قلمداد می‌کنند و در نتیجه تاریخ جهانی شدن را به انقلاب صنعتی یا انقلاب دوم صنعتی در دههٔ ۱۹۲۰ و یا به شروع شتاب در فناوری ارتباطاتی و تظاهرات این ارتباطات برمی‌گردانند.

نظری که موافقان بیشتری را به دنبال خود می‌کشاند، این است که هر چند ریشه‌های جهانی شدن ممکن است از دورهٔ رنسانس شکل گرفته باشد، ولی خود این پدیده در دو دههٔ آخر قرن بیستم، یعنی از زمان ورود سرمایه داری به

دورهٔ «اولترا ـ لیبرالیسم» که فرو ریختن دیوار برلین و فروپاشی کمونیسم آن را به تمام جهان تسری داد، همراه با انفجار اطلاعات که از نظر فیلسوفانی چون هایک محور اصلی تحولات جدید به شمار می‌رود و گسترش بی‌سابقهٔ ارتباطات، تجسم عینی یافت. در این که سرمایه داری سهم به سزایی در جهانی شدن دارد و اساساً خود نیز بنا به ذات و طبیعت،عنصری جهانی و بی مرز است، شکی نیست .

اما باید به یاد داشت که سرمایه در پول خلاصه نمی‌شود، بلکه در حرکت جهانی خود، به صورت مجموعه‌ای عمل می‌کند که فرهنگ خاصی را نیز به دنبال خود یدک کشیده یا ایجاد می‌کند. زیرا تجارت کالاهای فرهنگی و ترویج نُرم‌ها و هنجارهایی که راه را بر سرمایه‌ها باز کند، جزیی از حرکت سرمایه به شمار می‌رود. در واقع، سرمایه داری حاکمیت جدیدی نیز به وجود می‌آورد. دو تن از نویسندگان آمریکایی،عصر جهانی شدن را «گذار از امپریالیسم به امپراتوری» توصیف می‌کنند و می‌گویند که در کنار بازار جهانی و گردش جهانی تولیدات، یک نظم جهانی و شکل جدیدی از حاکمیت و قدرت هم به وجود آمده است؛ قدرت حاکمی که بر جهان حکومت می‌کند و مبادلات جهانی را نظم می‌دهد. ما به این شکل جدید جهانی ازحاکمیت، امپراتوری می‌گوییم. امپراتوری ـ بر عکس امپریالیسم ـ فاقد مرکز سرزمینی قدرت بوده و بر مرزها و موانع ثابت تکیه نمی‌کند، بلکه دستگاهی است بدون مرکز و بدون سرزمین که به تدریج تمام فضای جهان را در درون مرزهای گشوده و در حال گسترش خود جای می‌دهد. امپراتوری، هویت‌ها و هستی‌های دوگانه و سلسله مراتب منعطف و مبادلات متکثری را از طریق شبکه‌های فرماندهی خود اداره می‌کند. رنگ‌های ملی متمایز در نقشهٔ امپریالیسم جهانی، در رنگین کمان جهانی امپراتوری ممزوج می‌گردند، اما به طور مسلم بسیاری از این رنگ‌ها در این رنگین‌کمان از بین می‌روند و

پاره‌ای دیگر پر رنگ تر می‌شوند. به عبارتی، تمام رنگ‌های موافق سرمایه‌داری و حاکمیت مربوط به آن و نظم بر آمده از آن، پررنگ تر می‌شوند. راز این فرآیند را *ژیل دولوز* و *گواتاری* آشکار می‌سازند؛ آن‌ها در کتاب «آنتی ادیپ» می‌گویند: «حرکت انسان تابع امیال اوست یا هوس منشاء تمام کنش‌های بشری است و سرمایه‌داری هم روی همین هوس‌ها برنامه‌ریزی می‌کند. همه خواهان یک لقمه لذیذ هستند، همهٔ نوجوانان می‌خواهند مورد پسند همسالان خود در جنس مخالف باشند. به همین دلیل دنیای *مک‌ها* همه چیز را از سر راه خود کنار می‌زند. مک دونالد جای رستوران‌های سنتی اروپا را می‌گیرد و جوانان به دنبال کفش‌های نایک به رویاپردازی مشغول می‌شوند؛ در حالی که همهٔ فرهنگ‌های ملی و همهٔ مذاهب در جهت خلاف امیال و هوس‌ها قرار دارند و اگر هزار نفر اسیر هوس باشند، شاید یک نفر به دنبال کمالات معنوی برود و این رمز پیروزی سرمایه‌داری و فرهنگ برخاسته از آن است. در این جاست که همهٔ نظم و هنجارهای اخلاقی فرو می‌ریزد و آموزش و پرورش‌های خاص‌گرایانه در معرض تهدید قرار می‌گیرد.»

۲- نظم و اخلاق در عصر جهانی:

غیرمعقول است که فکر کنیم همه چیز در استخر جهانی غوطه‌ور می‌شود، ولی اخلاق‌ها و فرهنگ‌ها و نظم برخاسته از آن‌ها دست نخورده باقی می‌ماند. به تبع، معیارهای جهانی جای معیارهای خاص و محلی را می‌گیرند و آموزش هم جهانی می‌شود. اما تبعیض در آموزش و سلسله مراتب آموزش هم جنبهٔ جهانی به خود می‌گیرد. از یک سو مدارس بین‌المللی و ویژه در اختیار نخبگان بین‌المللی و بدون مرزی قرار می‌گیرد که به زبان‌های زندهٔ دنیا آشنا هستند و به راحتی تغییر مکان می‌دهند و از سوی دیگر، مدارس متوسط و پایین از نظر کیفیت به کسانی تعلق می‌گیرد که از امکانات لازم و پول فراوان برخوردار

هستند. اما همین مراکز آموزشی نیز به دنبال کسب معیارهای جهانی هستند، تا تحصیل کردگان آن‌ها بتوانند در سلسله مراتب جهانی جایی برای خود باز کنند. در عین حال، بر تعداد روش‌ها، متدها وعرضه سلیقه‌های مختلف نیز افزوده می‌شود. چنان که این حالت دو پهلو، در عین قوم‌گرایی و محلی‌گرایی، در همهٔ ابعاد دو وجه مخالف عصر جهانی هستند. این فرآیند امکان یک نظم ملی را از بین می‌برد و اجازه نمی‌دهد که دولت‌های ملی بتوانند نظم و اخلاق واحدی را بر مدارس خود حاکم سازند. انبوه مدارس در سطوح مختلف کیفی و با روش‌های متنوع، باعث زوال چیزی می‌شوند که تا کنون مهمترین هدف آموزش و پرورش کشورهای مختلف جهان را تشکیل می‌داده است و آن عبارت است از: «هویت ملی.»

در بسیاری از کشورهای جهان، مدرسه فقط جای آموزش نیست؛ بلکه محل جامعه پذیری، آموزش زبان ملی، انتقال ارزش‌های اجتماعی به فرد و ادغام نوباوگان در نظام ارزشی و اخلاقی جامعه و خلاصه اولین عرصهٔ ملت‌سازی است. برای مثال، زبان فرانسه زمانی زبان ملی کشور فرانسه شد که مدارس در گوشه و کنار این کشور باز شدند و کودکان فرانسوی زبان ملی را جانشین زبان‌های محلی خود کردند و به یکدیگر پیوند خوردند. بنابراین، همان طور که یکی از جامعه شناسان می‌گوید: «مدرسه یک مکان کاملاً سیاسی است.» اما همان طور که حاکمیت ملی در برابر سیطرهٔ جهانی کم‌رنگ می‌شود، مدارس نیز حالت ملی خود را از دست داده و در معرض کشمکش‌های جهانی و فرهنگ غالبی قرار می‌گیرند که اجزای آن از همه جای عالم فراهم شده است. اتفاقاً هر چه بر خاص‌گرایی و تعلیمات ویژه تأکید شود، آسیب‌پذیری جامعه آموزشی در برابر چالش‌های جهانی بیشتر خواهد شد. در نظام‌هایی که می‌خواهند فرزندان خود را مطابق الگوهای ویژه فرهنگ خود تربیت کرده و آن‌ها را برطبق هنجارهای سنتی یا ایدئولوژیک پرورش دهند، در واقع واگرایی

دانش‌آموزان را افزایش داده و خود در برابر عصیان آن‌ها قرار خواهند گرفت. پس راه چاره چیست؟ و البته چاره‌ای جز روزآمد کردن متدهای آموزشی، قبول اصل آزادی ابناء بشر و باورمندی به خرد انسان که خود خوب و بد راتشخیص می‌دهد، وجود نخواهد داشت. همان طور که خداوند به پیامبر فرمود: «وظیفه تو فقط تذکر است و بس» و هرگز نگفت مردم را به زور به نماز و روزه وادار کن و هرگز نفرمود در کار مردم تجسس کن. بلکه امر کرد که تذکر بده و آن‌ها بر اساس سرشت خود راه درست را انتخاب خواهند کرد. یک نمونه از اقدامات اخیر آموزش و پرورش نشان می‌دهد که راه درست نتیجه خواهد داد وآن، انتخاب و آموزش معلمان قرآنی بود که تعلیمات ویژه‌ای دیده‌اند و این موجب جذب دانش‌آموزان شده است. این معلمان قرآن به جای آن که با تحکم با دانش‌آموزان برخورد کنند، با آن‌ها دوست می‌شوند. در مجموع باید گفت که ما به هر صورت به سوی یک چالش فراگیر می‌رویم و نظام آموزش و پرورش ما در برابر شیوه‌های بسیار پیشرفته و تجربه شده‌ای که کشورهای صنعتی طی دهه‌های گذشته به دست آورده‌اند، بسیار ناتوان می‌نمایاند. در این رهگذر، آنچه ما از دست می‌دهیم، همان ارزش‌ها و هنجارهاست و در نهایت ضربه‌هایی است که به هویت ملی ما وارد خواهد شد. راه چاره آن است که عناصری ازفرهنگمان که جنبهٔ جهان‌شمول دارند و از قابلیت حضور در عرصه جهانی شدن بهره می‌برند را گسترش دهیم. در غیر این صورت، در این تهاجم سیل‌آسا بسیاری از چیزها را از دست خواهیم داد.

جهانی شدن فرصت‌ها و تهدیدات فراروی نظام فرهنگی و آموزشی ایران

دکتر بهادر زارعی [1]

مقدمه

هر عصری از تاریخ بشر دارای ارزش‌های ویژه‌ای است که شاخص گرایش‌های خاص آن دوره می‌باشد و به نظر می‌رسد که جهانی شدن، ویژگی عصر ما باشد. جهانی شدن، ناظر بر حرکت در مسیر گسترش هر چه بیشتر ارتباطات انسانی در عرصهٔ جهانی است و عوامل این حرکت، دگرگونی‌های اقتصادی، سیاسی، تکنولوژیک، علمی، فرهنگی و... است که حیطهٔ عمل آن حوزه‌های مختلفی را در برمی‌گیرد. این پدیده چه به صورت یک فرآیند غیرقابل کنترل فرا مرزی که روابط اجتماعی را دگرگون کرده است و چه به شکل یک پروژه نسبتاً هدایت شده از سوی لایه‌های قدرتمندتر نظام بین‌الملل، تبعات یکسانی برای کشورها و به ویژه کشوری جهان سوم خواهد داشت. یکسان‌سازی فرهنگی باعث شکل‌گیری هویت‌ها و وفاداری‌های خاموش شده

۱- آقای بهادر زارعی دارای دکترای جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران و رییس آموزش عالی تربیت معلم شهید بهشتی هستند.

است و این واقعیات بیش از هر چیز بر نقش انسان‌ها ـ نسبت به ادوار گذشته ـ اثر گذاشته است.

هر چند که بیش از این می‌توانستیم دربارهٔ فرهنگ‌ها و هویت‌های متکثر موجود در چهارچوب دولت‌های ملی سخن بگوییم، اما امروزه مرزهای پیشین رو به نابودی هستند و فضای جدیدی در حال شکل‌گیری است که خود آگاهی‌های سیاسی نوینی در پی دارد. در این شرایط، فواصل زمانی و مکانی در حال کم شدن است و روابط اجتماعی از محیطی به محیط دیگر منتقل می‌شود. همچنین ما به دورانی قدم خواهیم گذاشت که اساساً هویت‌ها ثابت نخواهند بود و به طور دایم نسبت میان افراد و گروه‌های مرجع دست‌خوش دگرگونی است.

به این ترتیب، فناوری ارتباطات از طریق اندیشه‌های سیاسی و فرهنگی جهان پسا مدرن، ضمیر ناخودآگاه ما را تسخیر و تصرف نموده است و همواره مشغول دست‌کاری ذهن ما جهت حصول به سلایق و علایق خود می‌باشد.

هر چند که ایجاد زندگی متحدالشکل و همسان سازی‌های فرهنگی در سرتاسر جهان، حاصل این تلاش و توفیق آن بوده است؛ اما باید پذیرفت که جهانی شدن روند ناموزونی است و وجهٔ تخریبی بسیار بالایی هم دارد. به گونه‌ای که «گمنامی، تبدیل فرهنگ‌های شخصی به مخرج مشترک و همسان نمودن هویت‌ها، درماندگی رو به افزایش انسان‌ها در زمینه تشکیل گروه‌ها و محافل مشترک و نهادهای مدنی و همچنین افزایش شکاف میان فردیت افراد» از تولیدات آن است.

در دوران کنونی، فرهنگ به حوزه‌ای بسیار پیچیده و بحث‌آفرین تبدیل شده است؛ زیرا زمانی که فرهنگ‌های جهانی از طریق فناوری اطلاعات، که ابزار جهانی شدن است به درون فرهنگ‌های محلی رخنه می‌کنند، پیکربندی‌های جدیدی ظهور می‌یابد که هر دو قطب «جهانی» و «محلی» را در هم ترکیب

می‌کند و از آن میان نیروهای متضاد و استعمارگر، که هدف همگون‌سازی جهانی را دنبال می‌کنند، با اشکال و هویت‌های دو رگه و جدید محلی پدید می‌آید.

کوتاه سخن آن که امپریالیسم فرهنگی با تداخل منظم و تسلط فرهنگی برجهان سوم، عناصر خود را از طریق «عقلانی نمودن، زیبایی، عملی بودن و اتکا به قدرت» از سوی طبقهٔ حاکم غرب و به منظور نظام بخشی مجدد به ارزش‌ها، رفتارها، نهادها و هویت مردم استعمار شده جهت هم‌سویی با منافع طبقات استعمارگر، برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی و اجرا می‌نماید.

از سوی دیگر، چه به جهانی شدن به صورت یک پروسه و فرآیندی بنگریم که در بر گیرندهٔ مکانیسم تداوم و تغییر در حوزه‌های مختلف باشد و چه به صورت یک پروژه فرهنگی طراحی شده به منظور الینه سازی فرهنگ‌های ملل در حال توسعه، سؤالی مطرح می‌شود که آیا فرهنگ‌ها آن قدر بی‌اساس و بی‌بنیان هستند که با یک موج رسانه‌ای، تبلیغی و ارتباطی فرو ریزند و تسلیم شوند؟ و یا این که فرهنگ‌ها از طریق فرآیند آموزش و تربیتی که از این طریق شکل می‌گیرد، بسیار تنومند و تاریخی می‌باشند و تواناتر از آنند که فرهنگ غالبی بتواند آن‌ها را از بین ببرد!؟ به طور کلی مقولهٔ فرهنگ، از ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی و قواعد رفتاری و کرداری بسیار عمیقی تشکیل شده است که چگونگی تعادل رفتاری مردم با یکدیگر را تشکیل می‌دهند و فرآیند تغییرات در آن بسیار کند و بطئی خواهد بود. چرا که از طریق عناصر فرهنگ، مردم به صور فردی و جمعی و از طریق ارتباط با یکدیگر به زندگی خود معنا می‌بخشند و به مرور زمان بار عاطفی و ملیتی و ارزشی وزینی ایجاد می‌کنند که مایهٔ مباهات و غرور ملی آن‌ها خواهد بود. به گونه‌ای که عبور از آن و وا نهادن آن تقریباً از هر فرد و جمعی غیرممکن و غیرمعقول می‌نمایاند. از طرفی، در طول تاریخ نیز چنین اتفاقی روی نداده است که فرهنگی بتواند بر فرهنگ‌های دیگر غلبه کند و به امحاء آن

بیانجامد. بنابراین، منظومه‌های فرهنگی همانند سیستم‌های باز در اثر تعامل و مبادرت با محیط صیقل می‌یابند و هویت و حیات خود را حفظ می‌کنند. در این داد و ستد، نظام فرهنگی باید چیزی برای عرضه یا حرفی برای گفتن داشته باشد.

در همین راستا، فرهنگ ایرانی نه تنها در برابر فرهنگ‌های کار آمدتر هرگز از خود خشونت و مقاومت بی‌خردانه، تعصب‌آمیز رشک‌ورزانه و کینه‌توزانه نشان نداده است، بلکه بی‌درنگ کوشیده است که تبادل فرهنگی سازنده‌ای با آن فرهنگ‌ها برقرار نماید و از دست‌آوردهای سودمند و کارساز این فرهنگ‌ها بیشترین بهره‌برداری را برای فرهنگ خودی به ارمغان آورد.

از گذشته‌های دور تا شرایط جهانی شدهٔ کنونی، کالاهای فرهنگی عرضه شده عمدتاً از مقولات ارزشی و معنوی، هنری و ذهنی است، همچنین باید جاذب، عقلانی و به قول فارابی ساده ومتناسب با سرشت و فطرت آسان‌جوی انسان‌ها باشد. پس باید تلاش کرد تا بر ارزش‌های عام و عقلانی مانند حقوق بشر، صلح، ارزش‌های فطری و خداگونه انسان (مثل برابری، عدالت، معنویت، دین باوری)، شرایط زیست محیطی و انسانی تأکید بیشتری شود. چرا که ارزش‌های عام و مشترک بشری که منبعث از ماهیت و خصائل مشترک انسانی و از عوامل وحدت بخش و ارتقاءدهنده جامعه جهانی است ،خود خواسته، همکاری، مشارکت و رقابت ایجاد می‌نماید و این امر به هیچ وجه به منزله از دست دادن ارزش‌های بومی و ملی نیست.

در چنین شرایطی، اگر جامعه یا گروه‌هایی خاص‌نگر از جامعه نگران از دست دادن هویت فرهنگی خود باشند، ناگزیر از گزینش پدیده‌های جدید علمی قابل هضم در عرصهٔ ارزش و فرهنگ ملی خواهند بود. همچنین در صورت ناتوانی، باید از خیر دست‌آوردهای جدید و مفید علمی صرف‌نظر کرد و یا نهایتاً در انتخاب میان بد و بدتر، آن را بپذیرد که کمترین آسیب، تهدید و ضرر را به همراه دارد.

طبیعی است که نفی مطلق و همه جانبهٔ طیف وسیع پدیده‌ها و ابزارهای تأثیرگذار فرهنگی و تحریم عناصر فرهنگ‌زا و مشکل‌آفرین، اگر کاری غیرعقلانی نباشد، حداقل اقدامی موقتی، عبث و بی‌وجه خواهد بود. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در این‌جا جامعه مخیر بین دو شر است؛ یعنی باید یا ارزش‌های بیگانه را همراه با دست‌آوردهای عصر تجدد بپذیرد و در فرهنگ خود حل نماید و تلقی احتمالی آن را تحمل کند، یا از اساس آن را طرد نماید و اجازه ندهد فرهنگ ملی در مصاف با پدیده‌های محیط، خود را تقویت و پویا نماید و زمینه اضمحلال تدریجی خود را مهیا سازد.

در عصرهای مختلف، فرهنگ ایرانی نشان داده است که دارای نوعی ظرفیت و مقاومت هوشیارانه بوده و قدرت تحمل شایسته در مقابل نیروهای ستمگر وسرکوب‌گر را داشته است.

ظرفیت خلق ارزش‌های تازه در برابر نظام ارزشی حاکم، عنصر تعیین کننده‌ای در سرنوشت این ملت بوده است. سنت‌های شیعی برخاسته از اسلام نیز، محملی هوشمندانه از ظهور فرهنگ ایرانی در قالب‌های مذهبی بود. این سنت‌ها که به شیوه‌های بسیار سنجیده‌ای خلق و خوی ملی خاص ایرانیان را با اصول و رویه‌های اسلامی تلفیق می‌کرد، واجد آثار بسیار گسترده و عظیمی در تاریخ گذشته و معاصر ایران بوده و خواهد بود. انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی ایران، نمونه‌هایی از تحول در عرصهٔ سیاسی و فرهنگی است. از یاد نبریم که فرهنگ ایرانی در دوران دراز و چند هزار سالهٔ تحول خود، سخت‌ترین و کوبنده‌ترین و مرگ بارترین ضربه‌ها را به خود دیده است، به گونه‌ای که هر یک از آن‌ها برای درهم شکستن و فروریختن انسجام هر فرهنگی کفایت می‌کند. ولی هر بار، فرهنگ ایرانی زیر ضربه‌ها کمر راست کرده و تداوم و حیات فرهنگی‌اش را دوباره از سر گرفت و پس از چندی شکوفا شد. زیرا همیشه این ظرفیت و آمادگی را داشت که از فرهنگ‌های

پیچیده‌تر و برتر ازخود فرهنگ‌آموزی کند و به فرهنگ‌های ساده‌تر از خود شیوه‌های زندگی کردن در سطوح فرهنگی پیچیده‌تر و برتر را بیاموزد. به کارگیری یک تکنیک یا پدیدهٔ جدید، صرفاً به این علت که ورود یک سلسله پدیده‌های فرهنگی ملازم به همراه دارد، نمی‌تواند ناقض هویت و حاکمیت ملی تلقی شود. اما اگر همین پدیده نتواند در نوعی همگونی و همسازی با فرهنگ ملی قرار گیرد، جبراً سعی در حذف موانع بر سر راه خود خواهد کرد و به تدریج به‌جای همزیستی و تفاهم، جایگزین آن خواهد شد. یعنی اگر فرهنگ خودی به هر دلیل تحمل فرهنگ بیگانه را نداشته باشد، چون جامعه پدیده پیشینی‌تر آن (یعنی علم و فناوری) پذیرفته است، جبراً فرهنگ قالبی آن را نیز خواهد پذیرفت و مانع فرهنگ سنتی را کنار خواهد زد. جامعه ایرانی، جامعه‌ای جوان (۶۵٪ افراد جامعه زیر ۲۵ سال سن دارند) با طبعی خواهنده، جستجوگر و ساخت‌ناپذیر است و با ذهنیتی مترقیانه، در طول تاریخ و در بطن و متن حوادث و تحولات علمی‌و فکری جهان و در ارتباط متقابل با فرهنگ‌های دیگر و مستحیل ساختن عناصر کارآمد و مفید فرهنگ‌های برتر، در فرهنگ خود بالنده، ماندگار و مایه ور شده است. روحیه مدارا و رویکرد آشتی جویانه و مسالمت‌آمیز در برابر اقوام، فرهنگ‌ها و نظام‌های اعتقادی بیگانه و غیرخودی ـ حتی در دوره کنونی ـ در میان ایرانیان چشمگیر است.

هر چند زمینه‌های مادی، جغرافیایی و ارتباطی این روحیه، چند قرنی است که کم و بیش در تاریخ ایران از دست رفته است، اما دست پروردگان این فرهنگ هنوز هم ـ با وجود از دست رفتن زمینه‌های عینی ـ از جهت ساختار ذهنی، کم و بیش آشتی جو، بیگانه نواز و پذیرای فرهنگ‌ها و اقوام دیگر باقی مانده‌اند و به گونه‌ای طبیعی گرایش به دشمنی، دفع و طرد اقوام و فرهنگ‌های غیرخودی ندارند. در عین حال، رویکرد متضادی به طور هم زمان از این فرهنگ تشعشع می‌نموده است، مانند دشمن‌جویی، بیگانه‌گریزی و

پای‌بندی تعصب‌آمیز به قوم و فرهنگ خودی که از ویژگی‌های نمایان آن است. همان‌گونه که بیان شد، فرهنگ ایرانی حاوی عناصر ارزشی مطلوب و پویایی است که در مواجهه با پدیده فرهنگی ـ اجتماعی جهانی شدن، نه تنها مستحیل و مغلوب خواهد شد، بلکه با اخذ عناصری از آن و در جدال با آن، بر کارآمدی، پاسخ‌گویی و روزآمد شدن این فرهنگ خواهد افزود. شاهد این مدعا، تاریخ پرتحول و ویران‌گری‌های فرهنگی است که در این مدت بر تاریخ این سرزمین گذشته و به مدد قدرت جذب عناصر مفید و مؤثر، همچنان مستدام و مقاوم باقی مانده است. در شرایط کنونی نیز چنین خواهد بود؛ مشروط بر آن که اجازه اخذ مؤلفه‌های مطلوب فرهنگ‌های برتر در حوزهٔ علم و فناوری به آن داده شود. موضوعی که نباید نادیده انگاشت، این است که هویت و ماهیت فرهنگی اقوام ایرانی از بطن همین گفتگوی فرهنگی با اقوام دیگر جهان شکل گرفته است. همچنین، پیوسته از همین ارتباط متقابل، حیات فرهنگی ایران گسترده‌تر می‌شد و قوت و بالندگی و شکوفایی آن نیز فزونی می‌گرفت. در این داد و ستد فرهنگی، نه تنها فرهنگ ایرانی زیانی نمی‌دید، بلکه بیشترین سودها و بهره‌ها را از این رهگذر به دست می‌آورد. برخورد قهری و خشن با پدیده‌های نوین علمی و محصولات فناوری و طرد و حذف آن ـ به جای استفاده مطلوب و بهینه از آن ـ نه تنها مسأله نوظهوری همچون فناوری ارتباطات (اینترنت، ماهواره و...) و ارتباط به شاه‌راه اطلاعات جهانی را حل نخواهد کرد، بلکه حرص و ولع بیشتری در جامعه ایجاد خواهد نمود. در این خصوص، شاید موضوع جمع‌آوری آنتن‌های ماهواره‌ای در ایران و تغییر تکنولوژی وصول امواج و عدم توفیق دولت و افزایش رو به تزاید آن، قابل تفکر و تأمل باشد. البته ظهور پدیده‌های اجتماعی ـ فرهنگی، تکنولوژیک و ارتباطی که مولد مسایل نوینی در روابط متقابل اجتماعی ـ فرهنگی جوامع گوناگون هستند، قطعاً تهدیدات و چالش‌هایی برای فرهنگ‌ها و جوامع در حال

توسعه به ارمغان خواهد آورد. دریافت اطلاعات از آنتن‌های ماهواره‌ای یا شبکه‌های متعدد اینترنتی، زمینه بزرگترین انقلاب اطلاعاتی و شبکه ارتباطات متقابل را در تاریخ بشر به وجود آورده است. رسانه‌ها، به ویژه رسانه‌های شنیداری ـ دیداری در واقع در همهٔ فرهنگ‌ها مادهٔ اصلی فرآیندهای ارتباطات هستند. به گونه‌ای که ما در محیطی رسانه‌ای زندگی می‌کنیم و بیشتر محرک‌های نمادین زندگی ما از رسانه‌هاست؛ چون ذهنیت مردم نیز به طوری بنیادین از سوی رسانه‌ها شکل می‌گیرد و تلویزیون پیش‌تاز این رسانه‌هاست. در شرایط کنونی، نسل جوان و نوجوان ما با آموزش از راه دور مواجهه است و به صورتی خودآموز، یعنی بدون نظارت، هدایت و جهت‌دهی و سوگیری آموزش رسمی، آموزه‌های لازم را کسب می‌نماید. اینترنت و ماهواره، هر کدام یک آموزشگاه بزرگ بین‌المللی محسوب می‌شوند؛ به طوری که آموزش‌های یکسان و متحدالشکلی در سراسر جهان ارایه می‌دهند و ناخواسته و به آرامی سبب‌ساز ارزش‌ها، هنجارها و قواعد رفتاری و اخلاقی امپراتوری‌های فرهنگی درونی می‌گردند. بر این اساس، جوانان ما نیز جامعه‌پذیر می‌شوند و به مرور پرورش می‌یابند، اما پرورشی نه چندان مناسب و مطلوب جامعه ایرانی.

اگر پرورش را جریانی منظم و مستمر که هدف آن کمک به رشد جسمانی، شناختی، روانی، اخلاقی، اجتماعی و یا به طور کلی رشد شخصیت پرورش یابندگان در جهت کسب هنجارهای مورد پذیرش جامعه به حساب آوریم و این مقوله را فرآیندی بدانیم که از طریق آموزش حادث می‌گردد و همچنین، هدف آموزش، ایجاد یادگیری در یادگیرنده باشد، آیا جهانی شدن و آموزش‌های آن و پرورش متناسب با آن آموزش‌ها، آموزش‌های رسمی‌ما را دچار نوعی کج‌تابی و دوبینی نساخته است؟ دانش‌آموز ما در کلاس درس می‌آموزد که این گونه باشد و از طرفی در جامعه و پای رایانه شخصی خود و نیز تلویزیون متصل به ماهواره می‌آموزد که به شکل دیگری باشد؛ در این میان،

او متحیر بین دو سبک متضاد، به ناچار آن شیوه‌ای را برمی‌گزیند که نیازهای زندگی امروزی وی را برآورده می‌سازد. چرا که می‌خواهد زندگی کند و زندگی برای وی مقدم بر هر اصل و امری است.

اگر می‌خواهیم بدانیم که آموزش و پرورش ما به چه اندازه پویاست و آموزه‌های آن چقدر مؤثر می‌باشد، باید ببینیم که آموزش‌های ما چه اندازه در پرورش نسل جوان و نوجوان ما توفیق داشته است و به چه میزان بخش پرورش یافتهٔ ناخودآگاه ذهن ما و قواعد هنجاری و ارزشی ما بر شیوه‌ها و یکسان سازی‌های رفتاری جامعه تأثیرگذار بوده است. به عبارت دیگر، نسل جوان ما به چه میزانی بر اساس آموزش و تربیت مدرسه‌ای خود رفتار می‌نماید و بالعکس.

به نظر می‌رسد که آموزش‌های خشک و بی‌روح ما تأمین‌کنندهٔ خواست‌ها و مطالبات عدیدهٔ زندگی نسل جوان کشورمان نباشد. و او برآورده ساختن نیازهای خویش را در جای دیگری جستجو می‌نماید. بنابر آمار رسمی، هم‌اکنون پنج میلیون خانوار ایرانی، محصولات فرهنگی و آموزشی مورد نیاز زندگی خود را از طریق ارتباطات ماهواره به دست می‌آورند و حدود یک میلیون خانوار ایران به شاهراه اطلاعاتی و ارتباطی اینترنت متصلند و از آن بهره می‌برند. حال اگر تعداد هر خانوار در ایران را چهار نفر لحاظ نماییم، حدود ۲۴ میلیون نفر از جمعیت جوان و پویا و شهرنشین ما، بخش عمده‌ای از ارزش‌ها، هنجارها، قواعد اخلاقی، کرداری و رفتاری مورد نیاز خود را از این طریق تأمین می‌کنند. در صورتی که هیچ تناسب، تشابه و سنخیت فرهنگی، ارزشی و اخلاقی بین این دو وجود ندارد.

شاید ماهواره و اینترنت و به طور کلی رسانه‌ها، به دلیل این که تار و پود نمادین زندگی ما هستند، همچون تجارب واقعی که بر رویاهای واقعی ما تأثیر می‌گذارند، بر آگاهی و رفتار ما مؤثر باشند. چرا که مواد خامی را فراهم

می‌سازند که ذهن ما با استفاده از آن کار می‌کند. از طرفی، رسانه‌ها واقعاً در سطحی جهانی با یکدیگر مرتبط شده‌اند و برنامه‌ها و پیام‌ها در شبکه جهانی در گردش هستند. از سوی دیگر، نسل جوان و نوجوان ما نیز در دهکده‌ای جهانی زندگی نمی‌کند، بلکه در کلبه‌های فراخور حال هر منطقه زندگی می‌کند که در سطح جهانی تولید و در محدوده محلی توزیع می‌شود. هشدار *کاستلز*، از فراگیر شدن ارتباطات و انفجار اطلاعات از طریق ماهواره، اینترنت و... قابل تأمل است. وقتی این شبکه‌ها فراگیر شود و همهٔ انواع اطلاعات را در سر تا سر جهان انتقال دهد، معادل پرداخت یک تاوان گزاف است. به هر روی، جهانی شدن فرهنگ برای جامعه ما و هر جامعه دیگر، نه سراسر تهدید است و نه سراسر فرصت، بلکه معجونی از بیم و امید می‌باشد. اگر این فرآیند، به مرور و بی‌صدا به یک پروژه از بالا و عمودی تبدیل گردد، هراس‌آور و نومیدکننده خواهد بود و نقش مثبت و تعاملی، منطقی و مفید برای دیگر فرهنگ‌ها قائل نمی‌شود. چنان که حرمت هیچ حریمی را پاس نخواهد داشت و هر امر و دستوری را از درون فرو خواهد گذاشت. هم اکنون می‌بایست به فکر مدیریت مطلوب این پدیده بود تا از نیش گزندهٔ آن در امان باشیم و اگر این واقعه را همچون بسیاری از تولیدات و تحولات قرن اخیر به صورت یک پروسه ببینیم، می‌بایست که آموزش‌های رسمی ما، پرورش لازم و شخصیت‌پروری و فرهنگ‌پذیری مناسب در بین نسل جوان و نوجوان جامعه و همچنین ظرفیت‌سازی فکری، روحی، عقیدتی و هویتی لازم را بنماید تا فرزندان ایران اسلامی‌در مواجهه با این پدیدهٔ ژانوس‌گونه، از فرصت‌های علمی مطلوب آن بهره‌مند و مایه‌ور گردند و با آسیب‌شناسی شایسته و آگاه‌سازی‌های عقلانی و موثر از تهدیدات و مضرات آن به دور باشند. به امید آن روز.

جهانی شدن آثار و پی‌آمدها

دکتر محمود واثق [1]

مقدمه

جهانی شدن چیست؟

تاکنون پاسخ‌های مختلفی به این پرسش داده شده است و هر یک از صاحب‌نظران به فراخور دیدگاه‌های خود، تعابیر خاصی از این مفهوم ارائه نموده‌اند.

برخی بر آن هستند که جهانی شدن یک «فرآیند» طبیعی و قطعی در زمینهٔ روابط بین‌الملل است. به طوری که با پیشرفت و توسعهٔ فناوری ارتباطی، جریان ادغام و یک‌پارچگی در سیاست، فرهنگ و اقتصاد، مرزهای ملی و منطقه‌ای را در نور دیده است. از این‌رو، ابعاد زمانی و مکانی فضا و فاصله‌های جغرافیایی موجود میان مناطق مختلف عالم به حداقل ممکن میل می‌کند. در این حال، جریان مبادله و تعاملات سیاسی و اقتصادی میان نواحی مختلف، به پردازش چشم‌انداز جدیدی از روابط منجر می‌شود.

۱- آقای محمود واثق دارای دکترای جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران و مدرس آموزش عالی تربیت معلم شهید بهشتی می‌باشند.

گروهی دیگر معتقدند که باید پدیده جهانی شدن را در چارچوب ملاحظات کشورها و قدرت‌های مسلط جهانی، به منظور تحقق اهداف و انگیزه‌های سیاسی و امنیتی آنان جستجو کرد.

به هر روی، با صرف‌نظر کردن از آن چه که تا کنون مطرح شده است، به نظر می‌آید که امر جهانی شدن ـ چه به عنوان یک فرآیند و پروسه طبیعی در نظر گرفته شود و چه به صورت یک پروژه و دستورالعمل که از سوی قدرت‌های جهانی طراحی و هدایت شود ـ در صدر مسایل و موضوعاتی است که در همهٔ محافل و مجامع محلی و بین‌المللی و در نزد صاحب‌نظران مسایل سیاسی و روابط بین‌الملل و نیز سیاست‌مداران حرفه‌ای مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. در این میان، این واقعیت غیرقابل انکار حایز اهمیت و اعتبار است که جهانی شدن، پی‌آمدهای بی‌شماری را به همراه دارد و بدیهی است که هر گروه از کشورها و دولت‌ها به یک نسبت مشابه از این پی‌آمدها منتفع یا متضرر نخواهند شد. به همین سبب عکس‌العمل و واکنش ایشان در قبال پدیده یاد شده شکل متفاوتی خواهد داشت. استنباط ما از جهانی شدن به هر شکلی که باشد، وقوع و گسترش روزافزون آن امری غیرقابل اجتناب به نظر می‌رسد. از این‌رو درک و شناخت عمیق این موضوع و تبعات و ابعاد گوناگون آن برای کشورهای در حال توسعه و از جمله برای کشور ما، از اولویت و اهمیت حیاتی برخوردار است. بی‌تردید آن چه که در رأس اهداف و علایق یک ملت و نظام سیاسی قرار دارد، مقولهٔ حیات و منافع ملی است. بدیهی است حفظ حیات و منافع ملی نیز به نوبه خود در گرو وجود امنیت همه جانبهٔ داخلی و خارجی بوده و از این طریق ممکن و میسر می‌باشد.

نیازی به گفتن ندارد که در دنیای پرآشوب و انباشته از تزاحم کنونی، کشف و شناسایی ریشه‌ها و منابع تهدیدات مربوط به امنیت ملی، واجد بالاترین درجه از اهمیت و ضرورت می‌باشد. از آن جا که جمهوری اسلامی

ایران به عنوان نظامی نوپا که داعیهٔ ارایه «پارادایم» نوینی از نظام سیاسی و اجتماعی مبتنی بر تعالیم و آموزه‌های و حیاتی در جهان معاصر را دارد، در معرض بیشترین تهدیدات فرآیندهای محلی و بین‌المللی و به ویژه از ناحیهٔ پدیده جهان‌گرایی است. علاوه بر آن، ابهامات بی‌شمار موجود در مفهوم جهانی شدن، خود به خود خالق تهدیدات فراوانی است. لذا ناچار است تا با درک و شناخت صحیح از محتوا، هدف و مقصد پدیدهٔ فوق، واکنش و موضع مقتضی و مناسبی را در قبال آن اتخاذ نماید.

یقیناً جریان جهانی شدن سیاست، اقتصاد و فرهنگ، هم فرصت‌ها و امکانات و هم تهدیدات و نگرانی‌های فراوانی را پدید می‌آورد. از این‌رو درک صحیح از محتوا و جهت آن، می‌تواند برای کشور ما فضای خاصی را پدید آورد که در آن رهبران سیاسی کشور با بهره گرفتن از توانمندی‌ها، موقعیت‌ها و تجارب داخلی و خارجی، به منظور مصون ماندن از آثار و نتایج سوء این پدیده، سیاست و استراتژی مناسب و درخوری را طراحی نموده و به مورد اجرا گذارند، تا از این طریق ضمن بهره‌گیری از فرصت‌ها و امکانات به وجود آمده، میزان آسیب‌ها و لطمات حاصل از آن را به حداقل ممکن کاهش دهند. در این جا ذکر این توضیح را ضروری می‌دانیم که حجم مسایل و موضوعات مطرح شده در این گفتار، بسیار بیشتر از میزان فعلی آن بوده است؛ ولی به دلیل محدودیت‌هایی که مسئولان و دست‌اندرکاران تدوین کتاب همایش «جهانی شدن و چالش‌های فراروی نظام آموزش و پرورش ایران» در خصوص چاپ مقالات عرضه شده در سمینار مذکور داشته‌اند، نویسنده این مقاله ناگزیر بخش‌های مهمی از مقاله خود را حذف کرده و به مقدار فعلی اکتفا نموده است. به هر حال امیدواریم این نوشتار علی‌رغم کاستی‌های خود مورد توجه و استفاده علاقه‌مندان قرار گیرد.

ابعاد مختلف جهانی شدن

۱- بُعد کمّی جهانی شدن

از نظر کمی، می‌توان گفت که جهانی شدن یک روند مستمر و تاریخی است که بر زندگی انسان حاکم است. روزگاری بود که انسان‌ها تصور محدودی از قلمرو و گسترهٔ سیاره زمین داشتند و چنین می‌اندیشیدند که تمام پهنه دنیا محدود به قلمرو اوراسیاست. در نتیجه وقتی به سواحل و کرانه‌های آبی این توده خشکی می‌رسیدند، تصور می‌کردند که به انتهای عالم رسیده‌اند. بنابراین همهٔ دنیا قلمرو محدود جزیرهٔ بزرگ اوراسیا به شمار می‌رفت که از دو طرف به وسیلهٔ اقیانوس‌های وسیعی از آب احاطه شده بود. چنین برداشتی از محیط جغرافیایی، خود به خود بر نوع زندگی، معیشت و فعالیت انسان تأثیر ویژه‌ای می‌گذاشت که با تلقی بعدی وی از محدوده جهان متفاوت بود. موضوع مهم دیگری که در این چارچوب مطرح می‌شد، چگونگی اتصال بخش‌ها و نواحی این توده وسیع به یکدیگر بود. چرا که با برقرارساختن ارتباط میان بخش‌های گوناگون این قلمرو، امر ارتباطات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تسهیل می‌گشت.

روند رشد و توسعهٔ دایمی دانش و فناوری انسان در طی قرن‌ها، سرانجام باعث شد که با کمک ابزار و تکنولوژی، بخش‌های گوناگون اوراسیا به یکدیگر متصل گردد و از این هنگام یک تصویر کلی و جامع‌تری از جهان اوراسیایی و ابعاد آن به دست آمد. در سایهٔ توسعه روزافزون فناوری، راه‌ها، جاده‌ها و مسیرهای فراوانی به وجود آمد و امر ارتباطات تسهیل شد. بدیهی است که از طریق همین مسیرها و جاده‌های طولانی، مراکز سکونت، روستاها، شهرها و بخش‌های مختلف استقرار انسان‌ها به یکدیگر مربوط می‌گردید و پیوندهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برقرار می‌گشت. بدین ترتیب، کالاها، افکار و فرهنگ‌های مختلف به وسیلهٔ کاروان‌های بزرگ از یک نقطه به نقطه دیگر

حمل می‌شد و ایده‌ها و شیوه‌های زندگی و دانش و تجربیات میان گروه‌ها و دسته‌جات انسانی دست به دست می‌گشت. محیط یک‌پارچهٔ جغرافیایی و راه‌ها و مسیرهای ارتباطی باعث می‌شدند تا ایده‌هایی که در جنبه‌های گوناگون زندگی در هر یک از کانون‌های متفرق و پراکنده در سطح اوراسیا به وجود می‌آمد، به سرعت منتشر و منتقل شوند. در نتیجه، شبکه‌ای از ارتباطات انسانی و تعامل دوسویه میان نواحی مختلف جغرافیای به وجود می‌آمد. بدیهی است هر نوآوری و ابتکار به وجود آمده، نه تنها به سرعت به دیگر نقاط سرایت می‌کرد، بلکه پایه ابداعات بعدی به شمار می‌رفت. بدین ترتیب هر چه زمان می‌گذشت، حجم دانش و آگاهی انسان و به موازات آن فناوری، توسعه و گسترش بیشتری می‌یافت. هنگامی‌که «پول» اختراع شد، امر معاملات اقتصادی و تجاری ابعاد وسیعتری به خود گرفت. ایضاً با اختراع خط و کاغذ، این ارتباطات گسترش بیشتری یافت. با شکل‌گیری دولت‌ها و امپراتوری‌های بزرگ اوراسیایی، باز هم حجم ارتباطات و فشردگی تعاملات افزایش یافت و با اختراع باروت و قطب نما، فصل جدیدی در تاریخ بشری گشوده شد.

روند توسعهٔ ارتباطات در سایهٔ فناوری‌های جدید، هر روز ابعاد و فواصل مکانی و زمانی بیشتری از سیاره زمین را تحت تأثیر قرار می‌داد و به فشردگی و ادغام بخش‌های مختلف در یکدیگر می‌انجامید. خطوط تلگراف و تلفن و بعدها رادیو و تلویزیون و در عصر ما، فناوری شگرف دیجیتالی، که به خلق تکنولوژی کامپیوتری و شبکه اینترنت انجامیده است، پرتاب نخستین موشک‌های حامل سفاین فضایی و نیز پرتاب ماهواره‌های ارتباطی و اکتشافی و سایر پیشرفت‌های بی‌شمار به وجود آمده در این زمینه، هنگامی‌که با حجم محدود ارتباطات در گذشته مقایسه شوند، به خوبی روند توسعهٔ کمّی‌موضوعات محلی و منطقه‌ای را در مقیاس جهانی و سیاره‌ای به نمایش می‌گذارند. در حقیقت، جهانی شدن اشاره به یک روند تاریخی دارد که در

طول قرن‌ها فشردگی و کوتاه شدن ابعاد زمانی و مکانی فضا، از طریق فناوری ارتباطات به اوج خود رسیده است. امروزه هواپیماهای سریع‌السیر، خطوط تلفن، ماهواره‌های فضایی، اتومبیل، امواج صوتی و تصویری و سرانجام ذرات الکترونیکی، همان کاری را می‌کنند که پیش از این از طریق جاده‌های ناهموار زمینی و عرصه‌های پرخطر آبی به وسیلهٔ اسب و شتر و کشتی‌های بادبانی انجام می‌گرفت. بنابر این به نظر می‌رسد، آنچه که امروز روی داده و جریان دارد، یک جهش و توسعه بی‌مانندی است که در حجم و اندازه شبکهٔ اقتصادی و فرهنگی و سیاسی پدید آمده است.

۲- بُعد کیفی جهانی شدن

آنچه مسلّم است، تحولات تاریخی تنها ابعاد و جنبه‌های ظاهری زندگی انسان‌ها را دچار دگرگونی و تغییر نکرده است، بلکه علاوه بر آن و در مقیاس عمیق‌تر، وجوه عقلانی، ذهنی، عاطفی و شیوه نگرش انسان به موضوعات پیرامونش را دربرگرفته و متحول ساخته است. یقیناً آنچه که اندیشمندان و فلاسفه و ایضاً ادیان آسمانی از جهت شناخت جهان و پدیده‌های محیطی در اختیار او گذارده‌اند، باعث شده است که اندیشه انسان روز به روز مراحل تکامل و ارتقای بیشتری را طی کند.

مسلماً نوع شناختی که انسان امروز از جهان اطراف خود دارد، بسیار متفاوت‌تر از آنچه می‌باشد که در گذشته دارا بوده است. روزگاری دراز، کیهان شناختی «بطلمیوسی»، چگونگی نگرش ویژه‌ای را نسبت به جهان و موقعیت انسان در میان سایر مخلوقات عالم پدید آورده بود. اما هنگامی که مدل کیهان‌شناسی او متحول گردید، یک‌باره همهٔ تحولات پیشین را نیز واژگون ساخت. یا زمانی که نگرش اومانیستی و روابط مکانیکی موجود میان پدیده‌های آفرینش، جایگزین تفسیر آسمانی از جهان و انسان گردید، روشن بود که تمامی

ارکان منظومهٔ اخلاق، اعتقادات، نظام‌های سیاسی و اقتصادی پیشین دگرگون و متحول خواهد شد.[1]

یقیناً این همه ناشی از ذهن خلاق، و پویا و جستجوگر انسان است که زمینه را برای تغییر و پویایی مداوم در درک و استنباط آدمیان از مسایل و موضوعات دوروبرشان فراهم می‌سازد. اگر بپذیریم که غالب مفاهیم، واژه‌ها و رسومات رایج در میان انسان‌ها اموری قراردادی و اعتباریند، خواه ناخواه انتظار آن را خواهیم داشت که این امور دایماً در معرض تحول و دگرگونی قرار بگیرند. به ویژه هنگامی‌که مفاهیم با سایر فرهنگ‌ها وارد تعامل و تبادل گردند، مرتباً دچار تغییر و تأثر واقع می‌شوند. بسیاری از مفاهیمی‌که از ارزش‌های ثابت و مطلق برخوردار هستند، به مرور زمان رنگ متغیر و نسبی می‌یابند و مفهوم و موجودیت خود را از دست می‌دهند و مفاهیم جدیدی خلق شده و جایگزین آن‌ها می‌شوند. بدیهی است هنگامی‌که در سطح زمین ایستاده و به اطراف خود می‌نگریم، تصویری از محیط در ذهن ما نقش می‌بندد و هنگامی‌که از بلندای کوهی به پایین نگاه می‌کنیم، تصویر دیگری در ذهنمان شکل می‌گیرد که به طور کامل با تصویر نخست متفاوت است. اما چرا چنین تفاوت نگاهی پدید می‌آید؟ بی‌گمان یک عامل مؤثر در این امر، مربوط به عامل موقعیت است. چرا که چگونگی نگرش انسان به مسایل و موضوع‌های مختلف، تحت تأثیر موقعیتی است که در آن قرار گرفته و به اشیا و پدیده‌ها می‌نگرد. عامل مهم دیگر، با علایق، انگیزه‌ها و تمایلات انسانی نسبت به مسایل گوناگون مرتبط است و هم از این‌روست که افراد غالباً بنا به تمایل و جهت‌گیری‌های ذهنی خود، تلقی‌های خاصی از مسایل زندگی

۱- سیر تفکر جدید در جهان و ایران، معاونت پرورشی و نیروی انسانی ادارهٔ کل ضمن خدمت آموزش و پرورش، (۱۳۶۰)

دارند. بنابر این به خوبی می‌توان دریافت که عواملی همچون «موقعیت» که در بردارندهٔ جنبه‌هایی از زمان و مکان است و نیز تمایلات و انگیزه‌های درونی انسان‌ها، خود به خود زمینهٔ تغییر و دگرگونی مستمر را در حوزه‌های شناخت و معرفت، باورها، اخلاق و رفتار پدید می‌آورد و این ویژگی، ذاتی و بخش جداناپذیر طبیعت بشری است. به طور قطع آن چه که در دوران «رنسانس» رخ داد، از جمله مهمترین مبادی و مقاطع بروز تحول در ساختار فکری متداول زمان به شمار می‌رفت و پایه‌ای برای واژگونی ساختار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، تربیتی و تکنولوژیکی در دوره‌های بعدی به شمار می‌رود. هنگامی‌که شیوه‌های تحقیق و مطالعه از صورت قیاسی و فلسفی محض به قالب تجربی و پوزیتیویستی تغییر یافت، به یکباره تغییرات اساسی و بنیادین در مجموعه معارف بشری پدیدار شد و طی مدت اندکی، چهرهٔ جهان و زندگی را دگرگون ساخت. بدیهی بود هنگامی‌که انسان از دریچهٔ تنگ معرفت ناچیز خود به آسمان پرستاره، کوه‌های سر به فلک کشیده و دریاهای موج خیز و رودخانه‌های پرخروش می‌نگریست، طبیعت را صندوقچهٔ اسراری می‌شمرد که تصویر مبهم و رازآلودی را در برابر وی عرضه می‌داشت. اما وقتی با غلبه بر همان طبیعت، از فراز دانش و معرفت رفیع‌تری به مجموعهٔ خلقت می‌نگریست، دیگر طبیعت برای او رازی سربه‌مهر و پر ابهام نداشت. طبیعی است در آن هنگام، به گونه‌ای با مسایل و موضوعات پیرامون خود برخورد می‌کرد که به کلی با گذشته متفاوت بود. کشف راه‌های دریایی و سرزمین‌های جدید،انقلاب عظیم صنعتی، کشفیات و اختراعات انبوه علمی‌و تکنولوژیک، مهم‌ترین دست‌آورد پیشرفت‌های علمی‌بود که باعث شد انسان به تصویری جامع و واحد از گسترهٔ سیاره زمین دست یابد و متفاوت از نگاه پیشین، جهان را در قالب یک هویت واحد و قلمرو پیوسته و مرتبط در ذهن خود مجسم نماید. مسلّماً، این تحولات به خودی خود مسایل

جدیدی را پدید می‌آورد که در گذشته هرگز وجود نداشته‌اند. به طوری که مثلاً امروزه موضوع آلودگی محیط زیست و نابودی لایهٔ اُزن، به یک مقولهٔ جهانی بدل شده است و همهٔ انسان‌ها را به نوعی درگیر این موضوع ساخته است. در حالی که مسایل زندگی انسان در گذشته فاقد چنین بُرد و شعاع نفوذی بوده است. وقتی که تصویر واحدی از نقشهٔ جهان در ذهن آدمی‌ایجاد شد، به تبع آن نگاه او دیگر در حصار قلمروهای کوچک و جزئی محدود و متوقف نخواهد ماند. کافی است نگاه کوتاهی به نقشهٔ عالم بیفکنیم؛ راستی چه می‌بینیم، چه تصوری از جهان در ذهن ما شکل می‌گیرد؟ هر تصویری که از جهان داشته باشیم، یک امر مسلّم و قطعی است و آن این که ما جهان را یک واحد یک‌پارچه و متصل به هم می‌یابیم. این چنین دریافتی نشان روشنی از این حقیقت است که معرفت و شناخت ما از دنیا، بُرد و شعاعی جهانی و سیاره‌ای یافته است. امروزه در غالب ممالک دنیا، مردم کُت و شلوار می‌پوشند، بر روی کاغذ می‌نویسند، روی صندلی می‌نشینند، بر اتومبیل و هواپیما و قطار سوار می‌شوند؛ از تلفن و رادیو و تلویزیون و روزنامه استفاده می‌کنند، شیوه‌های آموزشی و محتوای درس‌ها و کتاب‌ها در مدارس و دانشگاه‌ها و غیره، کمابیش مشابه و یکسان شده است، ابزار و روش‌های مورد استفاده در پزشکی و درمان بیماری‌ها یک شکل شده است، شکل مساکن، خیابان‌ها، شهرها و نظام‌های اداری، بوروکراسی‌های سازمانی و حتی شکل و ساختار غالب حکومت‌ها در جهان، قالب و مدل مشترک و یکسانی یافته است. به نظر می‌رسد بخش عمده‌ای از الگوهای رفتاری و فرهنگی و علمی و تکنولوژیکی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و غیره در همه جهان، از اعماق قاره آفریقا گرفته تا دورترین نقاط آمریکای لاتین، چشم‌انداز نسبتاً یکسان و واحدی را عرضه می‌نمایند.

همهٔ این‌ها مرهون آن واقعیتی است که می‌توان از آن به نام جامعهٔ جهانی یاد کرد. بنابر این هم از آن جهت که در سایهٔ ابزار و فناوری ارتباطات، تمام نقاط زمین زیر پوشش امواج رادیو و تلویزیون و ماهواره‌ها قرار گرفته و از طریق شبکه‌های گسترده تلفن، کامپیوتر و اینترنت به یکدیگر وصل شده‌اند و در زمانی که انفجار اطلاعات و نقل و انتقال اخبار،آراء و عقاید و فرهنگ‌ها در کوتاه‌ترین زمان ممکن بیشترین فواصل جغرافیایی را در نور دیده و به همه زوایای سیاره زمین می‌رسد و هم از این جهت که طبیعت بشری خود به خود واجد ویژگی‌های گرایش به وحدت‌انگاری و کلان‌نگری نسبت به موضوعات زندگی خود و همنوعانش می‌باشد، زمینه را برای پیدایش ایده جهان‌گرایی در روزگار ما فراهم می‌آورد. پرواضح است که امروزه آن چنان تمام انسان‌ها و جوامع بشری به یکدیگر مرتبط و وابسته گشته‌اند که اگر کوچکترین حادثه‌ای در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و زیست محیطی در هر گوشه از عالم روی دهد، به سرعت به سایر نقاط جهان سرایت کرده و همه را متأثر می‌سازد. وابستگی متقابل انسان‌ها به یکدیگر در درون یک سیاره ویژه، هویتی سیستماتیک و موجودیتی ارگانیک را خلق نموده است که هیچ جزء و بخشی فارغ از رفتار و عملکرد سایر بخش‌ها قرار نمی‌گیرد. امروزه سیاره زمین خانه مشترک همه انسان‌هایی است که بر روی آن زیست می‌کنند و سرنوشت همه آنان به یکدیگر پیوند خورده است. اکنون دیگر سخن گفتن از جوامع مستقل و متمایز قومی‌و ملی کمتر مفهوم واقع‌بینانه‌ای را به همراه دارد و عملاً یک جامعهٔ انسانی و فرهنگ بشری در حال ظهور و شکل‌گیری است. این جامعه به همراه خود جنبه‌های گوناگونی از مقولات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، زیست محیطی و امنیتی را پدیدار می‌سازد که در برگیرنده تمام بشریت و به عنوان یک خانواده بزرگ و گستردهٔ جهانی است که طبعاً عملکردی فراتر از چارچوب‌های قومی، ملی، جغرافیایی، محلی و منطقه‌ای را به نمایش می‌گذارد.

۳- بُعد فرهنگی جهانی شدن

آنچه که در قلب اعتقاد به جهانی شدن فرهنگ قراردارد، تأکید بر یک رویکرد پلورالیستی به مقوله‌های فرهنگی و ایدئولوژیک است. از این‌رو، شدیداً با تفاسیر و برداشت‌های مطلق‌انگارانه و ثابت و غیرمتغیر از باورها، اعتقادات و ارزش‌های اخلاقی و رفتاری مقابله می‌کند. این رویکرد همچنان که با طرح نظریه انتقادی، مفاهیم ثابت و جهان‌شمول معرفتی در حوزه‌های فلسفه و علوم را به چالش می‌کشاند و رهیافت هرمنوتیک از مقولات را جایگزین شیوه‌های پوزیتیویستی سنتی می‌نماید، در حوزهٔ روابط اجتماعی، بر یک تلورانس اخلاقی و فرهنگی تأکید می‌ورزد. به عبارت ساده‌تر، رهیافت جدید، نسبیت‌گرایی را در مقابل مطلق‌گرایی قرار می‌دهد تا از این طریق تفاوت‌ها، تضادها و تمایزات فرهنگی و ایدئولوژیک را به حداقل ممکن کاهش داده و یک وحدت ذهنی و عینی را میان افراد و گروه‌ها ممکن سازد. بدیهی است، همچنان که میان بخش‌ها و نواحی جغرافیایی، تفاوت‌ها و تمایزات اقلیمی‌و توپوگرافی بی‌شماری به چشم می‌خورد، با دخالت دادن عوامل انسانی در محیط طبیعی، اشکال متنوع و متکثری از نواحی جغرافیایی و فرهنگی خلق می‌شود که میزان و شدت این تفاوت‌ها و تمایزات را دو چندان می‌سازد. یک رهیافت رایج برای تحت پوشش در آوردن چندگانگی ناحیه‌ای در قالب یک هویت واحد، از طریق تحمیل هژمونی قدرت یک یا چند ناحیه کانونی بر سایر نواحی است، که از آن به ژئوپلتیک سنتی ونیز ساختارگرایی یاد می‌شود. اما راه حل دیگر، مبتنی بر این اعتقاد است که نه از طریق روش‌های تحمیلی و الزام‌آور، بلکه با توسّل به یک شیوهٔ ارادی و آگاهانه و از طریق تعامل، مشارکت و وابستگی متقابل و تحت قاعده مورد توافق و برگرفته از نیازهای متقابل، می‌توان ضمن اتکاء به هویت مستقل هر یک از نواحی، شبکه‌های مرتبط و یک‌پارچه را پدید آورد. اما این مهم هنگامی محقق و ممکن خواهد بود که یک ناحیه‌گرایی، اولاً بر مفاهیم

و ارزش‌های ثابت و مطلق‌گرایانه متکی نباشد، ثانیاً به برقراری پیوند و هم‌گرایی با دیگر نواحی بپردازد. البته این ممکن نیست مگر آن که ارزش‌ها و مفاهیم ناحیه‌ای از قابلیت انعطاف و پویایی لازم برخوردار باشند. یقیناً ارزش‌ها و مفاهیم مطلق و ثابت مکانی و ناحیه‌ای، مانند: ایدئولوژی، دولت، ملت، مرزها و باورهای فرهنگی محلی، موانع بی‌شماری را پدیدار می‌سازند که از همگونی و انسجام فضایی و محیطی ممانعت به عمل می‌آورند. هنگامی‌که برداشت‌های ثابت و جهان‌شمولی از مفهوم واقعیت رواج دارد؛ مسلّماً ناحیه‌گرایی مبالغه‌آمیز از وحدت و همگونی ممانعت به عمل خواهد آورد.

بنابراین، یک استنباط ایده‌آل از وحدت و جهان‌گرایی، تنها در سایهٔ تعامل ناشی از نسبیت‌گرایی فکری و فرهنگی و ناحیه‌ای ممکن و عملی است. به طریق اولی، وابستگی‌های متقابل انسان‌ها به یکدیگر و تأمین نیازهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی از طریق مشارکت و همکاری، امری غیرقابل اجتناب به شمار می‌رود. بنابر این هیچ گریزی از وحدت و همگرایی وجود ندارد. اما این وحدت و همگرایی، نه بر اساس جبر و تحمیل و متّکی بر غلبه و استیلا و نه بر اساس هویت زدایی ناشی از ساختارگرایی اغراق‌آمیز، بلکه از طریق یک احساس نیاز طبیعی و کاملاً آزاد و ارادی قابل حصول است.

آن چه که رهیافت نظریه انتقادی و ایضاً ژئوپلتیک انتقادی در صدد تحقق آن است، خلق چشم‌انداز منسجم و یک‌پارچه‌ای از خُرده نواحی در قالب یک ناحیه بزرگتر به وسعت سیاره زمین است که در چارچوب یک جامعه مدنی جهانی متبلور می‌شود. طبعاً هر ناحیه جغرافیایی با ویژگی‌های خاص خود، سهمی در شبکهٔ مدیریت جهانی خواهد داشت و در سناریوی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیت جهانی به ایفای نقشی برابر با سایر نواحی می‌پردازد. چنان که دیگر از سلسله مراتب و هژمونی ناحیه‌ای گفتگو نمی‌شود، بلکه از مشارکت، وابستگی متقابل و نقش‌آفرینی همگانی صحبت می‌شود.

همچنین مفاهیم مبالغه‌آمیز و مطلقی همچون مرزهای ملی، دولت، ملت، میهن، سرزمین، قلمرو و حاکمیت و نظایر آن، به خاطر موانعی که در مسیر چنین چشم‌اندازی پدید می‌آورند، الزاماً باید وجهی متغییر، منعطف و نسبی بیابند تا هر چه سریعتر، عمیقتر و گسترده‌تر زمینهٔ شکل‌گیری وحدت عمومی‌و جهانی میسر گردد. بنابراین، نتایج حتمی چنین تفکری، فروریختن مرزها و به حاشیه رانده شدن دولت‌ها و چارچوب‌های محلی خواهد بود. علاوه بر آن، با تحول در ساختار ایدئولوژیکی، مبانی حقوقی، اخلاقی، رفتاری، سیاسی و اقتصادی از اساس دگرگون خواهد شد. تاکنون روال بر آن بوده است که افراد در تفسیر و استنباط مقولات مختلف، از دریچهٔ باورها، اعتقادات و رفتارهای مبتنی بر هویت جغرافیایی، سرزمینی و قومی‌و ملی به توجیه رفتارهای خود بپردازند و از این طریق، هویت ملی خود را به نمایش گذارند. روشن است که در چنین شرایطی، تحقق یک ایدهٔ جهانی ناممکن به نظر می‌رسد. اما هنگامی‌که ارزش‌ها و مفاهیم نوینی از مسایل گوناگون، بتوانند الگوهای مشترک و مورد وفاقی را در نزد همه مردم جهان به وجود آورند، خود به خود واژه‌ها، الگوها، معیارها و نیازها به سوی همگرایی متمایل خواهند شد. در نتیجه، فکر کردن به جامعه جهانی واقعیت عملی و عینی به خود خواهد گرفت. همان طور که بیان شد، همهٔ انسان‌ها علی‌رغم تفاوت‌ها و تمایزات ظاهری موجود، از ویژگی‌های عام و مشترکی نیز برخوردارند و طبیعت زندگی انسان‌ها به گونه‌ای است که از جنبه‌های گوناگون به یکدیگر نیازمند و وابسته‌اند. همین نیازهای متقابل، همگرایی و وحدت را امری الزام‌آور ساخته است. توسعهٔ فناوری ارتباطات آن چنان ابعاد و فواصل زمانی و مکانی را در نوردیده است و گسترش تعاملات فرهنگی و معرفتی به قدری به کوتاه شدن فواصل فرهنگی و ذهنی افراد بشر منتهی شده است که امروزه، الگوهای فکری، اخلاقی و رفتاری ملت‌ها به شدت به یکدیگر نزدیک و مشابه گشته است. در جهان امروز، کمتر محلی را

می‌توان یافت که با ابزارهایی همچون: رادیو و تلویزیون و تلفن و اتومبیل و هواپیما و ترن بیگانه باشند و در روش‌های تولید، توزیع و مصرف، الگوهای کمابیش یکسانی را به کار نگیرند. یقیناً روش‌هایی که در جوامع مختلف، در زمینه‌های امور آموزشی، پزشکی، ارتباطات، امور اداری، نحوهٔ پوشاک و تغذیه و مسکن و همچنین نظام‌های نظامات سیاسی و اقتصادی، حقوقی، اخلاقی و فرهنگی به کار گرفته می‌شود، اگر نگوئیم به طور کامل مشابه و یکسانند؛ اما کمابیش یکسان و مشابه مورد استفاده قرار می‌گیرند. این تشابه و همگونی نسبی به نوبه خود الگوهای سیاسی، اقتصادی، حقوقی و علمی و فلسفی بالنّسبه یکسان و شایعی را پدید می‌آورد و زمینه را برای خلق یک فرهنگ جهانی مشترک مهیّا می‌سازد که گویای یک هویت فرهنگ بشری است.[۱] ناگفته نماند که این تلّقی از وحدت و همگونی فزایندهٔ فرهنگی، مانع از آن می‌شود که برخی از کشورهای بزرگ اروپایی و آمریکایی ـ به رغم تبلیغات گسترده‌ای که پیرامون آزادی، حقوق بشر، پلورالیسم فرهنگی، دموکراسی، تعامل و همکاری و از این قبیل مطرح می‌سازند ـ به خاطر تسلّط و مالکیت خود بر بخش اعظم امکانات و ابزارهای تکنولوژیک ارتباطی اعم از: «خبرگزاری‌های بزرگ، شبکه‌های وسیع و گسترده رادیو و تلویزیون و رسانه‌های مکتوب، ماهواره‌ها، شبکه‌های رایانه‌ای و اینترنت و نظایر آن»، همچنان از ارزش‌های مطلق‌انگارانه لیبرالیستی دفاع نکنند و تلاش ننمایند تا برداشت‌های ثابت و جهان‌شمولی از مفاهیمی همچون: «دمکراسی، آزادی و حقوق بشر» را بر تمام مردم جهان تحمیل نمایند. حجم و میزان فعالیت‌های فرهنگی، چه در زمینهٔ چاپ و نشر کتاب، نشریات و مطبوعات و چه در زمینهٔ تولید برنامه‌های صوتی و تصویری

۱- قریشی، فردین، مقالهٔ (جهانی شدن، تحریر و ارزیابی تفاسیرمختلف)، مجلهٔ سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۲۵، تابستان (۱۳۷۹)

و فعالیت‌های هنری، مانند: ساخت و تولید انبوه فیلم‌های انیمیشن برای کودکان، بخشی از ابزارهای رسانه‌ای استراتژی تبلیغات آنان را تشکیل می‌دهد. به گونه‌ای که از طریق فروش و نمایش تولیدات فرهنگی و هنری خود در کشورهای پیرامونی و توسعه‌نیافته، الگوهای اخلاقی و رفتاری مردم این سرزمین‌ها را مطابق با باورها و اهداف خود شکل می‌دهند. این گروه از کشورها با توسّل به واژه‌هایی همچون: پلورالیسم و تلورانس، عملاً مشغول در هم شکستن هارتلند ذهنی و فرهنگی ملت‌های عقب‌مانده بوده و از طریق امواج صوتی و تصویری عرصهٔ فضای کشورهای پیرامونی را جولانگاه تاخت و تاز خود قرار داده‌اند.[۱] اما در برابر این واقعیت مسلّم چه می‌توان کرد؟ کاری را که کشورهای بزرگ در گذشته از طریق تهاجم نظامی‌و سیاسی و با تحمّل هزینه‌های سنگین انجام می‌دادند، امروزه از طریق سربازان الکترونیکی و امواج تصویری، با کمترین هزینه و به طور کاملاً نامرئی و غیرمشهود به مورد اجرا می‌گذارند. وقتی فضای یک کشور به وسیله یک هواپیمای ناشناس مورد تجاوز قرار بگیرد، یقیناً نیروهای نظامی‌داخلی بسیج شده و به مقابله برمی‌خیزند. امّا هنگامی که امواج نامرئی و چشم‌های گشودهٔ ماهواره‌های فضایی، دایماً نقطه به نقطهٔ قلمرو یک کشور را زیر نظر دارند، چگونه می‌توان به مقابله شتافت؟

نتیجه‌گیری

امروزه کشورهای قدرتمند غربی و سرمایه‌داری با تسلّط مطلق بر فضا و مستقر ساختن انواع ماهواره‌های جاسوسی، مخابراتی و مطالعاتی، بر تمام سیارهٔ زمین سَرک می‌کشند و هیچ نقطه‌ای در عالم از زیر نگاه تیزبین آنان در امان نمانده است. پیشرفت‌های خارق‌العاده در زمینهٔ هوا ـ فضا، از دست‌یابی این

۱- سجادپور، سیدمحمدکاظم، مقالهٔ (جهانی شدن و امنیّت خارجی جمهوری اسلامی ایران، مجله سیاست خارجی سال چهاردهم، شماره ۲، تابستان (۱۳۷۹)

کشورها بر موقعیت‌های مختلفی از فضای بین سیاره‌ای حکایت می‌کند و از سطوح متعددی از مدارهای فضایی L3, L2, L1 و... بحث به میان می‌آید.[1] در این زمانه، در کدام کشور آسیایی، آفریقایی، آمریکای لاتین و حتی اروپا می‌توان تولیدات گوناگون فرهنگی و هنری آمریکایی را نیافت.

حجم تولیدات فرهنگی و تبلیغاتی این کشور آن‌چنان گسترده است، که هم اکنون فضا و محیط فرهنگی همهٔ کشورهای دنیا به شکلی به میدان مانور فرهنگ آمریکایی تبدیل شده است. مدل‌های گوناگون لباس، غذا، آرایش، اوقات فراغت و رفتار آمریکایی به سرعت همه جاگیر شده است و حتی در کشورهایی که روزگاری به فرهنگ و تمدن و ایدئولوژی پرافتخار خود می‌بالیدند، فضای فرهنگی جامعه تا حدود فراوانی زیر سلطه الگوهای آمریکایی قرار گرفته است. به گونه‌ای که این فرهنگ در حال ساماندهی اخلاقی، رفتاری و ذهنی مردم، به ویژه نسل‌های جوان و نوجوان سایر کشورها در جهت گرایش به آن فرهنگ است. در حالی که تولید و فروش فیلم‌های آمریکایی و اروپایی که از طریق آن‌ها برتری و کارآمدی فرهنگ لیبرالیستی کاملاً تلقین و تبلیغ می‌شود، بخش عظیمی‌از بازار فعالیت‌های هنری را در اختیار دارد و شرکت‌های فیلم‌سازی این کشورها در رأس تولیدکنندگان و فروشندگان کالاهای فرهنگی در تمام دنیا قرار دارند. در حالی که مجموع کشورهای پیرامون، بخش ناچیزی از فعالیت‌ها و تولیدات فرهنگی در همهٔ زمینه‌ها را به خود اختصاص داده‌اند، آیا می‌توان از پلورالیسم فرهنگی و روابط متقابل فرهنگ‌ها، ایدئولوژی‌ها و نظایر آن سخن گفت؟ آیا به نظر نمی‌رسد که پلورالیسم و تلورانس، پیش از آن که به عنوان یک رهیافت فکری و علمی‌به حساب آیند، یک ابزار فریب و سلاح سیاسی هستند، که با توسعه احزاب و

---

1 - Dolman, Everett C, Geostrategy in the Space Age, An Astropolitical Analysis The Jurnal of Strategic Studies, Vol 22 numbers 2/3, June / September 1999.

گروه‌های نئونازی در ممالک غربی و تحقیر آداب و رسوم و فرهنگ بومی سایر ملت‌های جهان کاملاً منافات داشته و ناسازگار باشند؟ بنابراین، علی‌رغم تبلیغات وسیع انجام گرفته در خصوص جهان‌گرایی فرهنگی و پیدایش فرهنگ جهانی و جامعه مدنی ناشی از رهیافت‌های پلورالیستی و تلورانس فرهنگی و ایدئولوژیک، چنین به نظر نمی‌رسد که واقعیت بیرونی چندان تشابهی با این پندارها داشته باشد و عملاً آن چه که جریان دارد، به جهانی شدن و گسترش باورهای لیبرالیستی و دنیای کاپیتالیسم غربی منجر شده است.

رابطه دولت و نظام آموزش و پرورش در فضای جهانی شدن

دکتر سیدحسن الحسینی[1]

مقدمه

جهانی شدن به عنوان پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر، فرایندی است که به‌طور مستمر عهده‌دار ساختن دنیایی جدید است. روند رو به گسترش مدنیت و قدرت علم و تکنولوژی نقش اول را در جهانی شدن دارند. خاستگاه جهانی شدن غرب نیست هرچند برای آنها مطلوبیت دارد و در راستای منافع آنهاست. آنچه قابل پیش‌بینی می‌باشد آنست که ماهیت دولت و آموزش‌وپرورش دگرگون می‌شود، برای درک هرچه بهتر رابطه این دو موضوع با یکدیگر بررسی یا تصویر ویژگی‌های اساسی جامعه‌ای که به‌طور نسبی جهانی شده ضروری است. این ویژگی‌ها را تحت دو عنوان «فرصت‌ها و امکانات فراهم آمده از جهانی شدن» و نیز «تهدیدها و چالشهای» مربوط مورد بررسی کوتاه قرار می‌دهیم، سپس نسبت به استخراج نتایج راهبردی در هر زمینه می‌پردازیم تا از این طریق تا حدودی مسئولیت‌های دولت در زمینه آموزش‌وپرورش و سازمان و مدیریت مدرسه معین شود.

۱- مدرس مرکز مدیریت دولتی

الف ـ فرصت‌ها و امکانات، تهدیدات و چالش‌های جهانی شدن

سود جهانی شدن قطعاً به صورت مساوی تقسیم نشده و نخواهد شد. به همین سبب کشورهایی که توانائیهای اقتصادی، علمی، تکنولوژیکی و فرهنگی بیشتری دارند نه‌تنها از شرایط محیطی به نفع خویش بهره‌برداری می‌کنند، بلکه متغیرها را به نفع خود تغییر می‌دهند و سیاست‌های معطوف به جهانی سازی را تعقیب می‌کنند. آن‌ها سهم بیشتری را به سود خود مصادره می‌کنند. اما جدای از عامل تشدید کننده فوق، جهانی شدن واقعیتی گریزناپذیر است. بنابراین شناسایی دقیق فرصت‌ها و امکانات آن و افزایش قابلیت تطبیق جامعه با آن از زیان‌های بیشتر جلوگیری و ما را از انفعال قطعی در برابر آن نجات می‌دهد.

اول. فرصت ها و امکانات

۱. فشردگی زمانی ـ مکانی، کم‌رنگ شدن مرزها، و گسترش روز افزون فن‌آوری اطلاعات؛
۲. تضعیف دولت‌ها و تقویت سیطره نهادهای بین‌الملل و مقررات جهانی؛
۳. افزایش اقتدار شرکت های بزرگ فراملی و سازمان‌ها و جمعیت‌های غیردولتی؛
٤. گسترش حوزه‌های عمومی و در مقابل ایمن نبودن حوزه‌های خصوصی از تعرض و تجاوز؛
۵. از جا کندگی و منطقه‌زدایی از فرهنگ‌ها، رخداد چند رگه شدن آنها و در نهایت فرامکانی شدن و جهانی شدن نوعی از فرهنگ؛
٦. پیدایش یا توامان شدن هرچه بیشتر پدیده جهانی با محلی شدن زندگی؛
۷. بالا رفتن قدرت انتخاب شهروندان، در اثر تکنولوژی جدید و گسترش صنعت فرهنگی که به ارتقاء آگاهیهای مردمان می‌انجامد و طیفی از

چشم‌اندازها فراتر از چشم‌انداز فرهنگ وطنی در دسترس قرار می‌گیرد و این به معنای از بین رفتن قطعیت فرهنگی است؛

۸. به سبب جهانی شدن خطرات محلی، امکان تعریف و تعمیم منافع مشترک و جهان‌شمول در ورای هوس‌بازیها، رقابتها و زیاده خواهیها فراهم می‌گردد، از این رو فرصت مدرن شدن جوامع دیگر بدست می‌آید.

۹. امکان جهان وطنی شدن حول پروژه فرهنگی آشنایی با دیگران صرفاً در گرو همبستگی‌های گسترش یافته‌ای است که حاوی ارزش‌های مشترک نیستند. مقصود از فرهنگ در این حالت بازنماهای نمادین است.

موارد فوق که تنها بخشی از فرصت‌ها و امکانات فراهم آمده در حین یا ورای جهانی شدن است. همیشه و برای همه کشورها به طور یکسان فرصت نیستند چرا که فرصت‌های فوق بنا به نوع برخوردها در جایی جذب و در جایی دیگر دفع می‌شوند.

دوم. تهدیدها و چالش‌های جهانی شدن

۱. تعیین کنندگی کشورهای برخوردار در عرصه جهانی، به تعبیر «داروین مسی» در هندسه قدرت، بازیگران ممتاز و بازیگران اسیر جهانی شدن، هر دو وجود دارند که یکی از جهانی شدن فرصت‌سازی می‌کند و دیگری فرصت‌سوزی، بنابراین کسانی که بازیگر نیستند یا توان آن را ندارند، کمترین و انفعالی‌ترین سهم‌ها را از آن خود می‌کنند.

۲. به دلیل فقدان معیارها و نیز عمل اخلاقی منسجم، فراگیر و متناسب با شرایط جهانی، قطعاً نابرابریها افزایش می‌یابد و به این ترتیب سه اتفاق مهم می‌افتد: نخست آنکه چتر حمایتی دولتها از اهالی فقیر خویش کاهش می‌یابد، چون دولتها تضعیف شده و اصالت سرمایه و سود، جایی برای مسائل دیگر باقی نمی‌گذارد. دوم، شرایط برای ایجاد فاصله بیشتر بازیگران بازنده و برنده

در عرصه جهانی شده فراهم است و سوم در دنیای شفاف که امکان بیشتر شدن آگاهیها و روزآمد شدن اطلاعات وجود دارد احساس فقر فقرا بیشتر می‌شود، همان‌طور که «نیهیلیسم» و احساس تنهایی بیشتر بوجود می‌آید مجموعه شرایط فوق، اعمال غیراخلاقی را نهادینه و دوری از معنویت را بیشتر و بیشتر می‌سازد.

۳. احساس فقر و بی‌عدالتی گسترده و عریان از یک سو و تساوی طلبی و ارزش‌های رشد یافته فطری و درونی در نهاد انسانها از دیگر سو، سبب‌ساز ناهنجاریهای رفتاری می‌شود. به گونه‌ای که دنیای جهانی شده را با مخاطرات جدی روبرو می‌سازد مانند جنایات سازمان یافته و استثمار نوین انسانها، برای نمونه، پدیده «تروریسم» که عمدتاً محصول نابرابری، فقر و تبعیض است، اشکال مدرن آن می‌تواند زندگی را علیه صاحبان تمدن برتر، ناامن و تلخ نماید. حادثه ۱۱سپتامبر نمودی از این مسأله بود؛ که البته آخرین آن نبوده و نخواهد بود.

٤. همجواری و همسایگی اجباری کشورها با یکدیگر، خطرات جهانی را بیشتر می‌کند. به تعبیر «بومنز» جامعه «جهان وطن» می‌تواند جامعه‌ای مخاطره‌آمیز باشد، قوم‌گرایی، تعرض به محیط زیست، مزاحمت دائمی ناشی از در دسترس بودن دائمی برای افراد، تروریسم، رخدادهای اجتماعی، جنگ‌های بزرگ و جهانی و... در وضعیت ناهنجار فقدان اخلاق و آداب هم‌جواری، متناسب با مدرنیسم و پسامدرنیسم، آنچه موجود و تضمین‌آور است تنها اخلاق فردی و پیشامدرنی است، که متناسب با نیازهای عصر جدید نمی‌باشد لذا بیش از پیش جامعه جهانی شده جامعه‌ای ریسکی است؟!

۵. هرچند جهانی شدن پدیده‌ای طبیعی و در مسیر رشد مدنیت جوامع انسانی است، اما اقتصاد بازار و سرمایه‌داری محرک اصلی جهانی شدن می‌باشند. در بازاری که هدف پول (سرمایه)، پول سازی هرچه بیشتر است، شرکت‌ها در

جامعه جهانی شده که ناامنی در آن بالا می‌باشد با مبانی اطلاعات مختلفی می‌توانند تصمیم بگیرند. در جهانی شدن سخن از تسلط بازار آزاد است، بازاری که تحت کنترل کارتل‌ها می‌باشد در این صورت فاصله فقیر و ثروتمند نه‌تنها زیاد شده است، بلکه تسلط فرهنگی بر بازار مصرف، عاملی در ویرانی فرهنگ‌های قومی و محلی است. درواقع سیاست سودجویانه کشورهای ثروتمند مانع اصلی در تکامل سالم بازار آزاد می‌شود. مخاطرات فوق، مطلق نیستند یعنی می‌توان آن‌ها را به فرصت نیز تبدیل کرد. حتی در مواردی عینا نظر مخالفین جهانی شدن نقل شد تا واقع‌بینانه با مسایل برخورد شده باشد.

ب. نتایج راهبردی برای دولتها

مثبت یا منفی بودن پدیده جهانی شدن برای کشور ما به دو عامل بستگی دارد. نخست، میزان اقتدار اقتصادی ـ سیاسی و فرهنگی کشور و دیگری نحوه مدیریت یا مواجهه و بهره‌برداری هوشمندانه از فرایند جهانی شدن می‌باشد. یقیناً، سیاست خود انزوایی و غفلت‌ورزی نمی‌تواند مانع شود، آنچه از دیده ما پنهان مانده است به واقعیت‌های تحمیلی تبدیل نشود. همان‌طور که نگرش منفی به جهانی شدن و سیاه نمایی بیش از حد برای آن می‌تواند ما را از امتیازات فراوانی محروم سازد. بنابراین با تمام مسئولیت شناسی باید وظایف دقیق هر بخش به گونه‌ای مشخص شود تا کندی‌های جامعه، جبران و حداقل شتاب و حرکت کلی آن از متوسط شتاب و حرکت جهانی شدن کمتر نباشد. تنها در این صورت ممکن است، سهم مردمان این سرزمین و آینده آنان آسیب کمتری را تجربه نماید.

در زمینه فرهنگ، دولت با توجه به نوع کارکرد افراطی خویش (که بسیاری آن را از آفرینش کمترین مطلوبیت و از حد قابل قبول دور می‌دانند) باید کمترین محدودیت آفرینی‌ها و دخالت‌ها را داشته باشد و آن را به سازوکارهای

درونی جامعه واگذار نماید تا استعدادهای درونی و مبادلات آزاد مردمان با یکدیگر و با دیگر جوامع بتواند فرهنگ را بارور سازد. به‌ویژه تأکید می‌شود در امور مذهبی دولت باید کمترین دخالت‌ها را داشته باشد. دولت بنا به فلسفه وجودی خویش نمی‌تواند در منازعات بی‌پایان درون دینی جامعه ورود پیدا کند و یا با توسل به زور از مردم بخواهد قوانین شریعت را اجراء کنند، همان طور که نمی‌تواند شهروندان را وادار نماید تا در مخالفت با آموزه‌های دینی کاری را به انجام برسانند، چرا که این کار نه جایز، نه لازم و نه مؤثر است. هدف این است تا در مجموع فرهنگ بتواند حتی در شرایط لامکانی خصوصیت هویت دهندگی خویش را حفظ کند.

دولت‌ها همچنان نسبت به تعبیه سیستم داوری عادلانه و تضمین برابری‌های اساسی، تأمین امنیت، آموزش‌های عمومی، بهداشت و درمان و شرایط بحرانی جامعه دارای مسئولیت خواهند بود و نمی‌توانند تعهدات پایه و اساسی خویش را برای تأمین حداقل زندگی مردمان نادیده بگیرند، همان‌طور که تدبیر آینده و افزایش امیدواری به زندگی از وظایف قطعی آنهاست، دولت الزاماً باید ادارهٔ سایر امور از جمله تصدی گریهای بازدارنده و یا مسئولیت شرکت‌های دولتی را فرو گذارد. اما جامعه برای تأمین امنیت مرزها و شهروندان، آموزش‌های عمومی برای تأمین حداقل دانایی وتوانایی لازم برای زندگی و حداقل بهداشت و درمان برای تأمین سلامت عمومی، دولت را به نمایندگی خود مأمور و موظف به اجرای این امور می‌نماید. فلسفه وجودی و مسئولیت‌های دولت در دو بخش عمده یکی، حفظ جامعه از خطر، که شامل مواردی نظیر: جلوگیری از ناامنی، بی‌عدالتی و تبعیض، فقر و بیماری و نادانی و بحران‌های بالفعل و بالقوه می‌شود و دیگری، تأمین زندگی پرتحرک و بانشاط، تدبیر آینده‌ای مطمئن برای مردمان جامعه، با بهره‌گیری از امکانات ملی و بین‌المللی می‌باشد.

دولت‌ها عموماً در بخش آموزش و پرورش که عهده‌دار آموزش‌های عمومی هستند، معمولاً سه کار مهم را به انجام می‌رسانند:

۱ـ تأمین منافع

۲ـ هدف‌گذاری

۳ـ نظارت و کنترل نتایج

البته، دولت می‌تواند تنها اجرای این وظیفه مهم را با حفظ مسئولیت‌های خویش از شوراهای محلی و شهرداری‌ها بخواهد. که روش ارجایی آن و نحوه تعامل واحدهای آموزشی با اولیاء دانش آموزان بویژه فرایندهای عملیاتی از گوناگونی‌های زیادی برخوردار است.

تمدن جدید برخلاف تمدن موجود که سرمایه و کار را مبنای خود قرار داده است اطلاعات و دانش را جایگزین نموده است و تمدن جدید بر نیروی خلاق بشری و نبوغ و ابتکار متکی است و فاصله نظام‌های آموزشی از یکدیگر تعیین کننده شکاف‌های آینده خواهد بود.

اساس رفتار انسانی و نیز توسعه اقتصادی نیازمند باورهای فرهنگی مناسب وسازگار با توسعه است. باورهای مناسب فرهنگی عمده و اساسی که درنتیجه تحول در فرهنگ سنتی حاصل می‌شود عبارتند از.

ـ حاکمیت نگرش علمی بر باورهای فرهنگی جامعه

ـ باور فرهنگی انسانها

ـ باور فرهنگی به لزوم نظم‌پذیری اجتماعی

ـ باور فرهنگی به آزادی سیاسی

ـ باور فرهنگی به لزوم توجه معقول به دنیا

ـ حاکمیت آینده نگری بر باورهای فرهنگی

ـ تکیه اجتناب‌ناپذیر فرهنگ بر آموزش‌پذیری و اکتسابی بودن آن، مهندسی فرهنگ مناسب را امکان‌پذیر نموده است و تنها از این راه و در کنار انباشت

سرمایه، مدیریت سازمان و امنیت همه‌جانبه شهروندان می‌توان بر کندی شتابان کشور در تمدن‌سازی فائق آمد.

نتیجه آنکه اهتمام دولت به کیفیت بخشی به جمعیت از راه آموزش، معادل بهره‌مندی از بیشترین مزیت ملی خواهد بود و آثار مثبت زیر را به ارمغان می‌آورد.

۱ـ کاهش علل ناامنی‌هایی چون بیکاری و محرومیت و کاهش کشمکش‌های قومی و مذهبی؛

۲ـ شکوفا شدن استعداد مردم را برای تدارک شهروند برتر و امکان فراهم آمدن مناسبات حقوقی ـ انسانی شایسته‌تر در جامعه؛

۳ـ افزایش مهارت‌های مورد نیاز اقتصاد کشور و غنی شدن مشاغل؛

٤ـ آماده سازی جهت انتقال دانش و فرهنگ از نسلی به نسل دیگر؛

٥ـ کاهش فاصله بین توسعه نیافتگی کشور با کشورهای توسعه یافته؛

٦ـ فراهم آمدن امکان شتابان شدن حرکت تمدن‌سازی کشور؛

۷ـ تضمین برابری و همبستگی اجتماعی؛

۸ـ بالا رفتن قدرت انطباق‌پذیری آحاد جامعه و نیز افزایش قدرت آموزش‌پذیری نظام اجتماعی؛

۹ـ رشد فضیلت‌ها و تولید هنجارهای مثبت هنجارهای اجتماعی؛

ج ـ نتایج راهبردی برای آموزش و پرورش

۱ـ دولت‌ها با متغیرهای متفاوتی برای تعیین رسالت ها و اهداف کلان آموزش و پرورش روبرو هستند.

۲ـ آموزش و پرورش باید به توسعه اهداف خویش، همچنین انعطاف کافی در آنها بیندیشد، ثبات در اهداف می‌تواند سبب عقب ماندگی باشد، نوشوندگی و

شـادابی آمـوزش و پرورش منبع ارزشمندی برای روزآمدی و کارآمدی جامعه می‌باشد.

۳ـ تـراز بالندگـی سـازمان ودسـتگاه مسئول آموزش و پرورش، باید از متوسط سـطح بالندگـی سـازمان‌هـای تشـکیل دهنده جامعه بالاتر باشد تا بتواند نقش پیشـرو خـود را در خلـق توانائـیهای جدیـد، ارزش‌ها وهنجارهای متناسب با شـرایط ایفـاء و خصوصـیت تلفـیق کنـندگان و رشـد دهندگان خود را حفظ نمـاید. فقـط آمـوزش و پـرورش پرقدرت، توانا و آینده‌نگر می‌تواند فرزندانی شایسته برای فردا تربیت کند.

٤ـ رواج آمـوزش‌هـای چـند رسـانه‌ای و از راه دور، دانـش‌آمـوزان را در برابـر انـتخاب نـوع نظـام آموزش تواناتر می‌سازد، او بزودی می‌تواند در کشورهائی باشـد و ترجـیح بدهـداز سیسـتم آموزشی کشور دیگری استفاده کند و مدرک تحصـیلی خـود را نـیز بـدون نیاز به ترک کشور از آن کشور اخذ نماید؛ یعنی نظـام‌هـای آموزشـی همانـند فرهنگ با نوعی از جاکندگی روبرو می‌شوند و با آمـوزش‌هـای خـود کسـانی را در دیگر کشورها فارغ‌التحصیل می‌کنند!! چنین وضـعیتی کـه در دانشـگاه ها شروع شده بزودی به آموزش‌های عمومی تعمیم مـی‌یـابد، ایـن مسـأله الزام آموزش و پرورش‌ها را به جدی گرفتن رقابت‌های موجود وا می‌دارد.

۵ـ روزآمـدی، کیفیـت بخشـی و غنـی‌سـازی آموزشـها، سبب یادگیری مؤثر و سـودمند می‌شود. در عصر دانایی و ارتباطات از آنجا که علم منشأ قدرت برتر اسـت، تـلاش بـرای کـاهش فاصـله بـا دنیای توسعه یافته از راه آموزش‌های مطلـوب صـورت مـی‌گیرد، همان‌طور که علم محصول پژوهش و تلاش است دسترسـی به تکنولوژی و رونق تولیدات، محصول بی‌بدیل علم است. لذا برای دستیابی بـه تمـدن برتـر، جهـاد علمـی از راه آمـوزش‌هـای با کیفیت ممکن مـی‌شـود. برای تربیت اندیشمندان و کارگران علمی مورد نیاز و سرانجام بروز

عقلانیـت در عرصـه اجتماعـی بـاید بکوشـیم تـا تمام استعدادها را به درستی دریابیم و به پرورش آنها اقدام کنیم.

٦ـ در آیـنده آموزشـها بیش از پیش پژوهش محور و معطوف به پرورش قدرت تفکـر، موجـب رشـد خلاقیت، نوآوری، اعتماد به نفس و رشد انسانیت انسان مـی‌شـوند. در این رویکرد مهم امکان ارایه تفکر خوب به دانش‌آموزان نیست؛ او در دنـیای مـتحول زندگی می‌کند و باید راه فکر کردن ومهمتر از آن جمعی فکـر کـردن یا هم‌اندیشی را به او یاد داد، تا خود بتواند مشکلاتش را حل کند و راه خـود را بیابد. در چنین وضعیتی هر مفهوم خوبی ممکن است به سرعت کهـنه شـود، بنابرایـن آمـوزش مفاهیم خوب مشکل فراگیران را حل نمی‌کند؛ بلکه باید قدرت فکر کردن و تشخیص و انتخاب خوبی را در او بوجود آورد.

۷ـ آمـوزش و پـرورش بـه طرف سودمند کردن هرچه بیشتر آموزشهای مدرسه پـیش مـی‌رود. یعنـی دانـش آموختگان مدرسه، توان معنوی، حرفه‌ای و علمی لازم را بـه دسـت می‌آورند و عناصر اصلی دانش در ارتقاء مادام‌العمر یادگیری بـرای چگونـه دانسـتن، چگونه انجام دادن، چگونه زیستن و چگونگی زندگی با دیگران تداوم می‌یابد.

۸ـ زبـان رسمی دوم و سوم در نظام آموزش کشور (اعم از آموزش و پرورش و آمـوزش عالـی) و یادگـیری انـواع کاربـردهای کامپـیوتر و کـار با اینترنت، از مسایلی است که آگاهی‌های پایه بیش از پیش به آن وابسته‌اند.

۹ـ نـه تـنها اجـباری، رایگـان و همگانـی شـدن آمـوزش‌هـای عمومی همچنان ضـروری مـی‌نمـاید، بلکـه استفاده بهتر از سنین فراگیری کودکان، جامعه را به استفاده بهینه از دوران پیش دبستانی سوق می‌دهد.

۱۰ـ ایجـاد کلاس‌های دموکراتیک با محوریت یادگیری فردمدار و ترک استفاده از زور و اجبار در مدرسه که سبب عدم مسئولیت‌پذیری، عدم اعتماد و بدبینی و نـیز رفتار سرکشانه در دانش‌آموزان می‌شود، ضرورتی است که بیش از پیش

خـود را نشـان می‌دهد. در مقابل، یادگیری لذت بخش، که با احساس موفقیت یادگـیرنده حمایـت و در فرصت‌های تفریحی دانش‌آموزان شکل می‌گیرد باید مدنظـر قـرار گـیرد، تـا بـا دارا بـودن محیطـی فعـال و پرتحرک، خودگردانی مشارکتی بر اساس فرصت‌های برابر بوجود آید.

۱۱ـ زمـان‌بـندی سـیال و آزاد یادگیری در مدرسه نوعی تسهیل برای آموزش و یادگـیری خلاق ایجاد می‌کند، حضور گروه‌های سنی متفاوت در کنار یکدیگر، فـراهم آمـدن امکـان حضـور فرهیخـتگان در مدرسـه و تمـاس بـا آنهـا برای الگونمایـی، مـنظور کـردن تفـاوت‌های فردی در عین تأمین فرصت‌های برابر، تمریـن یادگـیری مسـتمر بـرای پاسـخگویی فوری به نیازهای زندگی ازجمله مسایلی است که آموزش و پرورش باید آن را تعقیب نماید.

مسئولیت‌های دولت در زمینه آموزش و پرورش

دولـت نمایـنده و کوچک شده، کمترین نقشها را بخود اختصاص می‌دهد و تـنها بـه بخشی از زیر ساختها و فعالیت‌های بنیادین جامعه که از دو خصوصیت زیر برخوردار باشد می‌پردازد:

۱ـ آن نقـش و زمینه فعالیت، با آرمان‌های اساسی مورد نظر در فلسفه وجودی دولـت تطبـیق داشـته باشد، مانند خصوصیت تأمین، کیفیت بخشی و متوازن سـازی زندگـی جمعـی و ارائـه تصـویر قابل قبول از روند فعلی و نیز آیند جامعه.

۲ـ سـرمایه‌گـذاری داوطلـبانه بخش خصوصی برای فعالیت در آن عرصه وجود داشته باشد و یا اگر وجود دارد تعادل‌های اجتماعی را از بین ببرد.

بـا وجو دو پیش‌شرط فوق، دولت از محل مالیات‌ها و سایر درآمدهای خود بـه انجـام وظـایف مربوط می‌پردازد. آموزش‌های عمومی در کشور از آن جا که بـه افـزایش توانمـندیهای جامعـه یـاری مـی‌رساند می‌تواند از زبان‌های ملی و

انسانی جلوگیری کرده و فرصت‌های برابر آموزشی را فراهم سازد. از این رو، دولت ناگزیر از سرمایه‌گذاری سخاوتمندانه می‌باشد.

بنابراین، کشورهایی که اطمینان از ثبات سیاسی نظام خود داشته و باور به توانایی اصلاح خود دارند و به عبارتی نیاز به توسعه پایدار را احساس می‌کنند، آموزش را از اولویت‌های ملی خویش می‌دانند. مهارت‌های عمده‌ای که آموزش و پرورش به نمایندگی از دولت به آن اهتمام خواهد ورزید عبارتند از:

- مهارت شنیدن
- مهارت تفکر کردن
- مهارت نقادی و طرح سئوال منطقی
- مهارت همفکری با دیگران
- مهارت مسئولیت‌شناسی
- مهارت کار گروهی و مشارکت
- مهارت دوست‌یابی و ارتباط بادیگران
- مهارت دینی و اخلاقی
- مهارت مهربان‌بودن و خیررساندن به دیگران
- مهارت جهت‌یابی وهدف‌گیری صحیح
- مهارت حرفه‌ای
- مهارت بهره‌برداری از شبکه‌های اطلاعاتی
- مهارت یادگیری مداوم
- مهارت تسلط به زبان دوم و سوم
- مهارت جبران‌اشتباه و بازگشت از خطال
- مهارت جامع‌نگری و داوری منصفانه

برای اجرای وظایف فوق، نظام آموزشی مدرسه را بیش از پیش به متن جامعه هدایت می‌کند تا با توجه به ساماندهی گسترده برای حضور دانش آموزان در محیط طبیعی کار وزندگی، برای کسب توانایی‌های مربوط و هزینه بکارگیری تکنولوژی مدرن و تأمین معلم خالق محیط یادگیری (به‌جای انتقال دهنده مفاهیم)، به هزینه‌های بیشتری نیاز پیدا می‌کند که دولت ملی باید در برابر آن مسئولیت‌پذیر و پاسخگو باشد. نباید فراموش کرد که عدم فراگیری هر یک از مهارت‌های فوق، نوعی اختلال در رشد فردی محسوب می‌شود و جامعه برای تحمل آن نقیصه مهارتی، هزینه‌های فراوان مادی و معنوی ناشی از عدم وجود توسعه یافتگی شهروند خود را باید بپردازد. آن‌چه مهم است، در

آینده حاکمیت‌ها از اندازه خود می‌کاهند و تصدی‌گریها را فرو می‌نهند، اما به هیچ روی نمی‌توانند از تضمین استانداردهای آموزشی ـ تربیتی چشم‌پوشی کنند. هرچند یقیناً شکل و چگونگی ایفای مسؤولیت دولت در این زمینه دستخوش تغییرات فراوانی می‌شود.

نتیجه‌گیری

کاهش تشکیلات اداره کننده آموزش و پرورش، سبب حذف بسیاری از سطوح اداری می‌شود و مدرسه محوری را گسترش می‌دهد. اداره مدرسه در سه قلمرو اساسی بودجه، کارکنان و برنامه‌های درسی از مسایل اساسی مدرسه محوری است.

دولت ممکن است توسط یکی از بخش‌های سه‌گانه دولتی، غیر دولتی و عمومی به هیئت امنای مدرسه یاری رساند. مدارس در قلمرو برنامه‌های درسی، در چارچوب اهداف کلان تعیین شده توسط دولت اختیارات متنوعی را دریافت می‌کنند؛ همچنین مدرسه در مورد استخدام و پرداخت حقوق معلم ونظارت وارزشیابی مدرسه (درچارچوب توافقات تشکیلات صنفی معلمین با دولت) نقش محوری پیدا می‌کنند. اما در قلمرو تأمین بودجه، دولت همچنان متعهد باقی می‌ماند و مقدار زیادی از وظایف او در این زمینه باقی می‌ماند. نکته مهم و قابل توجه اینکه، روند ورود به آینده باید برنامه‌ریزی شده و هوشمندانه باشد. اما به هیچ روی نمی‌تواند اجباری و توام با فشار باشد و کار زودرس نه تنها پیش برنده نیست بلکه عامل اخلال خواهد بود، چرا که تحمیل ذهنیت‌های دور از واقع به فرآیند طبیعی ورود به آینده طبیعی می‌تواند همراه با تنش و زیانبار باشد. دولت از راه خط‌مشی گذاری و بودجه و امکاناتی که در اختیار مدرسه قرار می‌دهد، بر جریان کار مدرسه و متغییرها تأثیر می‌گذارد.

نتیجه آنکه، جامع‌نگری و آرامش ودقت‌نظر برای تغییرات هدفمند در آموزش و پرورش می‌تواند به ارتقاء تراز سطح بالندگی آن کمک کند. البته نسبت به سایر تحولات تقدم رتبی و ترتیبی تحولات در نظام آموزشی کشور امری بدیهی به نظر می‌رسد. از این‌رو، هر نقشه‌ای برای آینده‌ای پایدار از آموزش و پرورش به اجراء در می‌آید. بنابراین تعهد دولت به آینده‌ای بهتر می‌تواند منشاء حقیقی عطف اولویت به سوی آموزش‌های عمومی و تخصصی در کشور باشد.

درآمدی بر جهانی شدن و نظام آموزشی کشور

علیرضا حیدری [1]

مقدمه

جهانی شدن واقعیتی انکارناپذیر در هزاره سوم میلادی است که تهدیدات و فرصت‌های زیادی پیش روی کشورها قرار داده است. جهانی شدن فرآیندی چند بعدی و پدیده ای گسترده است که همهٔ جنبه‌های زندگی بشر را تحت تأثیر قرار داده است و در آینده نیز تأثیرات عمیق‌تری خواهد داشت. «نظام آموزشی»، یکی از مهمترین حوزه‌هایی است که در دنیای امروز متأثر از فرآیند جهانی شدن می‌باشد. با عنایت به نقش‌آفرینی نظام آموزشی در فرآیند تعلیم، تربیت و پرورش انسان‌ها، شناخت تأثیرات فرآیند جهانی شدن در این حوزه حایز اهمیت فراوانی است. در این نوشتار، سعی می‌شود به این سؤال که فرآیند جهانی شدن چه «فرصتها» و «تهدیداتی» را برای نظام آموزشی کشورمان به وجود می‌آورد؟ پاسخ داده شود و قبل از آن نیز دربارهٔ مفاهیم «جهانی شدن» و «نظام آموزشی کشور» توضیحاتی ارایه می‌گردد.

۱- آقای علیرضا حیدری کارشناس ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه علامه طباطبایی و معاون آموزشی و فرهنگی آموزش عالی تربیت معلم شهید بهشتی هستند.

فرآیند جهانی شدن

اندیشمندان تعاریف مختلفی از فرآیند «جهانی شدن» ارایه داده اند. نکته مشترک این تعاریف که بیشتر صاحب نظران دربارهٔ آن اتفاق نظر دارند، این است که آن‌ها جهانی شدن را به معنی «تشدید و تقویت روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در ورای مرزهای جغرافیایی ملی» قلمداد می کنند.

آنتونی مک گرو در کتاب «جهانی شدن و دموکراسی سرزمینی»، جهانی شدن را به طور ساده به عنوان افزایش و رشد روز افزون تعاملات و ارتباطات متقابل جهانی تعریف کرده است. *امانوئل ریشتر*، جهانی شدن را شکل‌گیری شبکه‌ای جهانی می‌داند که طی آن، اجتماعاتی که پیش از این در کرهٔ خاکی دور افتاده و منزوی بوده‌اند، در وابستگی و وحدت جهانی ادغام می شوند.

مارتین آلبرو، مفهوم جهانی شدن را اشاره ای به تمامی فرآیندهایی می‌داند که بر اساس آن تمامی مردم جهان در یک جامعهٔ واحد و فراگیر جهانی به هم می‌پیوندند. به عقیدهٔ *آنتونی گیدنز*، جهانی شدن فشردگی روابط اجتماعی است ،به نحوی که مکان‌های دور چنان به هم می‌پیوندند که اتفاقاتی که در فواصلی بسیار دور از دسترس رخ داده است، باعث شکل‌گیری رویدادهای محلی می‌شود. ***جان آرت اشلوت***، جهانی شدن را اشاره به فرآیندهایی می‌داند که طی آن «ارتباطات اجتماعی، کم و بیش ویژگی «بی فاصله» و «بدون مرز» می‌یابند.

به نظر *استیو اسمیت* و *جان بای لیز*، جهانی شدن فرآیند وابستگی و ارتباط متقابل روز افزون و رو به رشد میان جوامع است. به طوری که حوادث در بخشی از جهان، آثار و پی‌آمدهای بسیار زیادی بر مردم جوامع دیگر در فواصل دور بر جای می گذارد.

جیمز *روزنا*، جهانی شدن را روندی نو می داند که فعالیت‌ها و امور مهم را از خاستگاه‌های ملی قدرت به عنوان پایه‌های دیرینهٔ حیات اقتصادی، سیاسی و

اجتماعی فراتر می‌برد. بر این اساس اگر در گذشته می‌توانستیم فرآیندها و راه و رسم‌های اجتماعی و فرهنگی را به عنوان مجموعه ای از پدیده‌های محلی و نسبتا مستقل درک کنیم، اکنون، «جهانی شدن» دنیا را به یک «مکان واحد» تبدیل کرده است.

رابرتسون، جهانی شدن را «احساس یکی شدن» تعریف می کند. احساس یکی شدن طریق دیگری است برای بیان این مطلب که جامعه بشری در حال هویت سازی نوینی است. اگر هویت سازی نوینی انجام گیرد، اجباراً هویت‌ها و فرهنگ‌های پیشین مورد تهدید قرار می‌گیرند. جهانی شدن در حوزه‌های مختلف، از جمله در حوزۀ فرهنگی موجب نوعی «واگرایی» و به طور همزمان، «همگرایی» شده است. در عصر جهانی شدن، نوعی واگرایی فرهنگی در سطح ملی و نیز شکلی از همگرایی فرهنگی در سطح کلان و جهانی در حال شکل‌گیری است.

جهانی شدن یک روند مستمر و تاریخی است که بر زندگی انسان حاکم است. روند توسعۀ ارتباطات در سایۀ فناوری‌های جدید، هر روزه ابعاد و فواصل مکانی و زمانی بیشتری را تحت تأثیر قرار داده و به فشردگی و ادغام بخش‌های مختلف در یکدیگر انجامیده است. آنچه مسلم است، تحولات تاریخی تنها ابعاد و جنبه‌های ظاهری زندگی انسان‌ها را دچار دگرگونی و تغییر نکرده است، بلکه علاوه بر آن در مقیاس عمیق‌تر، وجوه عقلانی، ذهنی و شیوۀ نگرش انسان به موضوعات پیرامونش را در بر گرفته و متحول ساخته است.

افزایش کمی، تحول کیفی و نهایتاً تغییر گسترده در شیوۀ انتقال و دریافت پیام، باعث رونق «فرهنگ مجازی» گردیده است. در جامعۀ شبکه‌ای، اطلاعات رسانه‌های دسته جمعی اعتبار و عظمت نوینی یافته اند. در عصر اطلاعات، فناوری‌های ارتباطات و اطلاعات، محرکۀ اصلی تغییرات و نوآوری‌های اجتماعی محسوب می شوند. هر چند که رشد ارتباطات باعث از میان رفتن

مرزهای جغرافیایی و در نور دیده شدن مکان و زمان گردیده است، اما آنچه در این میان قابل تأمل است، گستردگی تعاملات فرهنگی از ابعاد مختلف کمی و کیفی در فضای مجازی می‌باشد.

فناوری‌های نوین، محیط جدیدی به نام «سایبراسپیس» ایجاد می‌کنند که مهمترین خصیصهٔ آن، دگرگونی، عدم ثبات، تحول و تلاطم دایمی است. تکنولوژی اطلاعاتی با ایجاد اجتماعات مجازی در داخل شبکه‌های الکترونیکی، موجب تضعیف کنترل و مراقبت دولت ملی بر فضا و قلمرو کشور می شوند.

نظام آموزشی کشور

امروزه «نظام آموزشی» نقش مهمی در توسعه و پیشرفت هر جامعه‌ای ایفا می‌کند. به گونه‌ای که هر چه کشورها از نظام آموزشی پویاتر و کارآمدتری برخوردار باشند، زمینه‌ها و بسترهای مناسب‌تری برای نیل به توسعهٔ همه جانبه در تمامی حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در اختیار خواهند داشت. اگر هدف نظام آموزشی را افزایش توان‌مندی‌های عملی و ارتقای سطح اطلاعات و معلومات فراگیران بدانیم، تحقق این هدف بدون نظام آموزشی کارآمد و توسعه یافته امکان‌پذیر نمی باشد. اگر چه در کشورهای در حال توسعه، «ضعف» به عنوان یکی از ویژگی‌های اساسی نظام‌های اجتماعی آن‌ها، در تمامی اجزاء و خرده نظام‌های سیاسی اقتصادی و فرهنگی نمایان است، اما شناخت و آگاهی از نقاط ضعف می‌تواند گام مؤثری در ارایه راهکارها و راهبردها به منظور رفع و از میان برداشتن موانع موجود در هر یک از حوزه‌های اجتماعی تلقی گردد.

اما در عصر جهانی شدن، نظام آموزشی کشور ما با کاستی‌ها ونارسایی‌هایی مواجه است. درحال حاضر عمده‌ترین کاستی نظام آموزشی کشورمان، «سنتی بودن»، «مقاومت در برابر تغییر»، «عدم انعطاف» و «انطباق‌ناپذیری» آن با شرایط جدید و تحولات جهانی است. مقصود از سنتی بودن نظام آموزشی، کاربرد

شیوه‌ها و روش‌های کلیشه‌ای، تکراری و عدم نوآوری و تغییر است که موجبات ایستایی و تحرک‌ناپذیری آن را فراهم می‌آورد. علاوه بر این، فقدان استراتژی هدفمند، منسجم و عقلانی و نداشتن راهبرد کلان آموزشی، ساختار آمرانه، سلسله مراتبی و غیرتعاملی، ارتباطات ضعیف و بسیار محدود و نیز بهره‌وری اندک، از جمله مشخصات و ویژگی‌های دیگر نظام آموزشی کشورمان محسوب می‌گردد. از طرفی، آگاهی نداشتن و عدم شناخت از نیازها و خواسته‌های دانش‌آموزان و معلمان به عنوان ارکان اصلی نظام آموزشی، حجیم بودن و عدم انسجام مطالب کتب درسی و نیز عدم تطابق مطالب ارایه شده در کتاب‌های درسی و امکانات در دسترس، شفاف نبودن آینده شغلی دانش‌آموزان، فقدان قوانین آموزشی مناسب، ناتوانی در پاسخ‌گویی به دغدغه‌های دانش‌آموزان، مشکلات معیشتی معلمان و... موجب سلب انگیزه، دل‌سردی و بی‌تفاوتی در بین دانش‌آموزان و معلمان شده است. همچنین، تدریس برخی معلمان در رشته‌های غیرتخصصی، عدم اختصاص زمان مناسب برای معلمان به منظور تحقیق، مطالعه و تشکیل جلسات گروه‌های آموزشی و تبادل افکار بین آن‌ها و نیز عدم توجه به نظرات معلمان و توان دانش‌آموزان در تألیف کتب درسی، از دیگر معایب نظام آموزشی کشورمان محسوب می‌شود.

علاوه بر موارد فوق، قدیمی بودن فضاهای آموزشی، ضعف امکانات و تجهیزات سخت‌افزاری ونرم‌افزاری آموزشی، فقدان آزمایشگاه‌ها و کتابخانه‌های مناسب در مدارس، شلوغ بودن کلاس‌های درس، انتزاعی بودن مطالب آموزشی، عدم استفاده از فناوری‌ها و وسایل جدید آموزشی همچون: رایانه، اینترنت و...، عدم توجه به بهره‌وری، تأکید بر محفوظات پروری در دانش‌آموزان به جای سوق دادن آنان به تفکر، خلاقیت و ابتکار، فقدان سیستم منطقی ارزش‌یابی و... از موارد دیگر ضعف نظام آموزشی کشور محسوب می‌گردد.

فرصت‌ها و تهدیدات جهانی شدن برای نظام آموزشی کشور

• آنچه که در ابتدا و به وضوح در مقایسهٔ بین نظام آموزشی کشور و فرآیند جهانی شدن، نمایان است، فاصلهٔ زیاد نظام سنتی آموزش و پرورش ما با فرآیند جهانی شدن پیشرفت‌های فناوری اطلاعات می‌باشد و از این‌رو با چالش‌های فراوانی مواجه است. در مجموعهٔ نظام آموزش و پرورش کشور ما، نه تنها جهانی شدن واژه‌ای نامأنوس و ناآشناست، بلکه تلاش زیادی نیز برای فهم و درک آن انجام نمی‌پذیرد.

• دیدگاه مسلط بر نظام آموزش و پرورش در مواجهه با فرآیند جهانی شدن، دیدگاهی است که علی‌رغم عدم آگاهی و شناخت کافی و صحیح از این فرآیند، آن را یک‌سره طرد می‌کند. معتقدان به این دیدگاه، جهانی شدن را یک «تهدید عمده» محسوب کرده و بر اساس نظریه «تهاجم فرهنگی»، ترویج مظاهر و مصادیق فناوری‌های ارتباطی نظیر: «اینترنت، شبکه‌های ماهواره‌ای، سی دی و...» را موجب رواج و سلطهٔ ارزش‌های فرهنگ غربی می‌دانند.

• گسترش و رشد روزافزون فناوری‌های ارتباطی و تشدید فرآیند جهانی شدن از یک‌سو و عدم توانایی دولت‌ها در کنترل و تحدید این فرآیند از سوی دیگر، مؤید این موضوع است که جهانی شدن واقعیتی اجتناب‌ناپذیر و انکارناپذیر است که نمی‌توان مانع گسترش و توسعهٔ آن شد. بنابراین، بهترین راهکار، آن است که با اتخاذ راهبردهای عقلانی، منطقی و کار آمد در نظام آموزشی،جهانی شدن را به عنوان یک فرصت تلقی کنیم و تلاش نمائیم تا از فرآیند جهانی شدن در راستای نیل به اهداف ملی و دینی خود بهره جوئیم.

• دوری گزیدن و طرد فرآیند جهانی شدن، موجب انزوای بیشتر و تأثیرگذاری کمتر نظام آموزشی می‌شود. از این‌رو بهتر است که با اتخاذ استراتژی حضور فعال، از فرصت‌هایی که فرآیند جهانی شدن در اختیارمان قرار می‌دهد بهره برده و نظام آموزشی‌مان را متحول سازیم. زیرا در یک نظام

آموزشی سنتی و بسته، امکان پرورش صحیح و رشد استعدادها و خلاقیت‌ها امکان‌پذیر نمی‌باشد.

• در عصر جهانی شدن، نظام آموزشی کشورمان می‌تواند با بهره‌گیری صحیح و استفاده بهینه از فناوری‌های جدید ارتباطی نظیر: اینترنت و از طریق ایجاد جذابیت در مطالب و مواد آموزشی، توانایی تولید و باز تولید اطلاعات را کسب کند و از این طریق، نه تنها در مواجهه با این فرآیند به «حاشیه» رانده نشود، بلکه در «متن» و بطن تحولات جهانی نقش آفرینی کند.

در صورت اتخاذ راهبرد فرصت محور در نهاد تعلیم و تربیت، نظام آموزشی کشورمان پویاتر، توان‌مندتر و تأثیرگذارتر خواهد شد. از طرفی، باید نگرش خصمانه و ستیزه جویانه نسبت به جهانی شدن را رها کنیم و از منظر عقلانی ومنطقی به این روند بنگریم. به عبارت دیگر، جهانی بیندیشیم، جهانی بنگریم و «ملی» عمل کنیم.

تأثیر جهانی شدن بر مقولهٔ آموزش

رضا مؤمن‌زاده [1]

جهانی شدن در زمره واژگانی است که بستر شکل دهنده ماهیت عرصه‌های گوناگون انسانی در عصر حاضر است. در سال‌های اخیر، تعاریف و تعابیر متعددی از این واژه به عمل آمده است. برخی آن را ایدهٔ پیشرفت و سعادت پنداشته‌اند و برخی آن را مخرب، نوعی استعمار و یا پایان فرهنگ استقلال دانسته‌اند، اما اندیشمندان معتقدند که جهانی شدن غیرقابل دریافت است. برخی از عناوین موضوعاتی که از تعاریف متعدد جهانی شدن قابل دریافت هستند، عبارتند از: «ارتباطات، سرمایه، بازار، سیاستگذاری و حذف بسیاری از موانع، از جمله موانع جغرافیایی و اقتصادی.»

در عین حال، برخی ویژگی‌های جهانی شدن از این قرار است:

۱- جهانی شدن فرآیند تک بعدی و محدود به یکی از ابعاد اقتصادی ،فرهنگی و سیاسی نیست.

۲- جهانی شدن در اولین معانی خود، پدیده‌ای چالشگر است؛ به گونه‌ای که ابعاد آن قلمرو بسیاری از مفاهیم کلاسیک همچون: «دولت، حاکمیت،

۱- آقای رضا مومن‌زاده کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی از دانشگاه تهران می‌باشند.

امنیت، فرهنگ، آموزش و...» را در نور دیده است و زمینه را برای تفسیر و باز تعریف آن‌ها فراهم کرده است.

۳- جهانی شدن یک فرآیند است و نه یک وضعیت غایی؛

٤- جهانی شدن با وجود تمامی‌مخالفت‌ها و موافقت‌ها با آن، نه خیر است و نه شر؛ بلکه هم می‌تواند خیر باشد و هم شرا!

٥- جهانی شدن پدیده‌ای متناقض است که با مفاهیم دوگانه‌ای همچون: «همگرایی ـ واگرایی، منطقه‌گرایی ـ جهان‌گرایی و جهانی ـ محلی» همراه است.

از سوی دیگر، آموزش نیروی محرک و پیش برندهٔ رشد اقتصادی، توسعه انسانی و توسعه فرهنگی هر جامعه‌ای به حساب می‌آید. در عین حال، بخش عظیمی از علوم، از طریق دانشگاه‌ها و مداس انتقال می‌یابد و وابستگی کیفیت آموزشی و سیستم‌های آموزشی به دولت‌های محلی افزایش یافته است. دولت‌ها نیز برای ترسیم مسیر پیشرفت و بهبود فرآیند توسعه و فناوری خویش، به علوم و دانش‌های جهانی وابسته‌اند. این ارتباطات و وابستگی‌های متقابل، مدیرِیت این فرآیند ارتباطی را الزام‌آور نموده است.

کار برد سیاست‌های آموزشی اجباری برای همه و سرمایه‌گذاری در کیفیت آموزش، باید به همراه اندازه‌گیری پی‌آمدهای این سیاست بر جوامع صورت پذیرد. آثار این سیاست را می‌توان در چندین محور مشاهده نمود که عبارتند از:

۱- بهبود سلامتی و بهداشت.

۲- کاهش نرخ رشد جمعیت.

۳- کاهش مرگ و میر کودکان.

٤- افزایش امید به زندگی.

٥- آموزش، که به معنی آگاه ساختن جوامع از حقوق و تعهداتشان بوده تا در ایجاد و مدیریت سیکل زندگی در جوامع خویش مشارکت نمایند.

به هر روی، آموزش به عنوان یکی از حقوق اساسی انسان، هدف بلندمدتی در بسیاری از کشورها محسوب می‌شود. در سال ۱۹۹۵ میلادی، ۱۵۵کشور جهان زیر نظر یونسکو و بانک جهانی، برای تجهیز نیازمندی‌های آموزش پایه‌ای در سطح جهانی همکاری نمودند. اهداف شش‌گانهٔ این کشورها بیشتر در راستای بهبود آموزش‌های مقدماتی، کاهش نرخ بی‌سوادی، بهبود نتایج برنامه‌های آموزشی، افزایش کیفیت آموزش و بالاخره دست‌یابی به دانش قرار گرفت.

با توجه به این که آموزش به عنوان بخش اصلی حقوق انسانی تعریف شده است، می‌توان گفت که آموزش مقدماتی باید رایگان و آزاد باشد و پس از آن فرد به آموزش‌های حرفه‌ای و تکنولوژیکی در آموزش عالی دسترسی پیدا کند.

با این وجود، سؤالاتی که در آستانهٔ قرن بیست و یکم مطرح هستند که چگونه آموزش به چالش‌هایی همچون: فقر، بیکاری و ترک تحصیل پاسخ خواهد گفت؟چگونه آموزش به نیازمندی‌های جوامع چند فرهنگی پاسخ خواهد گفت؟آیا آموزش قادر است روندهای جهانی سازی، استانداردسازی و غیره را هضم نماید؟ و... . بر این اساس چالش‌های پیش روی قرن بیست و یکم، نیاز به تغییر مجدد ساختارهای آموزشی به همراه محتوای آموزشی را ضروری ساخته است.

پس در تعیین چارچوب‌های آموزشی، سر فصل‌های درسی و برنامه‌ریزی‌های تحصیلی باید به خوبی چالش‌های نوین پیش روی بشر لحاظ گردد.

امروزه رویکرد اساسی در آموزش، یادگیری در طول زندگی می‌باشد. هر چیزی فرصت یادگیری یافته و هر شخصی می‌تواند در کنار زندگی شخصی خویش مراحل کمال را طی کند. یادگیری در طول زندگی بر مبنای چهار

پیش‌فرض اساسی است که تمام سیستم‌های آموزشی با آن مواجه هستند. این پیش‌شرط‌ها عبارتند از:

۱- یاد گیری برای دانستن از طریق ترکیب کردن دانش جهانی با فرصت‌های کاری.

۲- یادگیری برای انجام کار و نه فقط برای یادگیری یک مهارت تخصصی. به عبارت دیگر، یادگیری علوم در سطوح وسیع، به گونه‌ای که هر فرد بتواند هرگونه شغلی را در آینده به دست آورد.

۳- یادگیری برای بودن، در این زمینه سیستم‌های آموزشی باید به درستی شخصیت افراد را شکل دهند تا این که افراد بتوانند مسئولیت‌های بیشتری را بدون داشتن خطا بر عهده گیرند.

٤- یادگیری برای همزیستی از طریق فهم ارتباطات و وابستگی‌های میان افراد و انجام پروژه‌های مشترک و یادگیری مدیریت تضاد. نکته اساسی آن است که هر یک از جوامع باید این اصول را به برنامه‌های آموزشی و فرهنگی تبدیل نمایند و نه تنها آن‌ها را در مدارس و دانشگاه‌ها آموزش دهند، بلکه فراگیری آن‌ها در مراکز آموزش مشاغل نیز اجباری گردد. آن‌ها باید تحت تأثیر فناوری‌های آموزشی، ارتباطات و اطلاعات قرار گیرند و از سویی باید در تمام این روندها اخلاقیات نیز لحاظ گردد.

امروزه فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی، نقش بسیار مهمی‌در فرآیند یادگیری ایفا می‌نمایند. طبق گزارش جهانی یونسکو در خصوص تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات (۲۰۰۰-۱۹۹۹)، تعداد مدارسی که تأسیس شده‌اند و به فناوری‌های جدید تجهیز گشته‌اند، در حال افزایش می‌باشد. برای مثال، نسبت تعداد دانش‌آموز به رایانه در آمریکا، از ٦۳ به ۱ در سال ۱۹۸۵ به ٦به ۱ در سال ۱۹۹۷ افزایش نشان می‌دهد. همچنین درصد مدارسی که به اینترنت متصل شده‌اند، از ۳۵ درصد در سال ۱۹۹٤به ۷۲ درصد در سال ۱۹۹۷ رسیده است.

همچنین بیش از ۸۰ درصد از مدارس اروپا به اینترنت متصلند و شبیه این نمونه پیشرفت‌ها در آسیا نیز قابل مشاهده می‌باشد.

به طوری که نسبت تعداد دانش‌آموز به رایانه در مدارس متوسطهٔ ژاپن «دو به یک» و در دانشگاه‌ها «یک به یک» می‌باشد. براساس برآوردهای صورت گرفته، تا پایان سال ۲۰۰۳ میلادی، اکثر مدارس جهان به اینترنت متصل می‌شوند. هدف نهایی از گسترش شبکه‌های جهانی، تبادل اطلاعات، تجربه و مهارت‌ها در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد.

فناوری اطلاعات و ارتباطات، از دو منظر سیستم آموزشی فعلی را متحول نموده است: نخست این که، فناوری مذکور باعث تسریع در جریان اطلاعات میان افراد، ملت‌ها و جوامع مختلف گشته است و از این‌رو، شکاف موجود (از نظر سطح زندگی جهانی) در حال پر شدن است. این مزیت، افزایش سریع و آسان یافته‌های علمی نوع بشر را در پی داشته است.

دوم این که، آشنایی به کارگیری فناوری جدید، خود نیازمند فراگیری مهارت‌های جدیدی همچون یادگیری زبان انگلیسی و آشنایی با کاربرد رایانه را در پی داشته است.

به طور کلی، فناوری اطلاعات و ارتباطات، فرصت‌های یادگیری نا محدودی را پیش روی انسان قرار داده است. از طرفی، کشورهای در حال توسعه و کشورهای کمتر توسعه یافته آثار سوء بیشتری را از جانب این فناوری‌های نوین متحمل شده‌اند و از طرف دیگر، این تکنولوژی نیازمند حجم زیادی از سرمایه‌گذاری است و همچنین این سطوح از فناوری نیازمند سطح بالایی از دانش و معرفت در تمام جهان می‌باشد. به این ترتیب، ما با یک معضل اساسی و شکاف بزرگی مواجه هستیم که آن نیاز به دانش، مهارت و آموزش‌های اجباری می‌باشد. بنابراین فناوری اطلاعات و ارتباطات، که باید نوع بشر را در دست‌یابی یکسان به دانش یاری رساند، باعث عمیق‌تر شدن

شکاف‌های علمی موجود در میان جوانان کشورهای توسعه یافته و جوانان کشورهایی در حال توسعه می‌شود.

امروزه ما شاهدیم که مراکز آموزشی و دانشگاهی ما با چالش‌های مزمنی از جمله: «کاهش شدید بودجه‌ها»، «تقاضا برای مسئولیت‌پذیری بیشتر» و «کاهش بهره‌وری» مواجه هستند.

در واکنش به این چالش‌ها، عموماً مواردی توصیه می‌شوند که عبارتند از: «افزایش شهریه‌ها، کاهش برنامه‌ها و طرح‌های دانشگاه، تشویق طرح بازنشستگی زودرس، تقویت آموزش از راه دور، افزایش بار علمی مراکز آموزشی و افزایش تعداد اساتید نیمه وقت.»

به طور کلی پی‌آمدهای جهانی شدن بر آموزش عالی به شرح زیر می‌باشد:

۱- رشته‌های مرتبط با دانش‌های کاربردی توسعه یافته‌اند.

۲- حقوق مالکیت معنوی بیش از پیش پی‌گیری می‌شود.

۳- اساتید و دانشجویان تحصیلات تکمیلی، برروی صنایع مرتبط با علوم کاربردی تحقیقات زیادی صورت می‌دهند. این فعالیت‌ها مورد حمایت دولت قرار دارد.

٤- حمایت‌های محلی کاهش یافته است و حمایت از دانشجویان به صورت وام می‌باشد.

٥- شرکت‌ها، دانشگاه‌ها را تحت نفوذ خویش دارند و بر تقسیمات و سیاست‌گذاری آن‌ها تأثیرگذار می‌باشند.

بنابراین، ساختار گذشته نظام آموزشی تغییر یافته است و رویکرد جهانی شدن تأثیر بسیار زیادی بر آموزش داشته است. بین آموزش دهندگان مسئولیت‌های دوجانبه‌ای پیدا کرده‌اند و به عنوان یکی از عناصر تشکیل‌دهنده مؤسسات آموزشی، می‌توانند با ایجاد تعهداتی از طریق جلسات بحث خویش، پرسش‌هایی را مطرح سازند. همانند: «روش‌های کاهش تأثیر جهانی

شدن بر آموزش چگونه‌اند؟ و یا روش‌های حفظ سلامت فضاهای آموزشی در تجزیه وتحلیل موضوعات اجتماعی و ورود به مباحث چالش برانگیز چه می‌باشند؟»

از سوی دیگر، یک آموزگار باید فنون تربیتی که نیاز فعلی جوامع است را به خوبی به کار گیرد و همچنین به واسطهٔ تعهدات و فعالیت‌های تحقیقاتی، آموزشی و سیاسی‌اش، مدارس را به فضایی مشتمل بر اعتدال و صمیمیت تبدیل کند.

جهانی شدن، توسعه فناوری و آموزش و پرورش

میرصابر تقی‌نژاد

فناوری جدید، به ویژه فناوری‌های مربوط به عرصه اطلاعات و ارتباطات، زمینه‌های تحولات سریع و غیرقابل برگشتی را در جهان فراهم آورده است. این تعامل، موجد ظهور و تجدید زبان‌ها و فرهنگ‌هایی شده که به گونه‌ای متنوع نظام پویای جهانی را پی‌ریزی کرده است. چالش‌های بر آمده از این تحولات از جمله دموکراسی، مشارکت مردمی، تمرکززدایی و کثرت‌گرایی، زمینه نوعی نگاهی به آموزش و پرورش را فراهم ساخته است، آموزش و پرورشی که قرار است انسان را برای آینده آماده کند.

طبیعت آموزش وپرورش انسان را به مشابه یک فرآیند کیفی بر حسب آن چه که باید باشد شرح می‌دهد، افزون بر آن آموزش و پرورش به منزله پرورش دهنده نیروی انسانی مورد نیاز در فرآیند تعامل فن‌آورانه عصر، نقش بی‌بدیل خود را در جهان همچنان حفظ کرده است.

امروزه تقریباً تمام کسانی که به هر نحو طرفدار توسعه واصلاحات هستند، در همه جای دنیا از آموزش و پرورش شروع می‌کنند. چون توجه بر اصل تعلیم و تربیت و تلاش در راه آن می‌تواند امر توسعه را پیش ببرد و با مسیر

جهان هماهنگ کند. در عصر حاضر، تأکید آموزش و پرورش دنیا بر انتقال دانش نیست و نقش مدرسه با گذشته تفاوت بسیار کرده است. آموزش و پرورش به جای پرداختن به مواد درسی به کل انسان می‌پردازد و به تمام ابعاد زندگی او توجه می‌کند. معلم در نظام جدید آموزش و پرورش جهانی در مقام یاور بالندگی انسان است نه انتقال دهنده اطلاعات. شاگرد خردگرا و فعال است تا شنونده‌ای منفعل و پذیرا. امروزه با دسترسی به اینترنت و گذرگاه‌های گوناگون کسب اطلاعات و بالطبع تأثیرپذیری از فرهنگ جهانی و غیر بومی، اقتدار علمی‌معلم رفته رفته رنگ می‌بازد و حتی می‌توان ادعا کرد که در خیلی مواقع دانش‌آموزان از نظر علمی از معلمان جلوتر هستند. از همین روست که آموزش و پرورش ناگزیر است کار کردهای تازه‌ای را متناسب با روح زمانه برای خویش برگزینند، گزینش و دست‌یابی به کارکردهای نو، مستلزم نگاهی نو به نظام آموزش و پرورش سنتی و کهنه است. نگرش نو به ابعاد و محورهای گوناگونی چون تعاریف، اصول، اهداف، ساختار، محتوا، مدیریت، منابع انسانی و ابزار و تکنیک‌های جدید آموزشی.

در کشور ما نیز تغییرات و نگرش‌های بر آمده از تحولات عصر کنونی، خود نیازها و انتظارات جدیدی را از آموزش و پرورش شکل می‌دهد. آموزش و پرورش کنونی ما، نه تأمین‌کننده دیر و زمان بوده ونه برآورنده توقعات بر حق امروزمان است و مطمئناً فردایی را در پیش‌رو داریم که جز عقب‌ماندگی وخرد شدن در لابلای نظام‌های نوین آموزشی و تکنولوژی‌هایی جدید محصولی نخواهد داشت.

رفاه نسبی در جهان امروز نتیجه آموزش و پرورش پویای کسانی است که با توجه به نیازهای زمانه و گریز از تعصبات ناروا، خود را مسئول بهزیستی انسان‌ها می‌دانند ودر سخت‌ترین شرایط به دنبال به‌روزی همگانی هستند. باید گفت اختراعات شگفت‌انگیز و امیدواری‌های روزافزون، الهام گرفته از اندیشه

کسانی است که همگان را وامدار خود کرده است و ما همچنان منفعلانه چشم‌به‌راه آنان هستیم تا بی‌آنکه سهمی در این دست‌آوردها داشته باشیم، برداشت کننده دست دومی از پدیده‌های رفاهی و اختراعی دیگران با پرداخت هزینه‌های سرسام‌آور باشیم.

برای آماده کردن نسل حاضر به جهت زندگی در آینده، آموزش و پرورش باید با شناخت روح زمانه و نیازهای نشات گرفته از آن، پاسخ‌گوی تقاضاهای مبتنی بر شرایط جدید باشد و خود را با آن منطبق کند. با انباشت مسایل جهانی و ملی و دایما پویا و تغییرپذیر، آموزش و پرورش ناگزیر است با تدوین راهبردهای منطقی و واقع‌بینانه، خود را با حرکت نسل امروز هماهنگ کند. به طوری که با مسایل حل نشده و اضطراب‌ها و بحران‌های ناشی از آن، همچون: «هویت، اشتغال، کنکور، روش‌های جدید آموزشی، تکنولوژی و فناوری‌های نو و همچنین از همه مهم‌تر نگاهی نو به مقام ومنزلت معلم در کشور، کسب هویت برای شأن معلمی و تأمین معیشت اقتصادی که مقوله مهم و اصلی محسوب می‌شوند» اصلاحات اساسی در آموزش و پرورش کشور را بنابر تجربه سایر ممالک نظیر ژاپن، زیربنای توسعه ایران قرار دهد. امید است که با نقد و بررسی مشکلات و چالش‌هایی که فراروی نظام آموزشی کشورمان در مواجهه با فرایند جهانی شدن وجود دارد و با ارایه راهکارها و راهبرهای علمی اندیشمندان و صاحب‌نظران، گامی مؤثر در جهت توسعه علمی‌آموزش وپرورش و روشهای نوین و مطلوب آموزشی برداشته شود.